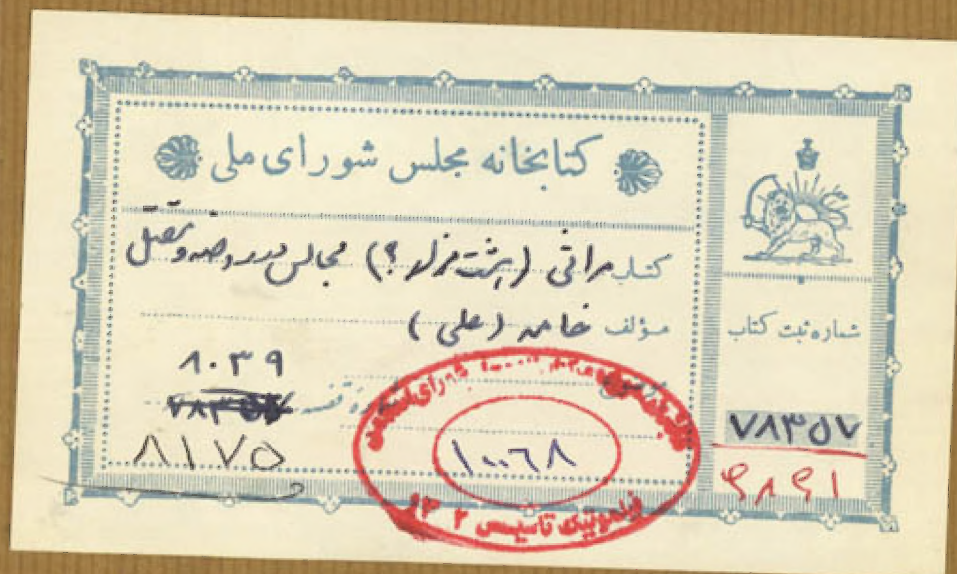




و عزادار کرد در آن قبر عزادار نمایند و هم نمایند بر غریبان آن زیر کلاه آن را از سختی
خوش مع کوفته و اهل کوفه طغان بر آن امام زمان بسیار آن احاطه نمودند و کوفه
بر آن بزرگوار آنجا عزت نگار تنگ گرفتند تا اینکه آنم خود دایره یکبار بر بسیار صاحب
امجاد و شریف به کشتن نمودند و همه را مطهره ایشان را در ابدان مکرر باره
این را از ابحر افکندند که سباع و در زنده گان ایشان را بگویند و منعم و شریف
الفرات الذی فی شربه الکلاب و ضیعوا حق رسول الله و وصیه و انقش
فرمودند که اینم نمودند تا آنکه ایشان را در حق نعم باشند افتاده بود محمد حسین و میانه
جسد او را بشیطان خود در میان خاک خون و در آن کجاء را امید دید حشر را در میان
و از تنهای و یکسانی بدینها باره باره و از عجز بزرگوار خود از خانان دور افتاده و نوار
بسیار عید اندیش و در هر کجاست که غریب و دور که یکم خصلت خدا در امتحان از این
ایمان فرمودند و بدستی ما را بشناسد و می گویم حجتی که این بزرگوار آنم میفرمودند
مستلزم سلطان و حفظ اموال خود می در نزد آنها نمودند و شریف است که از آنم
نمودم از روز تفریق دمی می دانم که چه مقدار خود را در این بزرگوار حجت فرمودند
ایا می دانی چه خبر است قضی که یکم آنم ترا از این کند و چه خبر است از بزرگوار خود و ما که می دانم

بازدید شد

1385



مظنی : فرست شود.

1140

فرموده افضل از پی میانه خند بر از حسین بر ملاک است و اما اکثر از این
 زاید در نزد ماست بی رحم و طمس از نشی منیایم از برادر در هر صبح و در تحقیق هر روز
 حضرت کلمه سید نور فرمودند که کان قبر حسین از روز شنبه در این کفر خیالی نیست
 و قمر از صولان فرستاده بر آن کفر است ملاک از سجن یا از النی یا از دهنی در محلی
 نیست مگر اینکه عبط از سرزمین بر برادران اکفر و خود را برادر اکفر می نامد و بعد از
 می شود از نظر خودن کور را بر خیر را بجهت نظر خودن را بر قرآن کفر علی فرمود که با عباد
 بر می رسیده است که قوم از نواح کوفه و قوم از عراقین از مردان در زمان بزرگ
 اکفر می روند و بر او بیاد می کنند و این در نصف شهر شعبان است بی کفر قرآن
 می خوانند و بعضی کفر است که کور می سازند و خود را می نمایند و فاعلی بر می گوید
 عرض کوم که خود را کفر است که کور می سازند و خود را می نمایند و فاعلی بر می گوید
 که الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفعل البینا و یجدنا دیوث لنا
 و جعل عدونا من یطعن علیهم من قرائتنا و غیرهم یجدون لطمه و طعم
 و یسبحون ما یصنعون و مولای حضرت صادق فرمودند که کبیر کور نام
 در نزد او بی شک از چشمهای او بر آید و او بی را بر آتی جهنم حرام گویند و در کتاب
 انوار

انوار السرا بر مصباح الزیاد از حضرت امام زین العابدین مرویست که هر آن که
 کرمان شود چشم او بر اسطر و قتل حضرت امام حسین عا انکرمه الله اشک شود و چشم او بر
 او در بر این بدان دم اشک غرقا که شود در آن احتساب **مقدمه ثانی** در بیان
 حضرت که است از مجالی آن و فاعله و وجهه **المجلد الاول** در بیان برون
 خلی الرحمن عا جبر و سمعی را با برضی مکه معظمه زادگاه شرف و عظمی و دواعی
 بر این ن و دواعی سید الشهدا با با علی است و امر زرم و قبیلهم همه در دهستان
 کوفه شد آن سمعی در ارضی کرمان **المجلد الثانی** در بیان فضیلت و وفات و چون آن
 مهر فاطمه زهرا و فضیلت ارضی کرمان و شماره جعفری از اسرار مظلوم بر این ن و دواعی
 شدن حضرت عباسی علی اکبر و سید الشهدا و شکام در اوقات و بر جمع خودن آن
 باله از آن **المجلد الثالث** در بیان کریدان جمله موجودات و هر ممکن است شهادت
 سید الشهدا و صفی از بیدار بکنه خواندن در چند موضع در اطلع بر شهادت
 علی اکبر و در دیدن نشی او و در دواعی امام **المجلد الرابع** در بیان اینک شیوه عالم
 بالآخره نبات و بد اگر چه کفر با الهی و شهادت سید الشهدا از انوار و کفر از
 ش بیان چیا و در انوار بود آن در شهادت در خود و در مکتب است

رزم محمد و همدردی و خلق انوشیروانیان
 چلیب حرام و ناز و تنبیهات
 طاق شیب و حطیم و مستجار
 ستر این مستمل کرم با توفاشی
 تابوی کفر یکن قول و بیان
 کوه دین اصلی بنای عارف پاک
 قبله شد بر بقعهای این جهان
 از رزم ظاهر شد اندر در و دی
 اصل آن ستر که در درختی است
 کوه قمر و لرب و در خداست
 زخمی می میدان فرات لب حطیم
 از صفای موده می دارم کلام
 طاق شیب و بقعه قبر حبیب
 حجر آمار قبر اکبر است

از هنا

از نثاره بر لبوی قلعه گاه
 کوه عرفات اوقی سلام
 است ابراهیم شاه کربلا
 زینب و لیلی است ای نیکو نهاد
 خواست ابراهیم پسند کرد
 و رزم مقصود و کون در کربلا
 جمله عالم را بوجه الله است
 شرط محبت ای رفیق پاک دین
 نیت و محبت بر مار بنمون
 اصل کعبه شد عیان بر خافقیان
 کوه قمر است و اشارات مجاز
 انکه مهرش در هر دهان است
 هر فردای سوی کعبه نهادن
 ز آنچه از دماغ دی پنی عیان

مرزا فاضل از جمل قاسم حجه بنیاده
 کفتمت مجمل بیانی و السلام
 اکبر اسمعیل و جبر مستلا
 خانه ویران جبرشان بباد
 زنی اشارت کعبه آمد بر ملا
 کربلا و قبله اهل و فاست
 شد هدین و جبر الله است کعبه کوه
 در عبادات خج جان آفرین
 اولست جبر الله عالم سایدان
 کوه بود در انظار مظلومان حسین
 اصل لب بود مهر حجاز
 لوزی اندر قلعه با بر جاستی
 سایر آمد چون نم در ریاستی
 نه سپهر ارضی بر غوغا استی

هر که بشنیدش سر دوش با حسین :: کینه بر این شیونی آراستی ::
 آفر آری ستر این ناکفته راز :: بر من کی از عالم بالاستی ::
 انی و جتی و حیوان و جسداد :: جلگی را غم بغسم افزاستی ::
 اندک را غم نام اسمعیل کوشی :: ده فرات راز یابی راستی ::
 قهقهه ای را به که مشرد و ادا :: سازشی که شرح آنرا خواستی ::
 بسند حق بکیم هیچ علامت مجملی که در کار الانوار از مولای محضت صادق و ابراهیم ::
 که حضرت خلیل الرحمن ابراهیم در دیده من زلف فرمودم از بر او اسمعیل از مادر خود ::
 اندک ساره را بستم از خلیل الرحمن فرزند خود را اینو تو غم غمک و حضرت ابراهیم زاده ::
 ناک من بودی خلیل الرحمن شکایت این واقعه بخلق جهان عرض بیان نمود و حجاب زد ::
 پاک خلیل در دنیا رسید که مثل زن بستم و در کج کسب که خودی کنایه مستغنی شوی ::
 اگر خواهم او را بدست خانی مکنند پس خلیل الرحمن با من خداوند عالمیان اسمعیل و ::
 که جبر از نزد ساره بیرون برد عرضی گو که پروردگار بگوید ام مکان بر من این را ::
 خدا آمد که بگویم من و جانی که هر که خالی آن نخواهد بمن باشد و او اهل بقعه ایست ::
 زمین که او را خلق فرمودم و آن مکر است پس جبرئیل بر او را بر خلیل الرحمن با ::

فرود آورد

فرود آورد و حضرت با جبرئیل بر براق کوار کردید و بکایت روان شدند پس ابراهیم ::
 ابراهیم نیکی که بر رسید که شعله بر درختان و گنجان و زراعت و بر رسید که اینجا است ::
 جبرئیل میگوید که نه تا آنکه بکمر رسید پس ای نرادر موضع نه که بگوید که داشت ابراهیم ::
 عهد کرده بود با ساره که فرود نیاید بکوار او برادر و جبرئیل گفت که فرود آمد و درختی ::
 درخت را جبرئیل بر او را آن درخت پاش کرد و با فرزند خود رسید به آن فرات گرفت و چون ::
 خلیل الرحمن خواست که بر او را بگوید ساره با جبرئیل ای ابراهیم ما را که میسر در این ::
 موضوع که نه میسر نیست مگر ای نرادی و نه زراعت که جبرئیل **موقف** ::
 کرد که جبرئیل با ابراهیم پاک :: گفت با او درون در دنیا ::
 کانی خلیل الله در این دیران زمین :: بنیت ما را مگر منی جز غم قرین ::
 نه برادر باشد من نخواهری :: نه پدر نه خاله نه مادری ::
 فی غمی غم از فی غم زاده :: فی بود خالی نه خالو زاده ::
 بر که ما را می سپاری ای عزیز :: ای جگر خون شوز راه دیده ای ::
 از هر دست از مویکن از در خواستی :: از تنک بر زخم دل بر سینه پاشی ::
 اندر این احوال ای اهل دف :: زینت ای که خواهرم در کر بله ::

آن زمان را که از غمش همدین لک نشودش بر دواعی آخرین
 زینب چون که بر اندر آفتاب زار نالید و بر افشند خاک
 گفت ما را ای شهید دل غمین بر که بسیاری تو در این سرزمین
 نه پدر دارم نه مادر و یاری نه برادر نه پسر نه مادری
 چیت بر که چاره با سپیدان در میان این کرده دشمنان
 کوفتایم چشم چشایم هر تنگ در کتم چشم نیست برستان فرنگ
 بروی من دیده کان پر غم کنم دلت بر سر روی بر غم کنم
 خود بگو چشم خاک نمایم پسر چون کنم با طفلکان بی پدر
 که پدر جویند جوایم چیت کو که برادر من هم سازم کفشکو
 من کجا دین هم روز دینی زین زار نام تا بر روز واپسین
 در مهربان اخوان مردیت که در زمان آخرین زینب سجده ای عرض کرد که ای برادر جان
 بوی عطر بجز بوی زکوار بر گردان آنحضرت فرمود که میبار اگر دست از من بر میشوید
 خود را در این مهلکه غافلندم کانکه غیر تعبیل کالعبدیسی و قنکه امام
 الکاتب لیسو منکم سوره العذاب انوار کویا بر منم در این زینب که شامی

بنده کانی

بنون کان و کیران کیر کرده در جلو سپان میدوانند و عذاب میکنند زینب خواتون
 این کلام را شنیدند شک حسرت از دیده کاشی جبار نشد بدل سوزان و جگر بریان
 شروع بشیون و افغان که و میگفت که و او حدقه و و اقله ناصراه و اسو
 منقلباه و اشوه صبا هاه لری دست زرد و جام را چاک زرد و مور بران خود
 و طایفه بر خضاره کوز حضرت امام حسین با و فرمود که مهلا یا بنت المصطفی
 ان البکاء طویل انوار ای دختر علی تر فرار کم بانی که کریم طلاله لعن از این خواهر

آن حال آنحضرت مؤلف

منع از فحاشت ای خواهر زار نمایم اما احوال هموار
 دشمن لعین است برو یکین است از دشمن است احوال هموار
 اوار خود را در رده میدار بینا زین غم احوال هموار
 صوت حیمیم بر کوشی شای آید بی است بسیار هموار
 بی نام میکن افغان بخود بسا از جبار احوال هموار
 صحران خواهر دور در دختر در این بیابان کار در شوموار
 لیکن چه چاره بی میکنم اهری منال احوال هموار

پس بزم قلی آن ستوده که لعل روانه میدلان کردید زین سخن آون بدمان گفت
 چسبید و او را گرفت و گفت مهلا یا اخی توقف حتی اتوقد منی نظری
 هذا و دایع خلاف بعد ای برادر جان من اگر م باشی و تعجبی کنی زوای توقف
 فرو تا از دیدن رویت تو نشسته بر کرم و از کلمات جالست کلی گنیم که این دایع آخر است
 و دیگر که منت غیر لیس حال زین سخن آون است **موقف**
 منع ز رفتن : جان برادر : ننمایم اما : هموار هموار :
 جواز ای است : بر خواهر زار : امریت کی : کاریت شو :
 چشم زیت چاره : امر قضا را : میر و بیدان : هموار هموار :
 دانم که دیگر : این دیده گزرا : دیدار دیدار : کاریت شو :
 بی نظر صبر : فرو جالست : بنم روان شو : هموار هموار :
 بر حسن صبرم : ماموساری : این قید ماندن : کاریت شو :
 امر تو بر من : راجع است کن : لکن تو رفتن : هموار هموار :
 بی سینه طرف دانی گرفت : سبکی انگش راه میدانی گرفت :
 از دل پرور دایمی بر کشید : دود آهلی چه که کردن رسید :

گفت

گفت بکوز درون دردناک : یا ابر که دم تو را از جان فداک :
 ای پدر جان تن بر که داده و بکن شدن را فرشته و سخن فرمود که از نور دیده
 تن بر که زنده هر یک که با و رو میزند و در سینه عرض گو که با اینه و دفا الحی حیدیا
 حضرت فرمودند که میباید این بوی کربا که مرا بکلی خود و امیکند از دمن بخور ای بیک
 نم افکندم کی خروئی زمان بلند گوید و بیکند آغاز افغان و زار از نور صورت زان را
 کسی داد و بیکند را بسینه و چو چسباید و شک از دیده کانی پاک میفرمود و بیکند که
 سیطول بعدی یا سیکنه فاعلی منك البکار اذا الحمام دهاجی
 زود باشد که زان را بر سر و بطول انجا بگذر که تو بعد از آنکه من از نظر تو بروم و حرف طبعی
 به حاک حسرت ما دام مخالوح فی جفماخی ای سیکنه که من دود را دیده
 موزان از شک دیده کان خونا روح در بدن من است فاذا اقلعت فانت اولی الدف
 تا تینه یا خیرة النسوان خیم من کشته شوم تو که فرزند زار و زور من اولی استی
 در این بن مان حال که زین سخن آون است **موقف**
 بخند از منم که بر طبع صبرت بایم را : دل از من دید زان را که از من استی از من :
 مرا بر کشید و عکس که چون دزاری : مرگ از من جی ناز من فنی آتین از من :

بیا با خاتم خواجه و این هم نشین **+** کفر ازین زلف ازین کین و این زن
 ارباب کرم بکرم بکرم بکرم **+** غم ازین دروازه ناله اند و یکی ازین
 زنان بخوابد از غمهای کینه یاری **+** رخ ازین غم ازین کینه و غم ازین
بجلا بی خلیف الرحمن بهما هر فرخوشا را بان کسی میسپارم که مرا امر فرمود است
 بشماره ادر این منزل دهم این بکفایت برکت چشم رسید بکدی که کوه است
 در فی طوی برکت و نظر باین اسمعیل و که هر غم و ایت زانها دید که باین آسان
 کرد و غم کوه ای پروردگار من بکرم بکرم من ساکن کوه اندم بفر از فرزندان خود
 در وادی که در آن زراعت نیست نزد خانه محترم تو ای پروردگار من برادر آنکه فارغ
 بر پا دارند پس بگردان دهنای چند از مردم را که می باشند بگردان خواهان این
 باشند و روزی که این ترا از میوه ها بکشد این ناله کنند تو را ای وادانند **مؤلفی**
 ای در این از آن تو شکستید الشهداء برادر از آن خیمه رسید و برکتی نظر ازین دید
 کرمان و خواهر آن کینه بران و دختر آن کینه که آن افتاد و فرمود صبر اعلی
 قضائک ولا معبود سواک خلیف الرحمن بر اجزیه های این دایمی بود
 و توبی ایبری و غارت کردن این در نظر داشت و لکن تسید الشهداء

میدان

میدان که بعد از غم این ترا غارت کرده و خیمه این ترا کوه خیمه دیده و جلوسان
 در انداخت و میان میدوانند بعضی از خواهران بجزیه بکین اعفایان از اسباده خود
 و بعضی از دختران را بجهت کوه کوهی این ترا مجروح خواهند ساخت و سیر و اوقات
 بعد بر آن امام عالی تبار محض بود و ای چه حالت بر آن امام غم خود **محمدا** بی خلیف الرحمن
 اسمعیل و که هر روز در آنجا گذارد و روانه شد و چون روز بلند شد اسمعیل نشسته
 آب سپید و هر مضرط شد و برخواست و در آن وادی بوی باطن صفا و مرده و زرق و برق
 که آیا در این وادی بوی نیست پس اسمعیل از نظرش غایت شد پس بگو صفا بالا رفت و بجا
 سرابی در جانب مرده و بظنش آمد که آن غم و بجان مرده روانه شد و بجا رسید
 حاجیان هر دو می کنند و میدویدند اسمعیل از نظرش غایت شد پس از خوف اسمعیل
 تا بجای رسید که اسمعیل را میدیدیم بجهت مرده رسیدن سر را در جانب صفا دید که بجا
 صفا روانه شد بجهت رسیدن بجا که اسمعیل را بخشدید و دید تا بجای رسید که اسمعیل را دید
 و همچنین تا غایت تر میان صفا و مرده و دیدیم در کوه مرده رسید نظر ازین بوی
 اسمعیل افتاد و دید که ای از زیر پای اسمعیل پیدا شد پس دید بوی اسمعیل و برگی
 بر و در آن آب جیح کوه حار شود **مؤلفی** که در کوهی بنظر مرده رسید که بکف

از نرم بختی قف مکانک پیران از نرم میدند که **موقوف**

که جزوین مهر و دل هر دو شان در غبار مهر خود این گشتان
در نتیج مختلف که دید حال اندکی گویم شش و آخر مال
او بمرده زنده اسمعیل دید ازین بر خون اگر مو کشید
او بجام خود بر نرم با نهاده دید اسمعیل دانه گشت شمر
لیکن زین قفله آمد بشین دید اگر گشته دانه خشین
رو خراشید و باده دردناک جام کردی چاک بر کف خاک
سینه که بن موکنان موکنان ناله با بنور باده و فغان
آه از آن سارک لیل شد خبر ناله که کردید از دانه بسر
سور بر نه باده و فغان رو بهامون کوه خیم دیوانخان
شاد بدی افکن بر روی عبا خیم آوردی بعد از پنج عبا
آه از آنوقت که از این آه و زار شد سینه مطلق شد شکبار
دسته ازین دانه و غم بر سینه زرد کفیشی الهی بر آینه زرد
محمدا قیسلم جرم در ره الماز و عرفان فرمود پس آری بکمال هر شد مرغان

و جانوران

و جانوران آنقدر از دانه جرم شد که جرم بچرخ مرغان و وحشیان را دیدند از آن شد که
در آنجا آن بکر سید و است باک و موضع آمدند زنی و طفلی را دیدند که در زیر درخت قرار گرفته اند
و آن زن بر این زن ظاهر شده است از جرم که سیدند که گوشتی و قفسه نو این گوشت است
گفت من مادر فرزندانم را بر خیم خلی الرحمن دانی بسر است تحت خط او را فرمود که مار
بدین جرم خرم و در کفشد از خفت میسر مار را که نزد یک شام با شیم که جرم کفست باید از آن
از خلیل الرحمن گوشت خیم زو زیم بطی الارض خلیل الرحمن بدیدن این گوشت جرم
خواهی قیسلم جرم المعرفی کفشت را سینه خلیل الرحمن اذن داد پس جرم جرم را از آن
سخت که نزد یک این فرمودند و خیمهای خود را زدند که جرم اسمعیل بن این گوشت
در مرتبه سیم که خلیل الرحمن بدیدن این آند و کثرت مردم و آبادانی در دور این
دیدند که سیم اسمعیل نشو و نما کرد و قیسلم جرم هر یک این یک گوشت و گوشت
با اسمعیل بر سیم هر یک را دانه که کله و بیا بر سر سینه و باین فغیر نمی کردند آنکه اسمعیل
بکمال طوع رسید **موقوف**

زین چنان ای یاوران اهل راز قفسه خواطر خلیلدم جانکده از
چیل آنقفسه گویم با خروشی تا کنم کران همه بران مهری

هست مری ز اهل بیت طاهرین : انکه اسمعیل آمد دل غمین :
 با همه اغنام در پشت بلد : تا رسیدگی سر زبانی کرد :
 کو سفندان هم رسیدند ازین : جمله کرایه گشته هزار و عین :
 نه علف خوردند از فرات : گشت اسمعیل زان جران و مات :
 از چه باشد که سفندان را علف : نکشیدند بکوه و علف :
 از خیر کرد از باری تعالی : ستر این منوال را از خیر سوال :
 و حر از در غنای جبرئیل : گای فو از نور چشمان خلیل :
 قهر از که سفندان کن سوال : تا نوی که از این اسرار حال :
 کرد اسمعیل بر اغنام مری : بادل پر در دشتی هم جوی :
 از چه برآید بکوه و علف : از چه برآید بکوه و علف :
 کو سفندان لب گشودندی تمام : گای ذبیح الله بشنوا این کلام :
 گشته بر روی این ستر نهان : کاندازانی و او خود در خیم طمان :
 خردین نور چشم ستر قین : جان احمد شاه مظلومان حسین :
 بابلان گشته چشم برآب : مرغ دل در سینه اش کرد و کباب :

انکه

انکه وجه الله بود بر ما سوی : حالش این کرد در این محنت سیر :
 ما چه سان نویشم از این فرات : او تنه با قبله در وقت صلوة :
 ما چه سان زین آتش سازیم لب : خود کجای کرد در قوم عرب :
 نشسته بر او از آن کوهان کشیدم : در نور سینه دل برآین کشیدم :
 تا در این خاکم بر او زار زار : اشک بریم هم در کلبه هزار :
 زانکه کرد آن شهید دردناک : خون طمان در این زبانی چاک :
 خواهری بر زینت زار کند : دخترش محزون و غمخواری کند :
 که زنده بر سینه دکان بر سر : که برادر گوید و گاهی پدر :
 بر آسیری اهل بیت او تمام : گاه در کوفه کعبه در شهر شام :
 سر برهنه ناله عریان سوار : مهر نشان چشم آینه زنگبار :
 کرد اسمعیل از قاتل سوال : کو سفندان در جواب اینی مقال :
 قاتلش ملعون اهل آسمان : رانده از درگاه خلاق جهان :
 انکه بر لب سجده دارد بر ملا : نام وی باشد بر زید بجای :
 بی ز اسمعیل بر سر او دست : کرد لعنت بر زید بیت :

این کتاب است
 از کاتبان
 در شهر کربلا
 در روز ۱۲
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۰۰



بختی خفا ام فرمود ابراهیم را که خانه کعبه را بنکند گفت در کار دارم بقوم بنامم
 فرمود در آن بقوم که قبیله از برادر آدم فرستادم در آنجا نصیب و حرم است
 روشی شدند آن در طوفان نوح بستان رفت پس خداوند جلیل فرستاد ای نوح هر چو
 که خطی کشید از برادر ابراهیم جلیلی حای خانه کعبه را پس سپه ای کعبه را از برادر ابراهیم
 از بهت برین فرستاد و از در طوفان آوردند تا اینکه نوح بکایت بستان بلند کردند
 پس خداوند جلیل حضرت جلیلی را دالالت کرد بر موضع حجر الاکود که در کوه ابو قیس بنوع بود
 و ابراهیم در آنجا بود و در حضور اکیال در آنجا نصیب و حرم بود و در کاره برادر کعبه بود که بی
 مشرق و دیگر کاین محرم و در آنجا که در جانب غرب است از آنجا میگویند پس برادر کعبه
 چون به انداخت و بر روی علف از خرگوش و گاو جریانی که به کعبه داشت برادر کعبه
 آوگشت و در میان کعبه بود پس خفت ابراهیم و سبیل را امر فرمود که حج نمایند و
 چون بی در روز هشتم از آنجا غازی شد و گفت ای ابراهیم بر خیز و آنرا بر آنجا بیا
 زیرا که در آن زمان در میان عرفات آنجا بود پس از آنجا بر آنجا ترویج کردند زیرا که
 ترویج نموده آنجا است پس او را نمایی بر دو شب در میان ماند و افعال حج را تمام
 تعلیم نمود و چنانچه تعلیم آدم کرده بود و چنانچه ابراهیم از آنجا خانه کعبه فرستاد
 گفت

گفت برادر کار ابراهیم این موضع را شهر کرد ای پسر از شهر دور و از کن ایمنی را از برادر
 هر که ایمان آورد از ایشان بگذارد و در قیامت خوشتر بود که مراد میوه دلمان یعنی
 محبت ایشان را در دلهای مردم قرار ده که از اطراف عالم لایق بینند **مؤلفه**
 ثبت در حق چون شایان مرموز را از : **خاطر امجد حدیث جهان گذار :**
 است در احراق غار موصود : **راوی قلاتین را دیده :**
 مندرج در دی درود قنکاه : **از پیران حسین با شکوه آه :**
 در بابی کعبه چشم بودنی کلام : **در جانبی که عباد دارند نظام :**
 محسلی از ذیل آن است که کنم : **هر دل هر دیده خون بالا کنم :**
 در عوالم العلوم غیر آن از حدیثی را دیده حدیث طبعی در و رواهی است در قنکاه حدیثی
 مردی است که در ذیل آن حدیثی که کعبه است که حضرت سید ابی طالب جدین صلوات الله علیه
 فرمودند که چشم پدرم را با ولاد و برادران و سایر اهل بیت او را شهادت کردند و زمان
 و حرم او را بر ساحتی که و شتر که کوار کردند و روانه کوفه نمودند پس نظم ایشان انقاد
 دیدم که آن چهار پاره پاره بر زمین افتاده که این را در فنی نگه دار پس بپای زمین
 عظیم در آن آمد و فلق و صراطی بدی در من به رسید که نزدیک شد که روح من از جسدم رفته شد

و چون عمر از بن خنجران انحال برادر من مشاهیر فرمود که مالی ادا نک
 بخود بنفسک با بقیت جلدی و حق واجب و اخوت تو را چه رسیده است
 که می بینم روح از بدنت نزدیک است که برون رود ای یاد کار جدد و پدر و مادر و
 برادر من کفر ای عمر چگونه خرج و فرغ کنم و حال آنکه منم آنچه تو را و برادران
 و عمه و عمو داده گان و اقوام را که بر زمین افتاده اند با بدنهای خونگشتن و خنجر
 و عریان نه کسی کفن میکند این ترا و نه کسی دفن نمیداند این گشتگان ترا و نه کسی نزد
 ایشان آمد و نشد و نمیداند که اهل بیت من اند بگو ایان ترا
 مسلمان نمیدانند و از کفار می شمارند پس عمر ام کفایت کی نور دیده خرج کنی بخدا
 قسم که از این واقعه خرداده است جدد و پدر و عم تو و تحقیق که خدا گرفته است شایقی و عهد
 از کردار از این امر که فراعنه اتر این را نمی شناسند و معروف میباشند را
 که این نایب انصاف متفق را جمیع نفوس و دین نمایند این انصاف و جدد کی متفق و چون
 آلوده را در انصاف اعلام از برادر من محمدی پدرت سید الشهدا را بر پانصد که اثر
 آن بگذشتن تا به نهم رسد پس نکر و در او آمده کفر و شیاع ضلالت که شمشیر محمود بر طرف
 شدن آن خواهند و مگر آنکه هر روز که هر روز آن بلند شود و هر کس که بدست **لوحه**

انکه

انکه منم در این بنی حصار : در فصل جابر در لیلی و نه بار
 از جاد و از بنات و از بنی جهان : انکه او دیدنی شد در نهان
 جمل باه و فغان در دناک : در دناک که بگذشت با یک
 این بود تا و با حال انجیل : آن کوهالی که خداوند جلیل
 خواند اهلای کرده و مومنان : سوی مذبح منشا از عارفین
 است مذبح القفا تا و علی : جمل دلهای که با شد روان
 هر جوان و پیر و طفل صغیر : هر زن و هر دانه برادر و پیر
 با خودی آینه اند و شین : هر قریب مظلومان حسین
 و فی الزمان و جعل القلعة من الناس تحوی الیلک ما احاطت بقتلک
 و امن من لک الیلک : دستها بر دار از روی غیر
 وقت بیا این بایعای عزیز : خوان احمد بر ضعیفها صد
 روی کن بر روی ارگاه احمد : سازت که این نور از ایران
 کن نمنا از خداوند جهان : زار بر منی بسوی آنم زار
 از و دارم آیم پروردگار :

تانایم با فغان و شورشین : جان شورش مظلومان حسین :
 سر نه بر آن مزار مشک بو : جان خود سازم فدای کفکس :
 خاک که در این تن افکار من : در رواق دلی فندیداری :
 در کلبه جرم پاک شاه دین : آورتن تا بروز واپسین :
 در جوار آن شهید شکام : در کفر حوضی یام سیر کام :
 این دعا از بند و از خمی مستجاب : محمد و خلامی بخوانند از صراط :

انا لله وانا اليه راجعون :
 الحمد لله رب العالمين :

در بیاضیت ما، فرات و بودن آن به فاطمه زهرا :
 و فضیلت از ذکر مایه و ایشان بیغضی از اسرار مطویه :
 در ایشان و داخل شدن حضرت عباس و علی اکبر :
 و سید الشهدا و بر آن و تشنگام و جمع غمونا از آن :

بسم الله الرحمن الرحیم :
 ما ز فراتی که از عروق شجره طریقه کشل که طریقه کشل از جدران آن کوچه زهرا و حیات بر قریه :
 قلب

قلب بر آن و در ارضی صدر مقتدی و پنهان و از چشمه زبان ظاهر و جریان پذیرد :
 حمد علی رحمتی که در آن : اینها که در معرفت و ارضی احسان از اسبیل محبت :
 ارضی قلبی را به تنه شوق و ارضی رضا را به کمال قناعت و ارضی حرمت را به جنت ندرت :
 و ارضی تعذیبی را به کونتر اخلاص و ارضی قرآن را به معرفت از منبر آن آیت شانی و غنیمت :
 کا فو در اسبیل را از بطن عرش از جیل تحقیق و تسنیم و کمال از ظاهر عرش از جیل :
 لب و حقیقت را از هوای جهان از جیل فو آرد و کونتر از کونتر شجره طریقه از جیل قلب :
 معرفت را از تحت جیل مشک از جیل صدور منور و مقرر را شمر و کونتر نفوس را قلب :
 و ملکیت اجماع اهل توحید را بدین انوار انوار نورانی فرمود و ملک عظیم بکافی که :
 بعد از آن ما که در آن ما که حقیقت بشر را که از الالین عالم اطوار کفایت :
 فرمود و در آن ارضی جبر و جد و در آن که در آن که رسوایا جبر و جد و در آن که :
 و غریب در با و محرم و غفلت و غفلت و غفلت و غفلت و غفلت و غفلت :
 چنین میانی فرات ای او شیار : ما و جبار از جهان کردگار :
 انکه کام هم که از آن برداشند : خسته و دین داری نگاشند :
 خسته و دین داری نگاشند : خسته و دین داری نگاشند :

حضرت صادق بیان فرمود این : ای مجتبان گروه طاهریان
 مهر زهر آ در جهان جادوگان : شد فرات از رستی ای شیطان
 مهر زهر آ چشم شد او اندر سما : ز آن کبر آید بارش کر بلا
 اشرف انهار این ویرانه دیر : او فرات آید بر بار بکیر
 ریزد از فرج کی میزبان بوی : از دهان مرتضی در بار می
 شرح حالش بر گویم از جز : با جز کردند بران سرسبز
 در عالم العلوی مولای حضرت صادق و تیس که هیچ احد نیست که کام او را گرفت
 برادرند که انیکه هست دارد اهل بیت : مولای امیر المؤمنین علیه السلام
 فرمودند که بیست و نه من میبازید الجنة : در روایت جابرین
 شاکر من عیسی بن سق بن خلیل الرحمن است که از کور زهر جهان بریزان است و در
 خزان جبال بنیان و در ارضی که جبال هر زمان که رود در حدیث طوسی
 حضرت صادق فرمودند که ز منم بر فرات فخر که حقیقت چشمه از صبر در اجار ساخت
 و طعم او را فاسد گویند عقوبت الله و بدست که ارضی که بلا و آفرین اولی
 و اولی ای بودند که حقیقت این را تقدیر فرمود و مبارک گویند پس بخوبی که بلا

که نمی

که نمی بگویم فیضی که حقیقت بر تو عطا فرمود که انا ارض الله المقدسة المباركة
الشفاء فی تویت و معانی و لا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل فی ذلك
لا فخر علی من دونی بل شکو الله فی حقیقت او را که امر داشت بکین و او صفت
بسیب منع و شکر که کرده بخواند بر خدا بی حضرت فرمودند که من تواضع دفعه الله
و من تکبر وضعه الله مؤلف علی
 زین بیان ای یاداران اهل هوش : را از دیگر گوشم آمد با سر و شوش
 هست مردی ز اهل بیت طاهری : خلق اقل و کثرت از جهان آفرین
 خلق از ما جمیع مخلوقات شد : کوی ما اهل بیت زارت شد
 ما عذبی که بود ما را کیسوة : اول مخلوق او باشد فرات
 اهل فرات است ما سرمدی : اهل از نور جهان احمدی
 او است ساری بر تمامی ممکنات : جمله ممکن را بجا است از فرات
 یا صلی یا صلح ای نور عینی : روح دینی خوان ز خلط طینی
 ناصر باشد و دعوت این حیات : میشود از در حدیث وقت حیات
 چون خیرات از طیب او تمیز شد : دانند که کوی با هر از شد

گوشت ریز دیگرین از فرات : تا نایم دیده گان چنان فرات :
 این فرات او مهر در عرش خدا : گشت بر زهر که بعقد مرقی :
 مهر در دست برات پسر : در هر دیان آیات خبر :
 از چهره خوگان شام عرصه تنگ : با سگان کوفی بی نام و تنگ :
 منع کردن از غنا و کفر کین : مهر در از کام شام هدین :
 شمشیر آتش به یارانش تمام : طفل گان و خواهرانش با تمام :
 العطش کویان در آندشت بلاد : بلبان خشک و جسم پر گاه :
 جله ام آواز و هم آه و مصفیر : آن سخاوت به طفل ضعیف :
 بچگی از آن کرده مشرکین : رحم نمودند بر آن شاه دین :
 نه بر آن ده و نه بر آن طفل زار : نه بر آن که نه عالی تبار :
 نه تبعی کسی شرمید شنگام : بر که تفصیل از خبر سازم کلام :
 مستفاد از روایت جابلقه از حکایات : موی پر از از اخبار راحت بر انداز :
 که نه نفر از شهید عرصه غمت و استلا و متحیف دشت که بلبان تشنه و جگر تشنه :
 در روز عاشورا داخل فرات کردیدند و شنگام مرا جمع نمودند **اول** این حرفت :

عجایی

عجایی از قول آن سر علی که کیفیت این واقعه را این شیخ میفرمود سید بن طلوعی این نادیدگار :
 بر وجه اجمال این است که گفتم آن ماهی که در بحر از شهر ایشان تنهایی برادر مرزبان :
 دید عرفی که کما لا یخفى هل من خصه حضرت سید الشهدا با فرمود و حضرت عباس :
 احرار غم آن مقدار که آن حضرت با سینه بران دیده گران اذن داد و فرمود که اگر توانی :
 قبلی ای تشنگان طفل گران ای پسران و بیدان انما به را نگر و فکر سیه :
 و مو غم فرمون و جگر را بیدان و مایوی از اجابت شدن و بیدان آن حضرت سید :
 و بی رحم انقوم را بفرستی آن سرور سیدین و کربلای سید الشهدا و آواز العطش :
 طفل گران بگوئی حضرت عباسی از قول آن سر علی که سید **موقوف** :
 صورت افغان زن از العطش : کوششی آمد که از آن دایع غمی :
 گفت ای عباسی جان آید چکار : باید بی کون براه خن سار :
 باید آورد آب به طفل گان : از چه باید بر بهای داد جان :
 این بگوئی و مشک بر چشم کشید : رو نمودی سوی انقوم باید :
 ای سر مبارک سوی آسمان که گفتی در کار اینم و کوششی خود را که شربت آبی :
 چکان بر لبش که لا بد داشته آنکس از نم و گلین آرد که گشت و از هر طرفی دور گشتند :

دست چپم ز بکرم این هدین قتاد : ستابم بکرم و دم و این قتاد :
 این که سپاه نظر که بسوی من : تا چنانکه و عده بکدرین قتاد :
 بر من که را بدندان گرفت و برواتی تیغ را بدندان گرفت مشغول جهاد که یکگاه ملعون
 زیر انگشت و آن ترسک آمد و کور اخ و آهالی فرود گشت و ملعون و بگو و بر سر آن سرور
 که فرقتی کافه شد و ملعون و دیگر ترسک آناه بفرستند زاربان از او در کردی
 خاک آر مید و ندای یا ابا عبد الله علیه منی السلام یا اخا ادرک اخاک
 در راه مولف :
 ناله اش چون گشت این رسید : شاهین بزم بسمل اندر رسید
 سیل شمشیر شد بای آه ماه : دود آهش کرد و درون سیاه
 دست بر پشت و دیگر دست بر سر : در نموشی سوی جی داد کر
 بر کسرت کوفت و زدن بدست : چاره ام مسدود شد بستم شکست
 او ز من که در کف ای خواهرم : جایشی مادرم شود مادرم
 بی برادر گشتم خواهر می : اهل من شود مادرم می
 با سینه بیک آن شمع غزا : حاضر آید اندر این محنت سرا

جمع

چون مرا بود دیگر تابی و هوش : او ناله من در هر بزم کوش :
 خواهران بر سینه و بر سر زنید : شکوه این غم بردار زنید :
مجله چون سید الشهدا دادان برادر را شنید از این عیدان تا خرم و انگرده
 نامحور را متوفی ساخت بر سرش برادر رسید و آن سرور را بپای برید
 و شکافه و بدنی بر از هر حسرت در میان خاک خون افکند و دیگر کفیلان انگس
 ظهری و قلت جلیقی برادرم گشته شد بستم شکست و چاره ام تمام شد کسر و انقضا
 ظهور سبط محمد و بکسر انگسرت قوی الاسلام قطعوا بقطع بدیک
 ایدی السبط و انقطعت به ایدی النبی السامی بکتان نو یا ابا الفضل گشت
 پشت فرزند سید را و بگشت او شکست شد بستم سلام را و بر بریدن دستهای او دستهای برادر
 قطع کردند و قطع دستهای او گویا دستهای سید خدا را قطع نمودند تیغ فخر الدین میگوید چون
 برادر خود را بر آن حال دید فریاد و آه و احسانا و امهجه قلبا بلند کرد
 و فرمود که برین شوارت فراق تو بی آناه بی بستم را بگردون زینت بند و در افق
 خیمگاه فرود آورده و انقدر گشت که از بسیار گریه غش کرد و لکن دیگران آوردن آب
 بباب خیمه نکرده اند **مؤلف** در آنچه مستفاد از روایات شود در ایام الحضور و غیبه

رسیدند شهداء از بسیار که غشی نموده یکی در دواغ کردن تا کشیدند در شهادت عیسی
 و لکن بعد از آن که در دواغ علی اکبر و در رسیدن برادرش آن شبیه پیغمبر و در شهادت
 طفل صغیر این احوال بر آن حضرت ایام شده و ناقلین آثار ملتفت این معجزه باشند
و در دوم از این که نشانه لب داخل فرات شده و تشنگام مرا سجت نمودند علی اکبر و در
 طرک در شش المانی روایت نموده که جمیع حضرت عیسی صواعق الهیه بر تنش نازل میشد
 لشکر بعد صبح نمودند بر محاسن شهداء و در آن حضرت جمیع آن احوال را مشاهده نمود
 نادای با قوم اما من صبیحی یا اما من مضیت یغیلنا اما من طالب
 حق فینصرنا اما من خائف فینتب عینا اما من احد فیا ملینا بشیرنا
 من ما دلهنا الطفل فانه لا یطبق الضمائر بر روایت سید بن طاووس روا
 بر این نیز آن فرمود که آنجا نهاد و لینی و لدی الصغیر حتی اودعه فرزند
 صغیر را سپارد تا دود غشی نایم و به آن تسبیح و دیده آنکه طالع بر آن طفل موفق
 چشم نشیند این ندا از شاه هدین اکبران مانند خیر المرسلین
 گفت ای دهم خدای لم یزل ای مجازات در عالم مثل
 به این نوزده چشم تشنه لب من نایم آب کوفی طلب
 کرد

کرد در در نه حیوان ناکموم باشد اندر جرح یا قلب غنوم
 او کم بر جوی از زیران پاک این بگویند نیک جهان کرد پاک
 بر روایت اولی علی اکبر بر خواست در آنوقت افکاسی از عمر شریف آن شبیه پیغمبر خدا
 گذشته بود عرفی که کوی پدر بر زکوة و ای سید علی خدا من آب بر این طفل می
 آورم حضرت امام حسین فرمود که اقصی باریک الله فیک بر دای نور دیده حقیقا
 آب آوردن تو را مبارک گرداند پس علی اکبر مشک را بر داشته و خورشید بر سینه زد
 بر آن بصرعت تمام خورشیدان امام تشنگام رسانید و عرفی که کوی پدر بر زکوة
 آب از برادر که نموست این برادر صغیر را سیر کرد آن و اگر از آن جز نباشی ماند
 او را بر نشسته من برسان که من نیز خورشیدان تشنگام رسانیدن این تشنگام خورشید
 حسین کرمان کردید موفقی که مستغفار از این تشنگام
 علی اکبر بجهت اطاعت امر امام داخل آن فرات کوی پدر مشک را بر زکوة و خورشید
 توقف نمود که آب بر نشسته و خورشید که مبارک او را امر امام تغویق و دایع شود
 خورشید بصرعت امام برسانید این کوی پدر جان من نیز تشنگام
 اگر از آن جز نباشد این عطش خود من بر گشتن سید شهداء که گوید محمد

بر آنحضرت الطفل صغیر را بر زانوی مبارکش نیندوان طرفت بنزدیک آن الطفل
 آورد و جمیع الطفل را بر آید قطرش میدان آنوقت ناگاه حرطی کاهل ملعون تیری
 بسوی آن امام عالی مقام افکند و آن تبر بر حلقوم الطفل صغیر انداخت و کوه مبارکش را
 از هم شکافت و در دامان آنحضرت شهید گردید و بابت پنج مفید پس از اختیار شک
 از دیده کان آن امام اختیار جا بر گوید الطفل را بر سر میداد و دیده کان حق بن
 بسوی سنان کرده و مشک از دست خواند و احسنت فرمود که اللهم انت الشاهد
 علی قوم قتلوا شبه الخلق بنبتیک و حبیبک و رسولک

ملولف

دید که بشود سوی آسمان بدل چون چشم خورشیدان
 گفت ای دانه این کجاست در نور سینه من قلبم کجاست
 چون تو پنهانی بر افعال عباد من تو امرت را بر افعال قوم
 میکشند از جور از پیر و کین الشیخ خلقت بخیر المصلین
 لسان حال مولف است در مقام
 گفت آن بر بوده ز سب حلیل این منادین ز بیج من خلیل

است

ملولف

است لیلای جبرانداری مدار آید از خیر جهان است کبار
 فرق اندر بحر کین است ای کذا چون غلیظ مناد کربلا
 آن پسر از نده دیشی باید این پسر را کشته دامن پدر
 آن نکرده جبر پس بیمار شد این پسر را کشته کفار شد
 آن از آن بیمار اندر کوه خاک این بنم و کوفه اندر سینه خاک

ل حال آنحضرت العربیة والله علی انیس بعد فترتکم الا البقاء
 وقوع الانس من ندیم ولا ذکر الذاذی ابدی الزمان لکم
 الاجوات ادمی من زوجة ادمی ملولف

بعد این یاران جهان بی مدار من بنخواهر مرا آید چکار
 بی اینی و یار و یاور مانده ام وقت وصل آمد چو زین ز نوام
 تخته بند عنبری باشد کجاست بایدش افکند و دیدش کجاست
 قید فرزندان رقید عنبری این جو خوشی باید بگری
 اندکاک آید تو را غبار دایر تا کسی بی پره اندر وصل یار
 جلوه کرد دیدش بر شاهدین از شرفات رخ جان آفرین

تیر چون غمزد افکند آن لعین : جانب آیت رب العالمین
 در بی اسرائیل بودی این عمل : اندر این امت حسین در مثل
 تیر غمزد و حسین یک تیر بود : جانب آیت رحمن پر کشود
 مر آن شب چون بود در حر خدا : بی حسین غمزد باشد بر خدا
 چشم حسین او مظهر الله بود : ستر نهان رسول الله بود
 زان حسین غمزد آمد در مثل : تیر افکند از جاسوسی مثل
 دیده ای از نور حق بی نور بود : دید صورت از من کور بود
 ای بابا کی که صورت راه زد : قصد صورت کرد و بر الله زد
بجای باز آنقدر قصد داشت میدان آن فرمود این سعد لعین فریاد نمود که در کشته
 ادراک خیمه النشأ فقله متک یکمین خیمه زنا زاده را که یکم کردند
 بی آنقدر آن را که برایشان حمل فرمود و خود را خیمه رسانید و خیمه را سالم دید و است
 آن فریاد از کمر بهر **مؤلف**
 خواست برگردد دیگر آن دین : ناکر کردید زین العابدین

کالی

کالی پدر بر کوی بهاران نکر : بر غریز از سر کردان نکر
 نادر است بدل بر خون کنم : دیده کان خیمه و چگون کنم
 دیگر تیرم آیت ستر خلیل : اشک بر چشم زور و درویشی
 تو خلیل اگر ز بیج و این منا : لوحی است کاشکی لجم خدا
 یا آیه توقف حق او و علی ای پدر نبایت تا دواع نایم تو را و دیدار آخرت
 بنیم برین و دختران و خواهران و کیزان همگی از خیم محترم کران بیرون کشید و
 بدو در آن شمع بزم هدایت احاطه نمودند **محله ششم**
 پیوسته با نوان محرم کوشا بدین : چشم دختران لغزش بر پیران جبار
مؤلف
 خانه از این رهگذر بگذر کتاب : بنیت دیگر بر تمامی شمع و شارب
 آتش افکند ملک قتل و فساد : خانه جبر عامی شد بسیار
 وقت بر کفایت و الله هستی : از دل بر دروازه آگاه هستی
 کن طبع این کردگار بی مثل : سازد زین نبایت و مثل
 در جوار آن شمع عالیجناب : سازد زین از زیران و حساب

پس مجاور سازت در آن دیار : پس دین سازد اندر آن مزار :
سازت ای شمر عزت شاهین : جز کوی پس بفرستی کن
بناشیر شیعیان و زائران : اشک باران عزائی تشنگان :
شیر آهین کور در در محمد خوان : دیگر اخلاصی ادا فرما ز جان :

اِنَّ اللَّهَ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاٰجِعُوْنَ وَسِعِلَمْ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْ قَبْلُ يَنْقَلِبُوْنَ

المجلس الثالث
در بیان ازین جمله موجودات و همه ممکنات در شهادت
سید الشهدا و خصوص ازین سکنه خواتم
در چند موضع در اطلاع بر شهادت علی اکبر
در بیان نقش علی اکبر و در واقع آن حضرت

بسم الله الرحمن الرحيم
حمد برون از حد قیامی مرصع و در آنست که طایفان کعبه که مختص در مقام قرب
چون سیمان پستان کرده و الصفا در بطن جان از خود بیارزند و شکر
عار از آلتی مرقوم را رواست که جان نثارانی مهول از عرفان عرفان از دادی

خبر

محسوس منای منج نو شیدن جام شکرستان مولف

عارفان کوی جنتش از وفا : جمله در زنده از بیم بدا :
خرقه از خوف و رضا پوشیده اند : جام کبریز بلا نوشیده اند :
جز محبت دور بین دیده کان : هیچ را نارد نظر از کن فلکان :
حاکم احیای دعا بقا : حریفان ایمان الصلا :
هر که این بازار آمد به دلیل : کرد اول جان بدر کا شریل :
در گذشت اهل دین از خیرش : اندکی بپوید این ره رخیل :
یوسف یعقوب این رویافتند : زان سرش که یکبار رویل :
رفت در طور محبت از وفا : حزن موی بی بقال و قیل :
حضرت علی که در آن گرفت : تار سازد خونی را بر سبیل :
نوح شد از نو خیمه دیدگی سپر : قهقرا بپوید این ره بدیل :
اکبر از شمشیر زانم داشت : ناله آر امید در ظل طویل :
چرخ دانی کس از او را ملین : است در اثر خون حسین :
اکبر داد جان و سر در راه گشت : کرد عزیزی حتی بر عالم فرعیل :

ماهوی لرزیده اند بر آفتابش : دیدنی نادیدنی بر روی پیشانی :
 سده با غریبی بر این صحنه پیر : جابر غفر بالظلی با حور عین :
مؤلف گوید که در روز آخرت که لقا افتد شمعش در دعا آنکه
 اظلة العرش و اظلة الخلافة یعنی تحقیق که لرزیده بر زمین خونش را در آغوش
 دارد و هم مخلوقات یعنی مقصود از آن فقره از آن است که در اوقات جلای الهی و مجاب است
 جمال کربانی در مصیبت و در مظلومان بخود لرزیده و سدره المنته بر سرش بر زمین
 لرزیده است و فلک امتثال با کسی لرزیده است بپشت القراع و پشت المهور و علی بن
 ابلت لرزیده اند از جنت و در غلدر برین و جنت القراع با حور عین و سایر جنات
 عزیزان با رضوان و ولدان مخلدین در عزرائیل و لرزیده اند و ملک جنتی
 خود را بر این از بلایای آن سر در شهیدان لرزیده اند آسمانها لرزیده اند و زمین لرزیده
 و زمینها لرزیده اند بسیار لرزیده اند و لرزیده بر سر خاک است و سوره که آن
 لرزیده اند و بنسوف و کفر لرزیده و افاق سموات لرزیده بر سرخی و زردی و در کرب و ملائکه
 کرب و زمین و مقربین و حاملین عرش و کرسی و علی بن و مرقدین و مومنین و قرنین
 و شاهان و کرام الکاتبین و ارباب عالمین و حافظین و سایرین هم لرزان

در آیند

و گریه در دروایت زار و است که هیچکس آن آسمانها نیست که روح مقدسش را بگذرد
 مگر آنکه بفرغ فراید از دیدن روح پاکش از غفلت و غفلت از کار ملک و بر بهر آید و بگذرد
 مضافی این ناز و زیارت آدم و حوا در پست القراع لرزان و گریان نوح و خلیل
 در کشتی و منی لرزان و سینم بر اینند موسی علیه السلام و کسب لرزان و خوابه باقی
 یوسف و یعقوب و ریحانه و پست اخوان در فغانند سلیمان و داود و شعیر لرزان و
 و زار و ناله و آه سوزان بولسمی و در این حوض و عالم ملکوت لرزان و نوم گزینند
 خضر و الیاس و حمزه و القزین و دانیال و یوشع و الکفل لرزان و خاک غم بر سر
 لرزانند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اطهار برین لرزان و نوم خوانند ابراهیم
 و یساکه و کوهها و اشجار و دریا و کوه در لرزه و اضطرابند **در حدیث** ابابکر است
 که حضرت صادق با فرمودند که در یکجا بنوعی لرزیده و اضطراب نمودند که نزدیک یک
 رسید که بشکافند زمین را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را و بعضی را
مجله از آنست که دل لرزان و آه سوزان و در شک لرزان بناله که در مقبره
 آن بدن پاره پاره را مخاطب است بگویم **مؤلف**

سرشک غریب تبار لرزد لرزد + چشم شکر که زکلی در بار لرزد لرزد +
 بلبلستان چمن غازی نو می شود مذکور + سرشک دیده زانچ هزار لرزد لرزد +
 بطور چشم نشود ماتم تو را اشک کنی + ز نوک امزه بی اختیار لرزد لرزد +
 زانچه تو هر بلغم ای شسته مظلوم + که بیل و سبک که کسار لرزد لرزد +
 شود چه در غمت طبع و طبع و طوف + سرشک از دم خنجر لرزد لرزد +
 بیزم کورار بیک حسرت بر آید + سرشک از مژه هر کار لرزد لرزد +
 مراد غمت ای شسته ز سینه چشم + نه از لبت چکر سحر لرزد لرزد +
 جبار در بزم از فراق هر حالت + بکوه دشت چمن و عذار لرزد لرزد +
 سرشک زین سحر بوم و کوفان + که بیل خنجر در خنجر لرزد لرزد +
 بیاض غم و خون سحر تو چه شکر کنی + که خنجر ز صحنه سحر لرزد لرزد +
 چاک خنجر حین زینت الم یبند + ز تیغ کشتن کشت کار لرزد لرزد +
 تالار از ستم اوین سرشک و مکنی + چه آن کف تر لرزد لرزد لرزد +
 از این الم بکشتن غم که سبک کنی + ز تیغ و دیده اغیار لرزد لرزد +
 زانچه شمع بی صبح چهره خوین + بکوه در هر کجا لرزد لرزد +

زاد

زکراغ حسین هر که را می نگریم + ز دیده مرد مکنی بر عذار لرزد لرزد +
 ز عطر کیمیا که نگریم با طین + چه مشک ناف غزل تبار لرزد لرزد +
 نگر دیده سجد کز غم غرات + که بیل غزل از مژه بی اختیار لرزد لرزد +
 سینه را بغضی شهادت بکن + در ز دیده باریش لرزد لرزد +
 بچهره فلک اندر صبا چشم نگر + که بیل غم جگر شکار لرزد لرزد +
 نگر بکوه اوراق و دم و دم و شکار + که بیل الم هر در جبار لرزد لرزد +
 از این الم چه جگر کن سرشک که بوم + نهان که کمر شکار لرزد لرزد +
 بکوه شمع جلاله چشم عالم + بی اختیار بر آید لرزد لرزد +

در ذکر اقصای کون و قاطع علیک الحو العیان و تبکيل السموات
و مسکانها و الجمال و خزانها و السحاب و قطرها و الارض و قيعانها
و البحار و حیواناتها و البساطین و اشجارها و مکه و بلدانها و الجنان
و ولدانها و البیت و المقام و المشعر الحرام و الحطیم و زمزم و الدبر العظیم
و النجوم و الطالع و البروق و اللوامع و الزعم و القعاقع و الزیاج
الن عانغ و الافلاک و الروافع **محتشم**

و بازین علی کنی منی السلام و تو که کنان بنزد پدر رفتی و از کفر تو را نسیم
 خو شبانید و اشک زدیدی و تو را یک سیر و تو میفرمود که سب طول بعدی
 با سکنه فاعلم منک البکار اذ انما مدها فی لا تحرق
 فی قلبی بل عک حسرة ما دام منی الروح فی جسمانی زود باشد
 بعد از من ای زود دیده ای سینه بدان که که تو دراز و طولانی باشد و در تو کرم
 شدیم و تو دل مرا سوزان از اشک دیده کان تو تا روح در بدن من است
 فاذا اقلعت فانت ادلی بالذی فانت هی یا خیرة النشوانی
 و هم من کشته تو که فرزند من پرور منی سهر او از تر بر بر کشته و بلان حال
 پدر بر تو که فرمودی **موقوف**
 چشم بکرم زود ناله ز بهار دل آه زارم شهر را از جگر تو را دل
 منم از کرم کنی از شهر دل خسته بسیار کوشی بر سینه من نه بشنوا دل
 کور تو کفری الهامت بود دختر زار کز در چشم خود راه ز بهار دل
 مدتی و صلی کنش ای دی هم که کاش که در تو تو صبر کنی بهار دل
 میر در جان عزیزم نصف زدم قتل بکه تو بغض کنی فافکمه سالار دل
 دل تو را

دل تو را چشم طلبه که بکند دختر زار خوار زارم منم از طلبکار دل
 ناله ام بر صفت خود را ز جانم نسیم کاید از پرده دل کشته و کلن دل
 رفت عجبی دیگر کردم اصغر رفت برادر زارم ای خسته مرور دل
 کوچه آن طبل در تو می بایر کند ایشان روح در داز سر کار دل
 بی پایان حالت لغها و خواهران گفتی
 نمیدانم فرغ کرم صحت بایم دل از من به از من اشک کنی این است
 مرا بایر کشیدی غم در این غم دهم در کز این چنین این خاتون از من
 چاه افکندم یک خط مانم این چنین کف از من سینه زنی کز کز این چنین
 رباب بایدم یکدم سینه بایدم غم از من زارم زارم زارم زارم
 چه کردید از تو که به پدر زار زار زارم کردی ابد ایقنت بالقتل و کفر تو
 فرمود که از تو دیده چگونه بکرم زارم بهر کسکه باور و فرزند زار دل از من گفتی
 پدر جان ما را بکرم خود تو بر کردان و کفر تو فرمود که هر مات چهل و چهل
 از تو دیدی اگر مرا کال خود میگردانم تو را بکشم فرافکندم دم از زار زار
 اوقت بران و خواهران و کز آن که او از کز بر و افغان کال این بلن زار کال این

اهل عالم بغداد تو چه لرزه بردی بقرارت اندر در قیامت خبر شهادت عجم بزرگوار است
 عجبی را شنیدم و بگوشت رسید که ستمهای کفر را قطع نمودند از نور دیده بخیر
 چه لرزه بردند مبارکت اندر در قیامت در زمین قتلگاه برادر در جسد پدر بزرگوار است
 شکوه میکرد و اعتراف از در آن جسد مظهر میکشیدند و توانم میکرد در آن
 جسد جدا نیشدی و آن کفر حق و صفت میفرمود که ای بگنم و از نور دیده بشیعیان
 بگوشتی معنی ما دشمنیم ما را عذاب فاذا ذکر دین او سقیم بغریب
 ادشهاد فاند بوی و انا السبط الذی من غیر حرم و قتل و
 لیتکرم فی يوم عاشوراء جمیعاً تنظر دین کیف استسقی لطفی فاذا
 ان یوحی الی اخر الایات لا لعنة الله علی القوم الظالمین و
 سيعلم الذین ظلموا انی منقلب ینقلبون انا لله وانا الیه راجعون

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم
 جواهر محمد محمود فی این شب که از سخی خلیفین جلی ایمل کثرت فرمود در آن
 ایمل سجد میفرمود و در آن جسد قرار و نفس طاهر قدرش را
 در آن کسی برقرار نمود و آن نفس را محلی نزول طاهر علی ایشان روح کوانید و آن
 روح را کائنات مثال شود که سلطان عقل است فرموده ای که بعد از عارف عاقل
 و آن کمال مظهر افعال ذات بسمال جلالت عظمت و در رتبه و خاتمه ذات جلالت
 که اصل نفس میفرماید از طایف اربع و ماده او از لطایف اغذیه خود و اصل
 نفس حیوانیه از افلاک و مقار و در نظر فرمود و نفس طاهر قدرش را قوه لاهوتیه
 و مواد او را تا بیدار عقیده گردانید و نفس لاهوتیه را قوه لاهوتیه و جوهره بسیطه
 که خزانة ذات است و اصل او را از سماء برسد و غلی فرمود که بدو و خود و خود و ذات
 و خود و خود و ذات و علت کلمه

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

فرمود که کاره باشد با مطیع و بجز این حدیث است حدیث دیگر که فرمودند که ختنه
 بر بنویسند و فرمود که آنکه لا تقعدی من اجبت و لکن الله یجدها و یشتار
 و قال فان تکوه الناس حتی یکنوا مؤمنین الی ان قال که شنیدم از
 پدر بزرگوارم که میفرمود که چنین ختنه کن بر فرزند برنده که داخل این امر شود
 میباشند آن بنده کبریا بر بوی این امر از مرغ کوششاید **مؤلف**
 میرسد از این چنان بر پیام : قصه کفار اندر شهر شام
 دیگر اندر کرطه دار منی راه : انظار بی مذبحان آمد براه
 از یهود شامی و دیگر نصاری : جان براهی هدی کرده شام
 شرح حال آن غایب بر ملا : تا شود ظاهر بپایان وفا
 قصه کفار شد بر شورشی : چمن فدا کردند چاه حسنی
 مستفاد از روایت معتبره چنانکه از و نه مر و نیم همگی پیران و اخراج و ارده
 راحت بر اندازانست که سر نواز نصاری فرنگ یک نواز نیز بدیدستان بنام
 و ننگ دو نواز بود این عرصه تنگ در و در و اهل بیت طاهرین بن عم اکرام
 و بعد از ورود ایشان آنکه طینت حلیه ایشان که از غواشی کدورتی و احبار

از ننگ

از ننگ و غبار کفر و جود استار مکنه است برستان منکر کوبین بود بصفتی انجاس
 سروران عالمین و ما و مواعظ سیدالت جدین امام زین العابدین با پاک کوبین و انور
 کس در سینه غفلت بیدار و از شنیدن آن کلمات و بدین آن احوال در عزت ظاهر
 بادل در زمانه حیفی کفر و ج افلاک ایمان رسیده توفیق جان شاد و در راه
 شهیدان در یافتند و شهادت نوشیده در مزار طاعت شکوای غنائی سنجین
 بعالم انوار یقین علیین رسیده ادراک فیضی محبت حضرت جبرئیل علیه السلام
 المتقی امیر المومنین و در یافتند **اول** از این شش نفر روایت است که علی علیه السلام
 که سهیل میگوید که بعد از ملاقات اسیران آل پیغمبر در دروازه مساحت و ادراک ملاقات
 سیکه خواندن و علی آوردن فرمایش آن مختصر هم جهان از دادن زردی و برین برون
 سر از میان زنمان بی معنی و به ور رفیق و ششم نفرانی که به من بفرایست و به مقتدی
 مرید جمعی سر مطهر سید شهیدان و سرور تشنگان و اسیران را دید و دیده و بصیرت
 روشنی کوید و شنید از آن سر کون غفلان که در سرستان بتلاوت قرآن مشغول
 و میگوید که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون **مؤلف**
 چمن بکونی خو نصاری را شنید : طایر پوشش ز قید سر برید

گفت بر خوانم نه که عیسی سنی یا چه عیسی در شرف سنی
 یا چه کسی و خلی و یا بجی است یا ز زنب از هم بالاستی
 یا چه احمد یا علی المرتضی است یا که اندر رسته و جانه سنی
 که این است از چهره در درونی لب که خالق بکتا سنی
 کی سر بریده میگوید سنی این سخن اندر هر دنیا سنی
 بی شک این بگوید الله بود جان شاد ز دست بهشت سنی
 آن که در خند از بر آن سر مطهر نور هدایت برداشتی فاشه کلمه سنی
مجله بر زبان از خندیده قلعه جبار در شرف اسلام قرار دادی در شرف اسلام قرار دادی
 از آن کشیده بر انقوش سنی دل بر رویه حمله کرد و شک از دیده کان میبارید سنی
 جگر از آن شهر را بر سر بر سر قرار دادی در شرف اسلام قرار دادی
 بر سید که این چه غوغاست سهل میگوید حکایت را عرفی انقوش سنی
 این حکایت را از من شنید کفر و اعجاب انصار و محبتی الدین سنی
 و اما محمد الدین بر عیون انظر علی دین محمد بقتلون اولاد و سنی
 حرمیه انصار تعجب میکنند از بر این اسلام کی که خود از انقوش سنی

اولاد

اولاد او را میکنند و اهل بیت او را سیر میکنند بر باطل مگر نکرند بلکه در کفر نکرند
 دور آن تازه مکن از اگر فتنه آخر الامر او را شنید **مؤلف**
 کرد در آنجا بودی ای اهل هوشی کفخی با آن انصاری با سرهوشی
 ای جوان بر دیده باطن نگر از شری بهین تا بسر سیر
 جمله ذرات بهین در انقلاب در نور سینه هر دل بهین کباب
 جامه بی علی افلاک بهین از غم نور چشم خرم خرم سیر
 نذر این داغ کوزان آمده چاره کار زار و کریان آمده
 که تو را چشمی بدی سوس سما دیدی عیسی را چشم بر کجا
 کرده تا وی منزل بیت العراج دارد از دل ناله افغان و آخ
 که نرند بر سینه سنگ مهرده گاه پوست بقعه در کوه کباب
 عالم انوار را آرد خروش بحر قناری حتی آرد کجوش
 از غم بی یار از نشاء دین زار ناله تا بر روز واپسین
 کیست عیسی کویت ای نور عیسی اینی از شما مظلومان حسین
 انبیا را شیعه این شاه دان از کوه بر او حدیث باز خوان

پاک آمد ذات عیسی از محک : مهر آتش بر داور بر فلک :
 کردند ذکر حسینش در نهاد : از زمین بر جرح خک پام نهاد :
 چنین موی و نوح و هم خلیل : زین مجرایشان آمد اصیل :
 هر یکی دیدند در سیر نهاد : که شد شاهدین و دشمنان :
 بیکی از زنان کربان و زار : سر برهنه ناله و عریان کوار :
 برسان دیدند سر کایم خوان : جانب کوفان و شام از غم روان :
 تپهای الی احمد سرنگون : جسد ادر قتل در بحر خون :
 جلالی از صف کفشی بشی : هست قربانی راه حق حین :
 موی را نیست این مرد خدا : خاقه آمد این فدا در کربلا :
 کوه و خیف و منار این مقام : کی بجای انبیای نیک نام :
دوم از این شری نقر بر دایست : فخر الدین طربان آنکه شمع از نصار از جانب :
 ملک اوم در نزد بزم آمده بود حاضر بود در مجلسی که شد شهادت ابراهیم کرده :
 بودند کرم نظری آنکه شهادت ابراهیم کرده بود در نزد بزم آمده بود حاضر بود در مجلسی که شد شهادت ابراهیم کرده :
 بکر بلند کوه و القدر کربان : از این شری از آتش دیده ای تر شد **مولف** :

چون نهار دید در بزم یزید : آن سرور نور را بر رخ طیبید :
 زار نالید و نمودی کسینم چاک : آه و شکستی آن باده ای بکاک :
 گفت از کوز درون او کباب : مهر اندازد بر جرح آفتاب :
 گفت این کوز چه چشم احمد است : این کجاست بخت کبر و کرامت :
 اعظم الاسمانه را در صفات : مهر از منظر است از بهر ذات :
 این یهود کیمت علی می کشد : نوح و موسی را و کیمی میکشد :
 ای یزیدی ای پیا پی نام و تنگ : حد بر از دست پستان فرنگ :
 نو مسلمانی و پیغمبر کشی : نور چشم احمد و حیدر کشی :
 بدان ای یزید که من در حیره رسول خدا کرم کرامت : بیدار رفتم از احلام کسیدم :
 چه جز آنکه تر را موی مرا که کفشد از بوز خوئی : و فواره مشک و قدر بر دوشم و خور :
 ام سلمه ترغیب خدی که کفر نیست : و هم نظر بر حال آنکه کس را دم در از او شایسته :
 که در آن دو مجلس دردم قرار یافت : سلام کردم و هدیه را بگذاشتم :
 یافت نور کبریا مشکوه دل : دل نشاند مهر آتش با یکی :
 از شمیم کیم سوخته جان : شد کوبیدی دلم غرقان :

مولف

دل که بی گشت نوز کرباست : بزم عزتی و محبت نوز خداست :
 در هوا ای دل جهان پارسند : کز وصال به عشق مرشد :
 فرمود چیت عرفی کوم محقر مدینه البر فرمود چیت کفعم عبدالشمر فرمودی نوز
 عبدالوهاب اسم میگذارم اگر تو اسلام را قبول میکنی و میرایت را قبول میکنم خرم بودم
 علی دادی نوز در این محضر فتم قبول اسلام کهر بر دم بر شتم و اسلام را خواهم
 بایع کرد و چهار نفر مسلمان میباشم بدان ازین سیکه روزی که بر تو افتاد و خدا را شکر
 بگویم که این عزیز را که مبارک کنی بی حذر و حصار در روز تو گذارم **مولف**
 صفتی که بر عالم سست : ساقی تسنیم کوفی کوثر است :
 زینت کرب و محنتی کرباست : در مکان دلا مکان نوز خداست :
 سید آمد بر جوانان بهشت : شد نوزی که جو غلمان بهشت :
 آنکه صدق است بزنج خلیل : مهر جنبایش کرده جبرئیل :
 بوده خدایی دوشی آغوشی رسول : در رحم هر از بهر به رسول :
 از در جود افاضی شد پیغمبر خدا که افاضی شود و فرمود که هر جبابلی یا جیلیدی مر جبابلی آید
 اکتیدل کن تا آنکه از در فرقت از غمش بخون بند و بهار دوزخها مبارک کنی بر امیر کوی

و میفرمود

و میفرمود که هر روز از رحمت خدا آنکه نور ایمن را کین و از دیده کان مبارک کنی بر زمین
 : **میرکت مولف** :
 رخت باجم بر جمال افتاب : شد ز انگشتی دیده یان پر آب :
 هر که دید آنکال شد بی اختیار : زار غلیدر چرا بر نو بهار :
 وصف آن احوالی ناید در بیان : کنی ندیده در جهانی آنچنان :
 روز تویم صاحب کسب برادرش حسن محبتی نادر اخی سجد کردیدند و فرمودند که ای کینه
 بر کار ما برادر هم کن کنی که فتنه کم به پیغمبر فتنه کم به شریک است چکدام غایت مدیم
 عزت کمال خافرم که ای لایق است باینست خلی نبوی سید که هر که شکو تر ازین فتنی
 افزونست نداشتند و کند مرتضی که روز حکم نفروم که به عن ملای خراطی از این
 شود فرمود که انجانبی آنجا که اعرف الخط بنزد امیر المومنین و روید که انجانب
 حکم نفروم فرمود که کند مرتضی که روز حکم نفروم که به عن ملای خراطی از این
 باینان و مسلمان کج و قار که انصاف و عدل و حکایت حال را بعرفی کار سازند
 از عدم حکم سید امیر المومنین کجا بعد از ساعته سخن خفا باشد با سلازادیم صدق
 میانه دین و مسلمان بود انصاف و عدل و کون دادیم که تحقیق حکم حضرت امیر المومنین است

فرمود که چنین احوال را بر سیده النساء عرض کنید و بیکه بنی و دلی بجهت حلال این حکم
 نفروم انداخته شد و فرمود که اگر روز دیده کان من قلده و غیره که شخص بوقت دانه
 مرد در بدست نثار شده ایم هر کدام بیشتر برداشته اند و بیشتر است و برتر است تا فرمود
 بر سر ایشان و هر یک که دانه برداشته و هر یک بعد آن یکدانه فرمودند که خداوند
 جلیل باین وجه جزای آن فرمود که خود را رسانیده و ببال خواند و دانه مرد را بر سر
 هر نصفی که هر یک نصف را بردارند که مبارک است و اول یکی از این ن بشکند و هر یک نصفی
 از آنرا برداشته شد **مولف**

و می آمد از خداوند جلیل
 می شنای حضرت ام المومنین
 در حضور حضرت خیر البشر
 تا که هر یک نصف آن گیرند و باز
 بر این دمی جبریل
 از حی قندک ناری زین
 نصف کن باشد هر آن غنچه
 مرز نبی خدا را را باز

فانظر باینکه کیفیت آن رسول الله آمد و بدان بدخل علی احدهما
 الی نظر کنای از بیکه چگونه بر محل خدا نشانی است که اول این از المؤمنین بهتر
 ترجیح دادن خطی که از این ن و همچنین امیر المؤمنین و فاطمه و همچنین رب

الزه

الغزوات و کتب الایان بشکند تا اینکه امر به تنصیف دانه مرد را بر سر فرمود و خط
 این ن و همچنین میکنی که سر او را می برد و باین خود در کتب حافه میکنی **مولف**

آن قلوبی را که ذات بکریه
 ای بتر از هر مجروری است
 کرده آن جمله را که در دناک
 بلکه از جور تو بر من لا مکان
 هیچ کس را کور و اندوه خان
 هیچ کس را هم بیداری نکرد
 کی مجوی بهیوانی کار کرد
 نیست اندر هیچ ملک این غدار
 بر طلاق آن نفس مردی روا
 کشته از دانه بیداد مست
 سوختی دله از کرب و ناگ
 کشته بر کور و اندوه خان
 هیچ مردی و شهادتی نکرد
 حایب بکی بهم این رفتار کرد
 لعنت حق بر تو دین تو باد

اف لک و کدینک باینکه دانه بر تو بردی و باین که توای بر علی بر تو بردی
 مطهر را برداشت از آنرا رسید و بیکه میگوید چینی کواه باین از برای در نزد

جلیل و در نزد جنت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادر فاطمه زهرا
 بروایت کتب الایان جدی بنی العابدین علی بن ابی طالب که هم سر آن حضرت را
 از بر سر بیدارین آوردند و بنیست و در کتب جلیلی از مجید سرش و آن حضرت را بر سر آوردند

و در برابر او میگذاردند و آن ملعون شرارت خور و تیر پا را در راه طشتی است
 اکثر در آن جو میرفت و از در جلالتی شوم ایچ ملک هم حاضر بود و از آن طرف و
 عظمای بی روی بود پس از آنکه این سر کسب گفت که ایها بچکار است گفت چون
 بمملکت بخرم بر کدام پادشاه و از هر چه خواهد پرسید بگویم قهرمانی سرانته را و حکایت
 نایم تا آنکه ای تو بزرگ بشی و بدین گفت هنا و اهل الحسان بن علی بن ابي طالب
 گفت و در آن کسب گفت فاطمه و خزر کول نه خزان گفت افنک ولدینک
 افنک و درین نو بادین من بهتر از دین تو است بدانکه پدری از اولاد و پسر
 و میان من و او پدران بسیار است نصار مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میگیرند از آنکه
بزرگتر از آنکه نسبت بدار و دشمن میگردانم تقتلون ابن بنت رسول الله
ما یلیناه و یلینک الا اعدا و احلک شما فرزند من خور می کنید و حال آنکه

فاطمه او را پیغمبر است در پیش من **مؤلفه**
 چون مرا نسبت بداد و بی است **خوار داد نور از علی است**
 هر مکن از نصاری بیشتر **دارند از هر از طرف بجز در**
 احمد او سرور خلی انبیا است **ز آنکه نور احمد در خدا است**

اولت

اولت اول خلق در بدر و خود **نور او باقی بهر سو بود**
 از شعاع نور او شد ماسوی **ما کوی از نور احمد دان بیا**
 حکایتی اقرار گاین فرزند است **نور چشم طرد بلند است**
 خویش را دانی مسلم این چوین **میکنی فرزند احمد را ز کین**
 میکنی اقرار بر پیغمبرش **میکنی فرزند را بر بزرگیش**
 جمع طاعت علی مقبول نیست **ای لعین این کار تو مقبول نیست**
 کی کشد فرزند خیر الانبیا **جز کسی که بوده از نسل زنا**
 این عمل از پاک طینت کی رویت **فاعلی این کار اولاد زنا است**

بی گفت ای کینه حافر کشیده گفت مگر کوفت میان عثمان و حسین جزیره ای بقدر
یک سال راه و محور نیست در آن مگر یک شهرو آن شهرو فرسخ دو تنه از فرسخ است
شهر را آن غلظت بر در زمین نیست و از آن شهر مرز و زندگافور و با قوت راوش جان خود
و عزت و آن شهرو در دست نصاریست و در آن شهرو نسیه های بسیار است عظمای من
کینه حافر است در آن کینه خود است از طلا و دینیه و اطراف آن حفر را زینت بسیار است
از طلا و دینیه و در آن حفر کلاه لای است که بجان نصاریست اولاد لای است که بر من

بر آن کوه میزد و در آسائی کوه بیدار از لغز از لغز میزد و آن میزد و آنرا میزد و کج
 خور از آنجا میخواستند و این را ایشان میباشند از بیداری آن چنین تعظیم میکنند که
 کمان دارند که اسم او لاغ پیغراف است و آنرا میزدند و در خور میزدند و این خدا
 مبارک که اندر بر شاه و بر دی شاه میزدند و چون گفت این نعلانی را بکشید که ما را در بلاد
 خود میقتضی خواهد کرد و ایندی که از این را شنیدند گفت من هرگز نمیگویم که کوفتی دوستی
 پیغمبر شما را در خور بدمیم من میفرمود باضراف است من اهل الجنة میگویم

ملفوظ

روشنی احمد کشتاد مساز من : بودی اندر طیف و هر از من :
 دار بر من او نوید خلد حور : من تو بزمی زین کار دور :
 من نصاریم مرابادی چکار : در بر من زمار و دایم در شمار :
 این چه باشد که در پیچیدان : میداد بر من نوید از جهان :
 من که از این او بیگانم : از شریعت صفی و نواذع نام :
 ستر آن کردید بر من آشکار : ای همین اسلام کردم اختیار :
 جان دهم بوقوف نام من بخت : در ره فرزند مظلومی حسین :

دائم

دائم این سر زمین عشق خدات : قاضی از پیش او ملازمت است :
 و شهوات من مدبرم بیکای خدا و کرامت محمد مصطفی عالی بر دست من میزدند و در
 بر سر من میزدند و از او میزدند و میزدند تا آنکه سر من میزدند و در **العربیه**
 بر حرم من حافرا زعم است : که بود بعضی که انبیاء الذی مضی :
 و قتل قوی این بنت بلیه حرم : تا اهل انصاف قوی مشهور الشفا :
 که در تعظیم میکنند منی را که کمان دارند که پیغراف من بر حرم من میزدند و در
 فرزند خود پیغمبر خود را بشمار میزدند و میزدند تا آنکه از او در انصاف و در بین مشهور
 شهادت را در این ظالمان **چهارم** از آن نشی نفر که از او در انصاف و در بین مشهور
 الشهداء و بدار الاسلام آمده و جان نثار راه جهان غمخوار من است که در عالم
 العلوم و غیر آن احوال او بدین هیچ مسطور است که هیچ شقیان من در بین ایشان کوفت
 حرم محترم خود را بیدار و در خور من فاطمه زهرا را بر دست من میزدند و در
 نگاه داشتند در آنجا پیر از پیر ایشان بود که منی او میزدند و در بین مشهور
 ال جددین علی بن ابی طالب و العابدین و افاضه گفت که الحمد لله الذی قبلکم
 و اهلکم و قطع قرن الفتنه حمد میکنم خدا را که شاکر است مردم را از فتنه و شاکر است

حضرت امام زین العابدین بعد از شنیدن این سلام در مبارک بوم در فرمود که این شیخ
خوانده عمری کردی حضرت فرمود که این آیه را خوانده که قل لا استعالم علی
اجرا الا المودة فی القربی یعنی میزدان بگو که من مزد و اجر از سبزه از
شما نمیخواهم مگر این خونی که من نوشیدم حضرت فرمود که منی جادوی القربی
ما یم نونان را که خداوند استی را در حساب ختم این آیه را خوانده که و
اعلموا انما غفتم من شیء فان لله خمسة وللموت وللعقرب
یعنی اگر غفتم بدست آوردید یعنی آن از خدا و رسول و ذوق القربی این شیخ گفت که من
فرمود ذوق القربی ما یم که نزدیکی آفرید و بگویم این آیه را خوانده که انما یولی
الله لیبذره عنکم الذی جبر اهل البیت و یطهرکم تطهیرا گفت که حضرت
فرمود ما یم اهل بیت که باین آیه اختصای یافته ایم و تحت اسم بعضی طهارت شده اند
داره پیر چهره این سخنان را شنیدند که آن را از گفته حضرت شنیدند و عرض کردند که این
رسول الله معذورم و اگر شما را نشنیدیم بی عمامه و سر بر داشت و رو بسمان کرد
و گفت که اگر از شما شنید که رسول الله پیرم بی عمامه و سر بر داشت امام زین العابدین را گفتند
و میگوید و میگوید و میگفت خدا یا اهل بیت سبزه توبی ادبی کردم مرا عفو

فرما

فرما دار تقصیر است من در گذرد اگر تو به مرا قبول کرد جان مرا بستان دعای آن پیر قبول
درگاه احدیت که بید در همان عت لغوه نزد جان بداد خودی غار و افغان از آن
ظاهرین بر امام زین العابدین و دو سبزه اهل بیت آن را شنیدند و او بپشت خجسته
شیخ را بریزید یعنی که خداوند مرا را معلوم کن تن او و او را شنیدند که **مولف**
تافت از حرم ولایت آفتاب : تا بنی کر از آب بر سر کتاب
پیر را شنید از التفات مهربان : شنید سجاده زین العابدین
آنچه بد مجروح در آن شیخ پیر : فطره الهی که بدانی فی الصغر
ز آن نظر شد که بشدوی سما : بر شال آهن و آهن را با
راست از حرم بریدی طهارت : یکشنبه زار جای شد مهر من
خوب است از درگاه حی کرد کار : عفو تقصیر جان کردن شاد
حق نمردی عفو ارم جان بداد : راست از حرم بریدی کج نهاد
در دمی از در کفر آمد جهان : همه جز در کربابی و گستان
نسخه از آن شمشیر که در وادار کفر زنده گانی کرده و از برکت سرور شنید آن بداد
لیسان مشرف شده توفیق شده در و جان شاد را یافته بود در در مجلس بدیعی

و کیفیت آن بخیر بود که منتهی مذکور است این است که بعد از دروغه کردن و سران کردن آن
 آن محمد در مجلسی مدعیان واقع شدن جمله واقعات یکی از علماء بود در آن مجلس حاضر بود
 از یزید پرسید که این سر از کجاست یزید گفت از بزرگ بنی هاشم است نام او حسین است
 یهود از پدر و مادرش پرسید گفت پدرش علی بن ابیطاهر علی السلام و مادرش
 فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی است یزید گفت این غیره پیغمبر شامت یزید گفت یزید بود
 سر کشانید و گفت فریاد کنان که او را بر شما که فرزند پیغمبر خود را میکشید یزید میانه زمین
 و داد پیغمبر خدا را پیش اسطه است یهودان مرا حرم دارند و خاک قدم مرا بر زمین میهند
 عربی که که پیغمبر شامت یزید از میان شما رفته و امروز با فرزند او ای معامله میکنی
 یزید از سخنان دروغش بدگفت اگر فرمود پیغمبر خود که با ای قوم رفتار کنید و مرا بکشید
 این ترا که ای که از این بکشید می در قیامت با تو سخن کنم یهود گفت ای بی بصیرت
 پیغمبر که بگفته یهود و نصاری که اهل آسمان باشند با تو سخن بگویم که ترا بکشند این سخن
 کند ای که که تو دیده و کوفه فرزند زاده خود که او را بی جرم و گناه کشی و اهل بیت را
 اسیر خود را با تو خواهد کشت ای یهود و نصاری که با تو سخن بگویم که تو را بکشند و
 ن از اهل بیت را در محشر گردانی که تو سخن بگویم که تو را بکشند و ن از اهل بیت را

اندر آن

یزید شد بکشد و امیر مقل آن یهود خود یهود گفت ای یحیی از حسین فرزند پیغمبر خدا
 بهتر است در آن بنی یهود که مرا بکشند و امید دارم که با جان باستان در راه حق در
 محضر جد بزرگوارش محشر و محشر کنم بی بر جنت که از حضرت را در جنت عرض کرد که با پیغمبر
 من از جمله کسان توام گواه باشی که من مسلمان شدم شاهدان لا اله الا الله
 وحده لا شریک له و شاهدان محمد رسول الله و شاهدان علیا
 و علی الله یملو کم گواه باشی که در سر کوی فدا و شهادت تو کشته گویدم پس جلد آن که
 بر سرش است از آن نشاندند و در محشر حاضر شد

ملفوظ

بر سواد کفر آن مرد یهود : یزید میگوید این تابش نمود
 زنگ کفر از فطرت ذاتی زهر : آنچه من یهود در ظاهر نمود
 خط از چار کوف کفر کین : شد یزید از کفر است هم قرین
 شد مسلمان و نمود کفر کین : جان فدا شد مظلومان حسین
 در می از سر غیر آگاه شد : او جوان از خضیفی جا به شد
 هودی را نور رخ کرد دلیل : که بود نمود میکرد و خلیل
 و ششم از شش نفر که در راه جنت در شهادت انار شدند کفر و جیه و بد از انار

و گفت

اندر آن

آرزویم این و نیکو آرزوست : نیکان بهر حال در دست
 در کارش جان دهم ز نیکان بخون : حشرم چه شکر سیدک لاکون
 شکر آید در درود حمد خوان : از روضه عیشی شکرمان
 : **المجلس الثانی** :
 اینکه چنانچه از اسیران ال محمد بن شام نشان طلب
 : ایشان نمودند ان تبیست :

بسم الله الرحمن الرحیم
 در شهادت ابرار که در احوال و صفاتی است باطل و محرم و در ضایع و افعال ذرات کون در
 غیبت است و در علام الغیوبی است که خارج از ذاتی است و سالیان
 بزم لامکانی را در کلام محرم و صفاتی است که در محرم قال بح و قلیل
 من عبادی الشکور و یقوت ابدار که در حجاب لیکه گوید از حجاب و یار
 بنزد ابرار ایشان شکر شمار العیوبی است که جنبانی در بونی بلاد و صفاتی را
 در صفاتی است که در محرم و صفاتی را در بونی بقلیل ما هم بر عالمیان
 انظر نعم و کسای را که اهل بیت خود خوانند در مجلسی شکران جنبانی که در بونی است

از بدترین

از بدترین بهرستان منتهی نموده **مؤلف**

چیست دانی زین مستدار زمین : از کجا آید دیگر آواز من
 با خبر آمد دیگر چون بیستون : کوه افغانم بیزار جزون
 ظاهر روح دیگر در شام شد : سیل اشک از غوانی خام شد
 مجلس دیدم طبعی بی خیال : میر تجلی بی زید بد فعال
 بر مجلسی خاص و عام میان : اندر آن مجنونان مجرمان
 لیک نهایی لبای مجری : بستر بر یک لیسان کافران
 بعضی از سر و بدی بعضی دیگر : بود در آن بزم اندر طشت زبر
 جوار از کفر شکران بی تمیز : می نمودند زان زمان خوانی نیز
 لکشم نه کمان بهر سوزان : از زمان و از سران و آن فعال
 در حجاب کفایتی گای عزیز : نیستی اگر مکرای با تمیز
 این زمان ز ترید پیوسته اند : طفلکانی از ترول حیدرند
 این سران از اهل بیت مصطفی : بود و صفاتی المرفعی است
 آن سری که کفایت می نماید : هست از صفاتی مظلومان حسین

آن ز نرگس سینه میگوید برادر
 هست زین خواهر آن نامدار
 طفلی که گوی عشق در پای سر
 او سینه باشد از داغ پدر
 آنکه در غلج غنیش اندر این
 هست سجده زین العابدین
 آنکه سخن از گوش او باشد روان
 او عروقه کف است از نکته روان
 آنکه کرده مهر روز استی
 دختری آن از حسین آنست
 آنکه چون دیوانگان نالدار
 هست لایعالم اکبر بقرار
 آنکه بخراش جبین خویش تن
 بهر صغردار او صوت حزن
 او را بوی سینه دارد
 ناله که بر صغور بر جعفر است
 آنکه باغبانی گوید بقرار
 ام کلثوم است ناله او زار
 بار دیگر کردم از قاضی سئل
 بر آن حال بی طرف سئل
 اینک و پشما از خاص و عام
 از هر طریقت باشند اندر شام
 گفت اینها است بنفشه بند
 اهل اسلام و دین چندند
 حیرتم افزو پس بار دیگر
 اهل طریقت اند خیر البشر
 پورا حمد میکتند باران او
 این دین و طریقت و گفتگو

اهل بیت

اهل بیت احمد و در بزم شام
 یک گند خاهرش کنز و یک غلام
 اندر این انکار لجم در جنون
 بود دل در بحر کبریم سرگون
 خواهرم آمد رکابی این خبر
 از میدی دل بر رخ آن اثر
 متفحش ای سکه انجم زبون
 بنشد مسلم بدان از دوزخون
 جمل ناسند یکن در لباسی
 مشتهر گوید بر آشیانه ناسی
 بت پرستانند بیک انگاره
 بشنوا ز من تا شوی اگر از او
 در کتابی مسند از علی بن جعفر و ائمه
 مولا ابی الحسن با حسن با محمد و علی و علی اکبر
 من قال بولا یقنا فهو مؤمن و لکن جعلوا الخصال للمؤمنین
 انهم اولاد لایت نمایند که مؤمن باشند فی الواقع لکن حقیقت اینست که ائمه و اولاد
 از ائمه و اولاد حضرت صادق با بی بصیر فرمودند که بایم همه نفر از مؤمنین
 که گمان کنند حدیث مر احلل نیست که گمان نایم حدیث است مولا ابی عبد الله
 بساعتی بمر آن فرمودند که بنی امیه و بنی عباسی این در فرشتی خود خواهند
 و مراد از خود گفتند و الله بدستیک دنیا بود در آن خدا پرستی نبود مگر گفتگو
 عبادت حقیقتی نمود و اگر غبار دین حقیقتی اخلاقیان یکفر میفرمودند که حقیقتی نبودید

ان جبر ایدم کان امة قانتا لله خنیفا و لم یکن من المشرکین **بجای**
 خداوند خودست بر اینمقال گذشت پس ای داد را به جمیع اهل حق پس نفرستند
 بخدا که مؤمن قیل و اندک است و بدینکه اهل کفر بسیارند پس فرمود که میدانی چه العباد
 انسانی مخلوق شدند و اظهار اسلام میکنند عرفی گویم که نمیدانم خداوند را و خدا را
 که او اندر خود چه انی گرفتن بر شما که او را بخورایان حالی نمایند و اگر ایمان بود که گوید
 و امثال این روایات بسیار است مثلی اینکم فرمودند که زن مؤمنه از مرد مؤمن کمتر است
 مؤمن از کبریت است کمتر است پس فرمودند که ای کسی که او را بشناسد که برین حد را دیده عرض کند
بجز مؤلف گوید بعد از اطلاق بر این است روایات ظاهر شد برین که
 می بینم از آنان صورتان و دیو سیران نباید که بدارانیت نزاران اهل اسلام و ایمان
 دانند تا بهی امتحان میان نیاید این ملاحظه فرمایند و زنان اهل بیعت و اهل حق را
 از کبریتان هم در شهرت و قرا و اسلام اهل اسلام بودند و چنانکه صحبت می نمود بکار
 بگویند که سکه تان ان اظهار کفر و نفاق باطن بود که از اینان بروز میکرد حتی
 چند نفر از صحابه حضرت کمال که در مجلس عید از یزد و یزید بودند و کار نکردند که
 اهل اسلام از اینان ظاهر شود مگر آنکه نفرانی و در نفر بودند و بگویند که آنهار
 اسلام

اسلام کرده در راه و جنت بود و سیدان بزرگ شهادت نوشیدند **مؤلف**
 هست این مطلب بسی دور و دراز **مصلحت** بود که سازم فاشی راز
بجای مستفاد از روایات آنست که چهار نفر از زمان و سیران اهل بیت
 در مجلسی نزد یزید غدار از جفا که خود را از اهل اسلام میدانستند از آنحضرت
 ناچار غنای نیز خود را بفرستادند بعد از آنکه بعد از اطلاق نام گویدند و بعضی آنفلون برداشته
 و بعضی دیگر بغض اهل بیت را نشان دادند **اول** از آن چهار نفر روایت عالم العلوم شیخ
 صدوق که فاطمه خاتمه امیر المؤمنین بود که آنحضرت میفرمود که هیچ در مجلسی نماند
 قرار که ایمان کنیم و در این احوال بدو اهل مرتبه نفرمود و ملاحظه کن که **مؤلف**
 چون به تخت خود گرفت آنکس قرار **دیدار** و اخبار و از او استخبار
 جنگی بر سر نه یکایسمان **بجای** از آن فرنگ و زنگبار
 از سرورگان همین راه و راه **بجای** سیدان و سیران در کفر
 آنچه نشنیده بود که در محرم **بجای** اهل مجلسی آن کرده ناچار
 پس مرد سرخ را از اهل شام برخواست و بیزید گفت که ای امیر المشرکین حبس هذا الجانی
 این جبار را بجای بنحس و مرا بفرست که در راه و ضیائی نزد یزید بنشینم و بگویم

کمان کوم که توان آن لعین مرا کشید فاخته بختیاری باختیاری
 و بدامان ازین و ام چسبیدم و ازین بزرگتر و عاقل تر بود **مولف**
 بکر فتم از ترس **دامان یاران** **مالیدم چون** **شربت زنده داران**
 پیچید در راست **دامان نرسید** **سبیل کشم** **مانند داران**
 کفتم بخوار **بس که کالم** **کی توان دید** **این روزگار**
 بایم علی کو **بیند اسیرم** **در شام محنت** **آتش یزدان**
 آف بر تو کرد **کی بجزوت** **کردی عزیزان** **خوار و سلیمان**
 ارکان توحید **اهل و عار** **کردی اسیر** **این برت**
 صدم فاده **دیگر خدایا** **نمی توان دید** **این ظلم و انان**
 بی خواهم فرمود که بگویم که دروغ گفتی و خود را سختی لعنت خوانند این تنه از بر تو و از بر
 یزدان لعین جایز نیست یزدان لعین غنچه کشد گفتی دروغ میگوئی اگر خواهی توان نمود
 خواهم فرمود که نه و الله این را بر تو نیست مگر اینکه از طاعت برون آویز و بفرستی بایستی
 اختیار کنی یزدان لعین غنچه کشد گفتی این نوع کتمان نمی میگوئی جز این نیست که بد
 و بر تو ازین دلت برون رفتند خواهم فرمود که عیبی خدا و دین پدر را

و حق

و بدین هلاکت یافتند و بدو نیز یزدان لعین کوشیدند با عذر الله دروغ گفتی

در سخن خدا مولف

سینم ام پر آه و دل آمد خود شس **بشنوید ای ویران اهل هوش**
 اهل مپی را که خوانده کردگار **اهل بیت خلیفه در اقتدار**
 حبش از احسن خود خوانده قدیم **بغضت از افعی خود خوانده کریم**
 نوزایش را از خویشتن آخت **هر که از حسد حق را شناخت**
 بن است شوم را این که نمود **بیکند از کفر کین محمود**
 بدو بد نسبت میران حسین **و شمشیر حق است العالمین**
 بی خواهم فرمود که ای برت از زده میگویند از ظلم و ستم خود را بگویم میگوید
 که کوه ایلعین جبار که گوشت شد پس لعین عاده کلام خود یزدان لعین کرده
 گفت عزت به الله الملك حقنا قاضیا و در شوالی لعین خداوند تو را مرگ داد
و دوم از آن چهار نفر ازین و دهر آن اهل بیت را که در مجلسی بنده خواست که بزرگوارند
 بر او است شمشیر ای سکنه و خیرتید الشهداء بود که در مجلسی بنده در این
 یزدان از تو ندان عزیز میگوید که هب هذه الجارية من الغنمة فیکون خادمه عندی

بر سر زبان و خواندنی از چشمه چشمه چینی و دامان ریزان کسب کشتن
بر کز خاک آه آتشکشان بر که افلاک دلتان از سر و دست و پست و پست
از کسب کشتن از خون زود چون از بر و ضیاء و در جبهه ان مود کردن و کسب کشتن
بد در جهان ماه آسمانی منفصل و از مود کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن
یزیدیان کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن
زنان بیکند در زمین و بیکند از با حسین کوبانند ظاهر احوال از طاعت آن مود
آن زنانه کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن
دلتان کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن و کسب کشتن
کشته زبان سوال کسب کشته کرده ضلال کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
لعین از کشته آن سوال لای لای کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
بیکر و منفصل کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
و در و بدنه کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
ای کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
ای کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته

دیاره

دیاره کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
پن بخت غم غم کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
می نکو کاین ناکان بل تمیز و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
مرغیند از ریزید چسب و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
چاره فرمای رسول عالمین و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
نور از حال کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
که کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
بر دفعی احوال و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
مرغیند از کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
ظاهر کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
ال جبرین و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
که کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
نور کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته
که کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته و کسب کشته

جان دروان را بنمای بشین : فدی را راه نشه خوبان حسین
 یا احدی خوشی بجوم آرزو : بنزد این آرزوم گفتگو
 چیر از این خوشتر یا مهریان : روی تو بزم بسیارم رود
 شمع باین دل من شد کن : حمد و درود بر کسی از آن بد کن
 : انا لله وانا اليه راجعون :

الحمد للشافین

تایید اینک که سر فدی شهادت و حیدر مطهره در اطفال و
 بعد از شهادت و در موضع بسنجی را آمد و در مقام فرموده
 و تفصیل آن ده مقام ذکر می شود و انشاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم
 سرور داران را با یکدیگر و سر کرده او را در سالکان در عالم او را حمد و ثناء
 که در حقیقت و ولایت امر خود را بیک اعتبار و بلا در نهی و خلاصی استلا امتحان فرموده و نقطه
 عار او را در عالم او را در مقام شسته و اظهار شکر و بیعتی است که او را عالم غیب
 و ادعیه حمد و ثناء را با خود نموده و بی اعتبار عالم دنیا در زلزله هستی این خدای

مکرم را

پرو خدا را بر خاکی عالم سکان محضی که فانی و نام بر او غلط فیه حجت که سرور داران عالمین و
 قوام نعمه و خالق سید الشهدا و ابا عبد الله است حسین : در روح العالمین که الخدات
 : انکار او بود و افرموده **مولف** :

خاتم را دیگر چهار باب خون : از غولی شد و از دلی زنگ خون
 بر سرم دیگر هوای سرفشار : از غولی شد و از دلی زنگ خون
 طایر دم بدم و کوفه شد : دیده ام را که سر خرفشار
 دیدم اندر دلی غله و دلی کسری : او شدم از سر و از آن پر خفا
 گاه دیدم بر شجر او کینه : دیگر دلی منزل لعلت از خفا
 بر در دروازه گاه نفس بود : گاه در دروازه سر بر خفا
 در هم حلال بود دلی ذکر سخن : بر بیانی او شدم از پیکر خفا
 آه خوارم از دلی پر در خفا : ناله ام بر طارم از خفا
 کردم از دانی آن سرای ستول : کبریا کبریا بر سر خفا
 قاتلی کفای که دلی سوخته : این سرور از سرور آن افسر خفا
 این سرور است نور خشی شریفین : جان عالمی که مظلومان حسین

بت پستان از تنش بریده اند : کرده از ظلم ستم توک سبب
 از زمین که بلاء شهر شام : که خنجرانده گاه که آینه
 که نصار را مسلمان میکند : گاه خواند آنها با شور و شین
 گاه بر حال اسیران بسکرت : بیل خون بار ز غم از مردم
 کشته در راه خدای اکبرست : است حرارت و نیت این نور
 شرح آن احوال را کرم بیان : بهر باران عزیزان حسین
 قال الله ع في سورة آل عمران ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله موتا
 بل احياء عند ربهم يرزقون فرحان بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون
 بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون يستبشرون
 بنعمة من الله وفضل وان الله لا يضيّع اجر المؤمنين الا في **مواقف**
 که مستغفار از رویات جانگذازد و اخبار خوشی پردازد و آثار رحمت براندازد
 جسد مبارک شهیدان را بعد از شهادت در مرتبه حکم فرموده باین تفصیل که
 دو مرتبه در قلعه گاه و پنج مرتبه در کوفان و یک مرتبه در راه شام و در مرتبه در شام و در
 شام و قتل و قرآن که گفته ده **آدل** مرتبه از مرتبه شام و یک مرتبه در آن بزرگوار است

از زمین



از زمین قلعه گاه و پنج مرتبه در کوفان و یک مرتبه در آن بزرگوار است
 این است که علی بن ابی طالب سواران چون بدن مهر بر رانی سر در خاک خنجرانده
 روان روان آمد و نور را بر روان بدن شریف انداخت و انقدر که این غم می گویند
 سواران میفرمودند که عظم شهیدان که پدر بزرگوار میگوید که شیعته ما شیعتم
 ما علیه فاد کردیم او سمعتم بغیر ما شهید فاند بوفی ای
 شیعتم اگر گاه از خنجرانده میگویند که گاه غیر را میباید بر پند
 بر غیر و شهیدان ندید و نه میباید و انا السبط الذی من غیر جوه
 قتلوف و یجرح الخیل بعد القتل عما سمعوف من فرزند سب
 شایسته مرا با جرم و گناه کشند و بعد از کشتن بدن مرا با بال و پیران کردند
 لیکن در یوم عاشورا جمیعاً منظر و فی کیف استسقی لطفی
 فاجوان بود جوی کاشی در روز عاشورا حاضر بود و میدید که چگونه
 استغفار میکرد و در تربت ای از بر طفل مبطور ایشان تر میبستند و بر این آب
 نمیدهند و سقوف سهم نجس عوض الماء العین بالزور و مصاهله
 ارکان المجنون و در عوض آن آب بر جوفم می زنند و از دایره محبت

هدایت منهدم کرد و بیا هر قلعه حو حو قلب سول الثقلاين فان
 ما استنطعم شيعتي من كل حين و از برانكه ده كه قلعه سول خدا را فرو
 بل لعن كذايت از هر چه توانيد در هر اوقات چنان بگوئيد آمد بر صورت و سر
 مي زد و مورخ را مي كند لبي جابر از اهل دين با طرف النفل اجتماع نمود و او
 از سران برك پاره پاره شريف را مي كند لا اله الا الله على القوم الظالمين
 و در آن روز عشرين كه سران بزرگوار حكيم فرمود در روزين قلعه برك سول خدا را ببرد
 و كيفيت آن بزرگوار علم العلوم بر سبي اجمال است بعد از شهرت آن قطب
 فلک الافلاك است جمال احيى بطمع بندي بر جايم قهر كه با كفرت بود آن لعين
 و از قلعه ها شده و از او را بر انكفرت بيد و ديد كه كه اسرار بر آن زده اند
 شروع بگويد كه آنرا نمود و هم بگويد اخراي رسيد انكفرت دست است خود را بر
 آن كند از آن لعين توانست دست انكفرت از روز آن بند بر دار و باره
 شميري بسته و آن دست برك قطع نمود عزم كند كه انكفرت دست
 بر بر روز آن بند كند از انكفرت استقامت اين دست چنان انكفرت را كند
 قطع نمود كه در آن حال ضياع ملكه كسوات و غفلت استكان است و زني و حجاب است

بلند

بلند شد در سول خلاق و امير المؤمنين و فاطمه از هر دو حسن مختار نازل شد از آن
 خود را در میان گشتگان پنهان نمود و سول خدا را فرمودند كه يا ابناء يا احسان
 فداك جلدك و ابوك و امك و اخوك آن لعين ميگويد كه نگاهديد كم
 حضرت امام حسين با نشسته بر سوار گري بر بدن مظهر قهر گرفته و بليكن كوي
 سلام بر خيز و بپرو و در نمودن گريست فرمود كه يا جنداه قتلوا و الله
 و جالنا يا جنداه سلبوا و الله فشاينا يا جنداه هبوا و الله حالنا
 يا جنداه يعز و الله ان توي حالنا و عاقل الكفار بنا ابي ديدم كه هر
 اين نشسته شروع بگريستن نمودند بر فاطمه زهرا كه اذن طلبيد كه حيره
 خود را بكون فرزندك حبيبي در نيكين نايه حضرت كل عا و از اذن داره فرمود
 كه من جز جيني نخواهم كه بر فاطمه نايه حيره خود را خنجر نمود و سول خدا را و امير
 المؤمنين و اوام حسن و كلود سينه و دستهاي خود را نه مرقع بكون آن امام مظلوم
 خنجر كوي بر سول خدا را فرمودند فديتك يا احسان يعز و الله علي
 ان اذال مقطوع الرأس و قل العجين و اخی الخرم كبر يا علي قفا
 و خاكهاي محراب برك تو ريخته بر تو كشته شده و بگشته اي قطع شده در اين محراب

افتاده بشی بانی من قطع بدک الیموت تنفی بالیسری لبی بزر غفلت
 بسخی در آمد و حکایت می آید که نمود و فرمود که حال خود را در میان کشتگان بنمای
 نموده و رسول خدا ص کلام سید الشهدا را شنید که گشت کر لیت شدید بر سر
 و میان کشتگان آمد تا نزدیکی رسید و فرمود که مالی و مالک یا جمال
 تقطع بدین طاق ما قبلها جبرئیل و ملائکه الله اجمعین
 و تبارکت بها اهل السموات والارضین آیا آنکه گفت یا و کعبه بود که
 نکرد تو را خدا و تو را در دنیا و آخرت سپاه کند و دست یار تو را قطع نماید
 بگرداند تو را در هر کسی که بگویند ما کوه شده اند که **مولف**
 هیچ داند ای که در شیعیان این که این دست باشد از جهان
 باشد آن دستی که بوسیدی ای جبرئیل و ملائکه ای دیده کان
 گاه بودی کردن جز البشر او حایل خاتم پیغمبران
 گاه برزهر ابد آن خوشی گاه بدست امیر مومنان
 باشد آن دستی که بد قایم مقام بر حجت بر خدا کن فلکان
 بود آن دست نبی و هم ولی بی کم ولی کاسی بهر آستان

در آن

در سخا و جود این دستها بسط اند خلق پیدا نهان
 اوید ميسوط حتی بودی بخلق بی شکل از بی بشودید از کشتگان
 آنکه بوی کورانی معنی یافت قطع که او دست خلاق جهان
 دست باری چون منزه آمده از سببها و زلات جهان
 دست آنکه را او دست نبوی خوانند در کلام و در زیارت جهان
نوم از مراتب مشهوره که در مبارک حکم نعم در کوفه بود و کیفیت آن بر دایت مهر الاحزان
 این کتب که سکر بن کبیل میگوید که دیدم سکر از غلطان را که بر نیزه کعبه بودند آن
 مطهر تلاوت قرآن میفرمود و چون کوفی ادم این آیه را تلاوت میفرمود که فسیکفکم
 الله و هو السميع العليم **نوم** از مراتب مشهوره که آن سکر مهران تلاوت قرآن خواند
 در کوفان این کتب که شیخ مفید علیه السلام از زید بن ارقم روایت میفرماید که آن سکر مبارک را
 در کوفه بر نیزه کعبه بودند در کوفه که کوفان میکردانند و چون نزدیکی غنم می آید
 شنیدم که این آیه را میخواند که ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیه کانا
 من ما تناسخنا بهم این آیه را شنیدم مومنان بدین دست شد که کوفان را
 سکر مبارک را بر نیزه زدن در کوفه که کوفان میکردانند که سکر مبارک را کتب غیر **نوم**

سر که فرمان شد برادر کار : آنچه خواهند انکسوده بی دلیل
 کوغایند از جفا و دستم : بر سر این قوم کراهه و ذلیل
 بر سر دوزخ جزا بر انکسوده : ابر کاشان هر چه چون بر خیل
اشتم از من ترسیده که ترسیده ای گفت حکم فرمود در انی راه شام در این راه نصبار
 بود و کیفیت آن بدوایت قطب در ان سیمان بن هوان در حدیثی علی مکتبی
 در حکم مبارک این است که ملعونی که از پنجاه نفر متوجه شوند که آن مبارک بود
 در ان راه شام میگوید که بدیدر این راه نصبار رسید بعد از اقله در این کفایت
 انفرشت گفت نمود بر سپاه ناچار بر نید گفت و الله لو کان لعیسی بن ماری
 ابن الحناه علی اعداقتنا کذا که اگر از بر این عیسی بن ماری فرزند زهر بود و او را
 بر دیدی که خود را بنیدیم در این تنهای خود را بر یکدیگر زد و گفت که احول که قوق
الا با الله العلی العظیم راست گفتند و شمشیران که هرگاه این فرزند طاهر
 شمشیر کند خون از آن گمان در معیبت او بدیدر این غیور و مکر که پیغمبر و خیر است
 بر گفت و اعجابه من امة قتلت ابن بنت نبيها و ابن حنیه **محمد**
 ده هزار نفر که با و ارشاد سیده بود بر بزرگش کرده که سطره را یک شتر گرفت

المرحوم

و بعد از آنکه داخل نمود از نو از آن صومعه را هر دو تن شد و نفر او از داد که خوشحال
 ابراهیم که یک صومعه این بزرگوار را دادند را آن سر اشراف و معطر و نخت
 بر حیرت گذارد و در نظرش بر دغا نهی شریف انفرشت افتاد و خود را که این بزرگوار را
 وی بر سید و میگوید یعنی علی یا ابا عبدالله ان لا اكون اول قاتل یابن
 یسیدک پس عرض کرد برادر کار کنی عیسی که امر فرماید که سر قتلش بر من کنی گوید
 ناگاه آن سر طهر پس در آمد و فرمود که ابراهیم من خود عرضی گوید که این سخن را می
 مطهر فرمود که **انا المظلم انا المغمم انا الشهيد انا الغریب انا المقتول**
 را عرض کرد که ایها الناس المبارک و فظن بیانا نای مبارک این را در
 بفرا پس آن سر طهر فرمود که انا بن محمد المصطفی انا بن علی المرتضی انا بن
 فاطمة الزهراء انا الشهيد بکربلا را این سخن خردی برادر و بر
 خود را بر در مبارک انفرشت گذارد و طهر حاجت نمود آن سر طهر فرمود که بدین حدیث
 شوم تا قتلش تو ندایم در یوم القيمة را این شرف اسلام را داده و ما صاحب شرف عالم
 بودیم هیچ شکر را از او نداشتند پس بعد از این طلبید و حاضرانی آن سر طهر را بان
 خجسته بدو فرمود که بگفت احترام ما در قاتل گذاردن سعد قبول نموی و ناگردد و در آب

از دیر برآمده سرسبز که داشت در کوها و بیابانها مشغول بنین کی خداوند بخت
 آنکه خایر گوید این بعد از رسیدن بدشتی آن ده هزار در هر طرف
 دید که خیر کسفال شده و بر یکدیگر آن نوشته فلا تحسبن الله عافا فلا
یعمل الظالمون و بر جبهه دیگر نوشته وسیع علم الذین ظلموا انهم یستقلبون
 یستقلبون بی این معنی چون انا لله وانا الیه راجعون گفت که خدای
 خسران دنیا و آخرت را بر تو حاصل گویم **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 و کیفیت آن در احوال انسانی که با هر یک از اینها در میانند که آن لغزان قدرت قرآن
 از آن سرسبز است و گوید فلا تحسبن الله عافا فلا یعمل الظالمون
 تلاوت نمایند قبول اسلام نمودند و با نفوس پاک و خالص شدند و جان آن در جملی
هم از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند هم از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 و در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت
 کرده بودند و در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت
 اصحاب الکف که در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت
 فقیه گفت که این اصحاب الکف قتل و جملی که در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت

بجز

عجبت از قسمه اصحاب الکف و در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت که در این مرتبه که کوفت و کوفت
 آنکه قبیل از عالم ایجاد بود **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 آنکه بدو محرم با سر را بود **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 آنکه بر تخت را بخت بدو **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 آنکه بدو در بر بر سر بر اندر صلوته **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 آنکه قبیل از دهر سر بر بود **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 آنکه از تربت نورانی اختیار **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 حکم در این حدیث القدر ما و سغیر از ضی و کسمانی و لکن و سغیر قاصد المومنین
 از شعاع نور آن عالمی جانب **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 بی سرادقه ای مجد و کرم **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 از التفات او بیار و جانیک **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 آنکه اندر لا محاله جای بود **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 بر فرایستی او وادی کنند **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند
 یکنند ایجاد در بای جانب **هم** از مرتبه ششم که هر یک حکم فرمودند

موقف

ذات من روانت بر واکت از او در لبای آمد بدان بی گفتگو
 هستی هر است از انوار او است نور هر موجود از آنرا است
 کبریت آن مبداء بخلق عالمین مظهر اسرار حق یعنی حسین
 در دو منزل مظهر او را بدان که ملائیک یک قلوس شمعان
کامراه این قولیه فی کامل الزیات مستندا عن النبی قال رسول الله
یقرای فی ارضی فقال لها اگر بادهی البقعة التي كان علیها باقبة الامسا
التمس الله علیها المؤمنین الذین امنوا مع نوح فی الطوفان و در حدیث
مقداد بن اسود که در رسول خدا فرمودند که یا مقدار فان للحسابین فی بواطن
المؤمنین الجنة مکتوبة و حضرت صادق فرمودند که نحن دعوة ابو حنیف
فی الزیات وجعل افنتک من الناس نحو الیه **موقوف**
 کی روایت کرد که اولاد زنا از ره کین و ستمها و جفا
 از حق او را جدا سازند زشتی از ستم سازند او را بر سنیان
 شام و کوفه اش بگردانند باز او برت الهامین اندر نواز
 بشنوا زین که تو را باشد شعور آنچه میگویم ملا عیب و قصور

بود

بود آن اسر ساری زنده کان هم سبب در نظاره دیده کان
 بود لبهاش بذر کرد کار دیده ای پلنا بدر با خیار
 دیده ای میدید آن جور و ستم آنچه میکردند بر اهل سرم
 از ستمها و جهنم آن مشرکین از از تیرها که آن قوم لعین
 آنچه در کوفان در راه شمش جمل را دید آنچه آن آیتم شد
 آنچه میگفتند آن قوم مجوس مرشدند آن سر برید فوس
 آنچه آمد بر کرده طاهرین آمدی بر آن جهان آفرین
 آن زه فی را که در بطی رسید در مدینه ناله و صفا کشید
 خواهران را دید در اندوه زار ناله که بر ناله و عریان سوار
 دختران را دید در شبنم قرین انگبار و دیده که بانه و خیرین
 دید زنها سینه زن در شوشم مویگان مویگان اندر کلام
 خامه و لعل کونش یارب کج باقی باقی عیلا در گفتگو
 یارب بر حق این سر که گشت بر تمام کواکب افسر گشت
 دیر شد وقت بخت ای کریم زار بر ساز بخت مژگی برجم

من این که هشت نفر از اهل بیت سید الشهدا را که هشت
جانب است در حواری کربلا و در میان قتلگاه و در دمشق
و در و در دیگر بلاد را بغایت غش نمودند اندک غشی کنند که
هشت نفرند

40

کیمت را فی مرتب جام الست
 انکه از فرزند و جان و از عیال
 فاندانی را رجوی کن آمد بگوئی
 عالم تجرید را بی پرده دید
 از قیود و احاطت شست
 کیمت این عاشق را جمع عالمین
 انکه اندر راه حق کردی نثار
 آه از آنوقتیکه با قاسم وداع

انکه از اجداد جهان یکبار دست
 هیچ اندر عزم و نیامد شکست
 در دمی در راه حق افتادست
 مایه را دید در آن عزم پست
 گفت دادم بر خدا این یک هست
 از منی حدیث شده یکبار دست
 غیر هر چشایی شسته خوان حسین
 مال و جان و مایه را با خود نهی
 مرغود خوشی نمود آن نور عینی

آه از آن وقتیکه دید عباسی را : هر دست جدا از منکبین
 بر کردستی گرفت غمش نمود : گفت کویار و معینم این ای
 خواهرم آمد دیگر ای دوستان : خاطر آن دختر با یک حسین
 آن زنی را که شد مجروح کوش : غش نمود از کثر زانده شین
 آه آن شب ازین در بسته جا : خواهرم آمد در دستم از زمین
 یک درود کرد بگذران در بکر : لیل العاشور غش کوش زین
 دیگر اندر اربعین شد همدین : در تیرش غش نمودن پی شین
 دیگر از کثرت دیدن در جناح : غش نمودن غلامش در غنایین
 از سیکر در زمین قستگاه : غش نمودن بزم نوزم تیرین
 دیگر از طفل صغیر آن شهید : دیدن سر او بجا دادن زین
 دیگر از جا بر که بوم الاربعین : غش نمودن از غم داغ حسین
 مستفاد از روایت جاکند از اخبار هوشی برادر است انداز آن که گفت
 از خانه منست بگذر مسافران بزم دنی و ساکنان قافله سی وادانی در صبح
 غش زین آری که بگذران از کام امواج اهرم طوفان بلبای و غم غش نموده اند
 و یک نفر

و یک نفر نیز از زبیران آن تربت سید الزمان **اول** از آن است لغز زبیران
 دختر ابر الهمین : بود و آنم خودم در سر وقت از فرط غم و کثرت الم و اندوه غم غش نمود
اول از آن است وقت در درویشان ارض طاهره غش کویار و این مستحق حجت بانی
 بود که قافله منست بگذر رسیدند بسبب غش ایستاد در چند حرکت و اد اکثرت از قدم
 از قدم بر نه داشت بر لب عوفی کوش : دیگر نیز بدان منوال حرکت نمود آنکه در آن ولایت
 فرود که با قوم حایقال طعن الارض غش کوش : نیز امیکند فرمود که حل
 طاسم غیر حنا غش کوش : غش غلامی فی الفرائس میند فرمود که حل طاسم
 غیر حنا غش کوش : غش غلامی میند فرمود که حلت و الله کرم بلا هیبت
 و الله تقتل الرجال و هیبتنا و الله قتل الفسوان و قتل الفسوان
 و هیبتنا و الله تحتک بالحریه **مولف**
 این زمین با سر کر و بلاست : قسم ما اندر این کر و بلاست
 گفته میکرد در این یاوران : بیه میگردند این جمع زنان
 طفلکهای خور و سال شهید : میزنند از غم بیدار بیدار
 بی حریه اندر این کردند خوار : سر بر نهاده عریان کوار

هر می بر وی فکندی بدین کان
 دیدار آمد عیار را بی کمان
 در آن شمشیر برتر از سراج بود
 عریضی از نور او در جمیع بود
 دید زهر او علی و مصطفی
 از جانی نوز پاک مجتبی
 چون شمشیر آتش رود زین کمان
 غنی از آن نوزادان و داجان
 بجز چون توان نمودن زنده کی
 بنزدیک رسم و فاد بندگی
 جان بجان چه کار آید مرا
 بر که سازم در حیاتی من خدا
و اما مرتبه دوم که آنحضرت زار به دیده اشک در خاک آلوده خاک که ملائکه خود را
 العاشر بود و کیفیت آن بر او است که پیغمبر علیه السلام از ولایت علی بن ابی طالب است
 که حضرت پیامبر فرمودند که در شب شورا تمام بر من است و در نزد من بود و بر من بود
 با جوی که از کوه الوند غفار در خیمه بودند و پدرم اصحاب شمشیر خود می نمود و این
 ابیات در آن شب جاری بود که یاد هرات لشکر خلیل با آخر بیاستند
 مگر که فرمود تا اینکه من فهمیدم و دانستم که بلا نازل شده که در کلیم که شد و گو
 از کربلا سخن نمودم **و اما علم ازین سخن** چون این کلمات را شنیدند ایشان
 زمان که خبر از رفتن علی بن ابی طالب شد برخواستند و از آن سخن می گفتند

لیا در

لیچار در خیمه نور با نورت رسانید و گفت و اشک له لبست الموت علی بن الحوی
 الیوم ماتت انی فاطمة و ابی علی و انی الحسن و ابی خلیفه الما فی و غمال
 الباقی پدرم نظر بر وی آنحضرت و لک بیت می نمود و فرمود که ایوا که امر که بدین
 حملک الشیطان و دیده کان پدرم بر از اشک شد و فرمود که اگر قطره از کمال
 خود گذارند آرام میگرد و بخوابم غم من غم من که با و ملتاه آیا بنا جارتین برک
 در داده برادر جان من این بیشتر دل مرا میسوزاند و بر من کران ترست که لطمه
 از من مبارک نزد و جامه را در بر چاک نمود و غمی که در بر زمین افتاد و بی پدرم که آن
 بر او آمد و آب بر او افکند و فرمود که ملائکه افتد و قهری بر آنکه
 و اعلم ان اهل الارض یوتون و اهل السماء لا یبقون و ان کل
 شیء هالک الا وجهه تعالی الذی خلق الخلق بقدرته و یجبت
 الخلق و یعودون الیه و هو فرد و احد جد بزرگوارم بهتر از من بود
 بر علی و خدیجه و علی و برادران و مادر من بهتر بودند و ای منمیدانم که است
 بر او رسول الله که ایشان را در فراق فرمودند و بخوان کلمات آنحضرت را که
 قتی فرمود پس فرمود که ایوا هر یک که میگویند تو را قسم می دهم و قسم می دهم که این کلمات را

در غزالی که پان چاک نماور در مبارک خرواشی و همدار او ببلند کنی
 دلخاک را شکبار را آورد و در نزدین نشاند **مولف**
 دید زین کج حال آفتاب دید در صحرای ولایت آفتاب
 آنچو اندر پرده بدلی پرده دید بطر و خشی ز آفتاب تن پرید
 یکطرف دید کج حال جاوران و جماعتی خداوند جهان
 در مقام اندر کاک از قید تن سایر زدم حال خدایان
 یکطرف دید کج حال شایمان بست پرستی خداوند کوفایان
 سایر اندر کج خلعت بید رنگ بستم یهود و بنیستان فرنگ
 در تحریر اختلاف این و آن جام راز چاک غشی فرمود آن
 بستم توان شد فدا کنه پاک ماند در تنی خویشی نمودن هلاک
 زان کج بنوی درین عالم عبور ختم بند غمرا افکند دور
 شهادتی فرمود کاسر عدد بایست چند شدن اندر جسد
 طعنه کان خور پرورده بنار میرسانیش ان بغمی در جوار
 بی پناه اندر این دشت بلا بانی مادر برشان از مبتلا
 نکتهای

در جسد میمان و آن اسرار پی در جسد میمان و آن اسرار پی
 غایت مجروح تو شوم بکاست انشاء کسیر من در کربلاست
 خواهر دخیسته را آرام دار و عده دیدار را در شوم دار
مترجم سوم که زمین خاتون غشی نموده لاریجی است کسبیت آن در مکه
 بخت مذکور است که بستم انعموم بر سر فرار از بزرگوار رسید جام را چاک زد و با
 حزن فریاد بر کشید که وا خاه و احسیناه و احبیب رسول الله یابن مکه
 و منی یابن فاطمه و انحرایا بن علی المرتضی پس بر زمین افتاد و غشی
 ملاهون گوید **مترجم** از هشت لغزشی نمیکان در لغزشی نمیکان ملاهون گوید
 بود روحی در عالم عالمی که الفکر و کفر است در مقام غشی نمودند **مترجم** اول چون
 غشیت خاتم بستم شهادت بنزدیم بزرگوار کج کجی رخت اندوه کج بنزدیم
 ز کسیده بود بسیار کجی را در صبح منظر بود حتی آنکه دارد شده است که کات
 و جهله کفلقه قمر کو یا اینک رویشی مانند روشنی ماهی میسوزد و چون
 سید الشهدا دید که آن نور دیده که بنده شهادت و جان سپارد را بر جاست
 انفرشت خاتم را در غشی گرفت و جملایبکیان خشی غشی علیهما هر دو کج کرد

فاطمه چون دیده کان بشود زار دید سر دامن غم اشکبار
 باغیان بگوید ای نور عین بی خبر کشید ز اطفال حسین
 خیز تا بینم طفلان چرخ شدند ای کی برستی از دهن شوند
 کف ای غم ندانم مجسری تا بپوشم رود و مود پیکری
 افزاین تا محرومان غم تنگ بدترند از بیت سنان ترک
 در جوایم گفت با چشم پر آب غم ازین کشت اطفال جانب
 چشم نظر کردم بر آن مهر جهان سر برهنه دیدم در آناهان
 بگو اطفالی چه کرده ای رنگ از جفا شامی بپایم و تنگ
 هر چه آنگاه چشم خوفشان بر گوی خیم شدند از غم روان
 بسی دیدم علی بن ابی طالب را که بر در افتاده و از شدت گرسنگی و ضعف تشنگی
 و بیابان طاقت نشستن نداشت و گفت با یکدیگر ای برادر یکدیگر
 نفر غش تو کان یکسر نیست این با بگو که در قضا غش نمود برادر حمید پدر زکوار
 و آن اطفالی را که حمید پدر زکوار کشید که اولی آنان است که ششبعی
 ما دشویم حاتم علی بن ابی طالب که در کف می مبارک در قضا غش نمود

الحم

افتم از ایش نقر از غش تو کان طفلی را کشید کشید که دست که محروم تر شد
 قرآن نور دیده شد و بقوم داد که زبانه نگاه مومنان است و کسیت آن بر و است
 غیر آن این است که طفلی را کشید از بر کشید طفلان کشید کشید که بود و بعد از شهادت
 پدر را اندید بر اطفالی حشر علی نمود و چرخ پدر را اطفال میکشید آن زن دل
 سوخته که فرود آمد از این مظلومان با او است تا آنکه شبی از شبها پدر را در عالم
 خواب دید و چرخ پدر را کشید آن کشید آن مرد اطفالی عالم کشید زن اهل بی بیکی
 بیدار شدند و از او سر کشید و عالم را بر کشیدند اطفالی خود را کشید استوف بود
 و قره عینی چندان نور دیده را کشید میزدند که بر و اند و است زیاد تر میشد تا آنکه
 از امواج کابجران خود را بای اندوه اهل بیت ایحسان آورد اهل این عالم را بای
 و اطفال بلند نمودند و اطفال بر روی خود کشیدند و خاک بر سر کشیدند و مومنان را
 بر اینان نمودند چرخ فرید اطفال آن فریدان که بر کشیدند و بر اینان آوردند
 که اینان را کشیدند بر سر خود کشیدند و اطفال کشیدند و کشیدند و کشیدند و کشیدند
 و این پدر را کشیدند پدر را میطلبند این عالم و خودی از اطفال و زن اهل بیت را کشید
 چرخ زید عینی این را کشیدند که بر سر کشیدند و بر سر کشیدند و بر سر کشیدند

از دیدن سر پدرت بیاید پس اگر سر دور از بنید می رسد بچید و در پیشی بود اگر نخواست
 گذاشتند برده را از دور اگر سر مبارک برداشت و گفت ای سر گریست گفتند که
 این سر پدر بزرگوار است پس اگر سر پدر برداشت و در آنجا طریقه است این کلمات
 جگر که از راحت براندازد و از آن خود که یا ابتاه من ذی الذی خضبت بیده آنک
 یا ابتاه من ذی الذی قطع بیدیک یا ابتاه من ذی الذی ایمن علی صغری
 یا ابتاه من بغی بعدک نوحی یا ابتاه من للیقمة حتی تکبر یا ابتاه
 من للنساء الحاسرات یا ابتاه من اللذائل المشبهات یا ابتاه
 من الملحین الباکیات یا ابتاه من المضایعات الغریبات یا ابتاه
 لیقف کنت الغدا یا ابتاه لیقف کنت قبل هذا الیوم عیا یا ابتاه لیقف
 و سلات التور و کلا اری مشیبتک مخضبا بالدماء ان حال انقصو

ای پدرای و جرحی کرد کار
 ای پدرای سر قرآن مجید
 ای تویی اسرار بر کف و رقیم

ای تیا

ای تیا ما و ارا علی را پنهان
 کی میتان نور یاری کند
 کیست یار بر زنان حاسرات
 کیست یار سپک آن در بدر
 کاش میگردم خدایت بروم و ده
 کاش نهان بود جسم در تراب
 زین سخننها کنز آن علیا جناب
 پس آن طفل خورشید سال بهای خود را بر لهای مبارک آن سر طهر گذارد و گریست گریه می شنید
 تا اینکه غمش نمود و مدتی افتاد و حق اهل بیت را حرکت دادند دیدند که بر پدر را گریه
 ملتی شده پس آن غم نژاد کان غم را که اظهار احدید نمودند و گریه می برایشان که هر که
 از اهل دمشق حاضر بودند که بگویند و دیده اند که مردم در میان و زن که گشته
 از است لغزش که کان جباری بعبادت الله یست کسبیت آن این است بر و است
 اثنی از علیه عونی که گفت جباری بعبادت الله یست کسبیت الله یست کسبیت الله یست
 اعم حسین بر رفیقم چون دارد که باشد جباری بعبادت الله یست کسبیت الله یست کسبیت الله یست

ای تیا ما و ارا علی را پنهان

کی میتان نور یاری کند

کیست یار بر زنان حاسرات

کیست یار سپک آن در بدر

کاش میگردم خدایت بروم و ده

کاش نهان بود جسم در تراب

زین سخننها کنز آن علیا جناب

پس آن طفل خورشید سال بهای خود را بر لهای مبارک آن سر طهر گذارد و گریست گریه می شنید

تا اینکه غمش نمود و مدتی افتاد و حق اهل بیت را حرکت دادند دیدند که بر پدر را گریه

ملتی شده پس آن غم نژاد کان غم را که اظهار احدید نمودند و گریه می برایشان که هر که

از اهل دمشق حاضر بودند که بگویند و دیده اند که مردم در میان و زن که گشته

از است لغزش که کان جباری بعبادت الله یست کسبیت آن این است بر و است

اثنی از علیه عونی که گفت جباری بعبادت الله یست کسبیت الله یست کسبیت الله یست

اعم حسین بر رفیقم چون دارد که باشد جباری بعبادت الله یست کسبیت الله یست کسبیت الله یست

و جامه نو بکار دارد نمود و خود را بسوخته و در آن بجا بنفشه می نشاند و بخوابد
 خدا بخواهد تا آنکه بزرگوار گردد و برسد و است مرا بفر برسان به جز آنکه از آن
 کور را بر در و در آن است و می گوید و بر زمین افتاد و در آن ایستاده
 به هم می آید و هر که بر زمین ایستاده و بر زمین ایستاده
 محبوب است که با او است و با او است و با او است و با او است
 علی اشباح و فرق بین بد ناله و اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه
 کون تو غلبه و در کای کردن ترغیب را بریده اند و نور کون تو ترغیب
 و میسر و در کای افتاده است و با او است و با او است و با او است

مؤلف

حال جابرانی بدی با نور حسین : تاج بودی حال ایران حسین
 چکائی خندانم خراب : آمده بر قرآن عالیجناب
 هر یکی با سبلی اشک و آه و زاری : فاکر که چشم کلستان آید و زاری
 خون دل از دیده و اعان می کنند : خاکم بر کعبه و سر می کشند
 کشت از نور فغان تا ناز زمین : در هر ای غم هر روز و زمین

یارا

یار بر سر شاه شش نیکان : بر سر آن چک آن خرم دکان
 زایم سازی بر آن درگاه پاک : بادل پر در در و در دکان
 بی جا و سر زیم در زمین : بعد چند با شومیدانم زمین
 این دعا که تمام کن مستجاب : سخن آن یاران آغوش بخت
 شیخان ساز زاری برای کریم : کوی آن درگاه خجالت النعم
 منم این بگو حسدی بوزان : حتی نویسد اسم زاری بران

انا لله وانا اليه راجعون

المجلس الثامن

قد بياشهادت فرزند و شيد سيد الشهدا روحه
 العالمين له الفدا جناح علي اكبر و نصيبه خير سائر
 قد يوم العاشق و ما وقع بينه و بين ابيه صلوات الله
 و سلامه عليه ما ولى مشيخته ما :

مؤلف

بحمد خدا میکنیم زبان : بشکرش غایم محتر دکان

پل از حسد و شکرش بخت کول : شوم نغمه پرواز زردج بکول
 بزم ادا شبلین و اسفاد او : ثنا خوان شوم درم گفتگو
 امدم که این جان در دوحه دال : شود فدیة احسد و دل آن
 مرا جان دکن جز فدیای حسین : نیاید بکامم ای خافقین
 در این قول بشید بزم کوه : ای سحر در گشتم غلظت خواه
 مرا طوطی طبع پرواز شد : ز غنچه میانه راز شد
 هوای گلستان کرب و بلا : هزارم نمی بسنج شد در نوا
 جاد علی اگر آمد بشین : چه دید آن گلستان حسین
 توان خوان شد ای طبع خورشید : تو که بر صبح حیران باشد
 بیاد بزم غنچه لب لباب : نوا می جواز به صوت حسن
 عراق و صفاد کن کند برین : بختی بر دغم به حسین
 بیاساقیا بنی که بجام : حرفان میانه بین تشنگام
 از این خرم که میانه زن شد با : لب از استازی جان فرا
 ز صبح حرفان که در کردی : حلافتی هم لغش کرد جدی

لی زین

لی زین می ناب سیراب نیست : در این کجیک در شاد نیست
 مکران در کجیک فرد قدیم : که خواندنی خداوند در یلتم
 غزائی که می جویست ساقی کدام : حرفان که میانه زن تشنگام
 می آن مهر تابان شمس ازل : که تابد ز سدره کوی دلی دل
 بی خانه بزم تو حید یار : حرفان که میانه زن تشنگام
 هر در بکار محبت طواف : بزم نیم که کرده جمعی خوف
 همان در که زین کجیک است : بدل کجیک زین می میانه زن
 همانا که او است در بستم : بی خانه و فرد جی قدیم
 کسی که سر خم نشاید با دید : بی خانه و کربلا شد شهید
 خلیل از چه باور شد در دنیا : ولی شد مقرر بر ای فدا
 بگوشی که مدح تو شد آنزین : شدت با بسوی محراب قرین
 نگر بود و باین خلیل و پسر : علی که و شادان سیر سیر
 به این پور چون غم ما بر کنند : با پرده جان سپار کنند
 چنین از روایت اخبار شد : محفل ز مجموع اخبار شد

که در یوم عاشور در کر بلا
 چو از یاوران شه دین کسی
 کسی که ز نسل خلیلی حرم
 بدان نور آفتاب غبار
 بفرمود علی اگر آنکس از من
 بخود گفت ما نیم در صبح کار
 که تا امری بر سویدای دل
 در این عزیمت باید شدن استوار
 چو از آن شه دین در این فرخ دید
 شتابان چنان کوی آتش رفت
 چه کسی که از قوم او در یافت
 و یا چون سیم کشت از جهان
 و یا پنج خلیلی از قیود دیر
 نمودند یاران شه جان خدا
 غارتی مگر اهل بیت بنی
 نخستین نهاد در میان قدم
 علی اگر آنکه احمد شاعر
 بگفتا باشد جمال در رنگ
 بقصد که نماید نزول بفرم
 بکمریم بخت بر در کار
 تا بدین باشد هوای بدل
 چو از آن آیدم از خداوند کار
 بی اذن بر کوه آتش دوید
 تو گفتی که احمد معراج رفت
 بر از خداوند کیا ستافت
 سحر امیر از آن ملک آید
 شد رسته کوز را بر غار

۲۰ لوفی

چو فرخی که در کشتی آیت دید
 چو اگر بوم شه دین رسید
 جهانی که در طور شد جلوه کرد
 اگر دیده کشتی جهان آفرین
 بدی که پس پرده شد جلوه کرد
 پس بر چه سان شاه در بر کشید
 کوی از کوه رویشی اذن داد
 بفرمود کای این سعد حسین
 چو نزد کردی بدادار جنگ
 خدا نسل شوم نور از جهان
 فکند ز دنیا تو نسل بنی
 بی انگ بدادار بخود روی
 کای خانی نور عرش برین
 که در عهد میثاق ایم ذر
 بدید اگر از و چاه شهید
 بدید اگر از و چاه شهید
 همان بود دید از جهل پدر
 بگفتی جهان آفرین است این
 با حمد بدید اگر کشتی در نظر
 همان دست بر کوه اگر کشید
 از کوه کوهی بخون بر کشد
 عذر جلالی جهان آفرین
 ای بدتر از بیت برست ترک
 بر انداز دار بدتر از مرغان
 ای با جنت است بگوئی شقی
 پدر در قضا و پسرویشی روی
 مگر بر جدیت این دست کین
 چو سان در و غم ایاداد کرد

تو از رحمت بیگانه ندیم
دخای عطا میکنی ای رحیم
بگفت این دگر واکبر خردوان
بر زدم ز فدا دیده اش نگران
بمنی سرش خاک اندوده بخت
شکستی چه انجم خوشدین گشت
علی اکبر آمد بمیدان کین
چهره جلال جهان آفرین
چه احمد بگفتا فرمود درو
بخشد خدا کرد بسی کهنک
بی آنکه بی وعظ لبها کشود
نصیحت بر آن بختستان غور
چهره آن سیه طیفان پلید
بیان کرد احکام زب مجید
نگردی بر انقوم آن وعظ بود
چونوز اگر در ایشان نبود
چرا انداز انقوم بایوس شد
ز فرموده خود در فرسی شد
چو جبر کشید از کمر تیغ کین
تزلزل نکند بی یار دین
ز هر سوی ز کشته او پشته ساخت
دل این سید لعین را کداحست
بعد از آن لشکر دل سپاه
سجود عطش در نهادی لباه
ز فرط قتل و هجوم عطش
لشکر کرد بایا به العطش
چه اندر میدان سوی خیمگاه
فکند چو دیده بدیدار شاه
اما نوز

همان نوز کا حصد زوین دید
همان نوز کا حصد زوین دید
بلایت کردی خردا
بلایت کردی خردا
همان پور کا حصد بدوشی کشید
همان پور کا حصد بدوشی کشید
بهر جعفر فرخ گشتی سوار
بهر جعفر فرخ گشتی سوار
اگر اکبر است احمد نبود
اگر اکبر است احمد نبود
همانا که او معنی احمد است
همانا که او معنی احمد است
بدید آنچه موسی سینی طور
بدید آنچه موسی سینی طور
بگفت بدیدش بدشت بلاد
بگفت بدیدش بدشت بلاد
مسح آنچه در جرح چارم بدید
مسح آنچه در جرح چارم بدید
چو دیده بودی پدر کرد باز
چو دیده بودی پدر کرد باز
شده دین هم از چهره پور دید
شده دین هم از چهره پور دید
از آن روز خاتم در آمد میان
از آن روز خاتم در آمد میان
از آنکس که لب پرده او بدید
از آنکس که لب پرده او بدید
چو پورستان در جاب آفرین
چو پورستان در جاب آفرین

ازان کرد زانکشت خاتم پروان
 که پورست او پرده بهر پدر
 که دیگر جامی نباشد زین
 فضا چون قدم داشتیم از زو
 ازان مهر کردی در مان کسر
 تو آخر جایی نمودم نشاء
 پس چون پدر از پس پرده دید
 که عاشقان جامیم و جان
 که بر عاشقان صف کرد بلا
 فراموشی باید نمودن پدر
 صف عشق از این است بلا
 مناصور ز بود عشق محباز
 در این جلو کر آیت داورست
 خلی دلبر صورت معنی این

شش دین و بادیده پسر خون
 کیم من فدای ره داد کرد
 تویی معنی در رخ کرد زین
 که شتم ز پور در زید از او
 که دیگر مبر پور نام پدر
 که بی پرده چشم خند زین
 جامی ز تو محو میدان دید
 بجز خدیو بهر چه خواهم آن
 نباشد علایق بر این زو
 پدر هم نیارد بخاطر پسر
 در این مروه باشند کوه منا
 بخور بلا معنی اهل راز
 پدر کی شناسد که این ابرست
 بر این عاشقان جهان آفرین

که پور

که پور و پدر چشم نمایند جان
 دوم باره آن نوز عرش مجید
 بر افکند از چهره خود نقاب
 نهان در فلک شد بکارم سپهر
 جهان از جامی پور نوز شد
 در این رمز چشم بر کشید لب
 سپاه عدو از این رویدان
 چه در یاست بر کوی کلای کوه
 شنیدم که آن پدر گشت پلید
 بسر عقل هر گشتی نون رشت
 بکشا که این وارث جید رستا
 بی آنم هر قوم انداز کرد
 چه دیدی نثار در بر انعم خود
 بقلب جناح و بین و یار

شازده است ای عاشقان
 بمیدان بزم شهرت دید
 خجلی شد بخرخ فلک آفتاب
 بر رخ چار پرده بیفکند مهر
 کس هر جهان دادی طرشد
 که اثر ای رخسار از نور لب
 بگوشت ما این سعد لعین
 که در حسن مانند خجسته
 چه در رزم که هر آنم دید
 یکشش جهان تیره و تار شد
 حسین علی را علی ابرست
 بفرست بر آن نکی اظهار کرد
 بفرست بر هر چه بر کسود
 بیارید آتش جهان از فقر

تو خنوخ کسی که با او شهیدید ✦ پدر در میان فرید و وحید ✦
 هزاران هزارش با او عدد ✦ چو سان جبر اکرم در این گفتگو ✦
 بنمود عشق که دو بخت شد ✦ بدو بی غش آن در نایب شد ✦
 علی خاتم است از چو بخار شد ✦ بیاران جهان تیره و غار شد ✦
 عیان بگوشه ز آیه جهان ✦ بریند زین و رخ آسمان ✦
 بیارینان ترک در شکبار ✦ غار و بدرگاه پر در کار ✦
 که از لطف حق سزوت در جهان ✦ حسبت ز میان از زاریان ✦
 بی گناه سازد مجاورشین ✦ بگوشه بدی شمع دین حسین ✦
 بگوشه غرور داند و هتاک ✦ در خاک نهان نماید کجاک ✦
 نماید در عقبی تو را اندیشین ✦ بزرگش دین بگشت قرین ✦
 چو نیکوستان از زوایا ✦ غار کرم حاتم را روا ✦
 بگو شیوه آیین و حمد و نوحان ✦ شود عشق نام تو از زاریان ✦

انا لله وانا اليه راجعون ✦
المجلس التاسع بيا اينكه در هشت موضع بر سر

شهادت

شهيدنا اذكر بلاءنا كوفان واكوفان اناشام وناشام
الى مدينه سيده انا م شوار كذشت واذكر تفاصيل
في آن مقامات است

بسم الله الرحمن الرحيم
 ای حکیم بنیان مکان کور خضر و بدین حکم ای تاشیایان بزم کور در سر رکعت
 حمد است که بخار از حلاوت شمع آن کجا حقایق و لبایار محبت بجا کمال
 مقام قرین از آواز نواز موسی بر از مجذوبان ناظران از نفس حق بر سر طسطن
 شکر آن مجتهدان بزم شود است که از کویادر طوس سالکان بر برینان خانه نواز
 اسماعیل صلاطلعل مجرب است لب خندان بر محبت کبریا که متر نمند بجلالت
 مع الله حالات فیها غشی هو و هو غشی و غشی و غشی و هو و هو در میدان
 اقی میباید اقصان کوی بر چو کانت مجتهدان بزم فضای عز و علم که بنمرد دنیا
 عرف الله و بنا عبد الله و کولانا لله یعرف الله و لم یعبد الله و انزلنا
 بواب خیران اعادی که در بزم خستار بیا بر دندان و لبان آتش که در خستار
 نوازی و لبان غنایان است **مؤلف**

از تو خالی اند تا تو خروج چار : نور ماه مهر بی در پی چرا اند قطار :
بر گذشت از چرخ چار و سده و هفتاد : در مجرای کوه اوقه ای عزت کار :
از خود پرسید ای نواز را که بیک تیغ نور : کوه ایغالی از ظلم خولی اندر و کار :
که در آن راه را در این تو از کین نهان : نور ماه است که بیده بر این نهان :
آنچه میز از طبر را در اوین بود : در طواف اندر به قیامت از آنکه دزار :
است آنچه که بر مسجود خلی قدسیان : در دعا بر او ایستادیم در آن شهر :
حق او را برالت بدو جز از هر مسلمانی : اینچنین می باشد که در اندر و کار :
در بعضی از کتب حکایت این سخن و بر آوردن آن سر را که بیک بیک و دادن و بوسید
در این دو کتاب است که در کور است **محمد** زن خالی آن سر را بر آشته و بر سینه
خو حسیب انداخته و سر او را در کور زد که مدتی بود که بیک بیک و دادن و بوسید
ملوک آنکه و گفت ای طبعی که فرزند پیغمبر خداست که در جانه گذاشته او را حرکت
خوا بده بر خیز و بپای که از زمین تا آسمان بر از غفلت و غفلت است و ملائکه
ملکوت بر این است که آمدند خدا تو را لعن کنند این بگفت از خانه آن طبعی
پروان رفت **و در** از موضع مشکانه در مجرای این زبانه طبعی بود که بر آن سر کرد

انوار

از تو گذشت که بگفت ای طبعی که فرزند پیغمبر خداست که در جانه گذاشته او را حرکت
بگفت ای طبعی که فرزند پیغمبر خداست که در جانه گذاشته او را حرکت
انوار از تو گذشت که بگفت ای طبعی که فرزند پیغمبر خداست که در جانه گذاشته او را حرکت
دندان شریفی می خورد بر دایت این تا از انی بن ملک میگفت آنده کان الحسن
حسین شریفی که در دندان می خورد که فرزند پیغمبر خداست که در جانه گذاشته او را حرکت
لقد دایت رسول الله یقبل موضع فضیلت می نمود و دیده ام پیغمبر خدا را
که این که در دندان را که تو جوین می می کردید پس زبانه ارف گفت و فرغ
فضیلت عن هاتین الشفتین چیست از این لبهای مطهر در آن شهر
بشریک انداخته و این لبها را پیغمبر خدا بوسیده که احی می کرد و لبی جدا را بیک بیک
این زبانه طبعی که فرزند پیغمبر خداست که در جانه گذاشته او را حرکت
نمود که در دندان را که تو جوین می می کردید پس زبانه ارف گفت و فرغ
دیدم در آن روز که رسول خدا را که حسن را بر زانو راست و حسین را بر زانو چپ
نشاند و دست بر سر اینان بگذاشت و میگفت که اللهم انی استودعک اینها
و صالح المؤمنین خدا را به این زانو می گردانم و این را به شما می سپارم

بنکو محافل نمودی امانت پیوسته را **مولف**

آن که در دستان که بوسید رسول : که میکیدی مرتضی و که بمول
 گاه جویل و که بیل ملک : گاه که افعی و می کال فلک
 حاطین عرش و که کلاه گاه : اهل ستر و سدره و طوبی گاه
 بوسه دای بهر که بوی از آن : اهرامه از مهر اندر آسمان
 آن لعین از جوار سپیدار کین : چون ز بر آن لبان نازنین
 چون تالم از جوار جیحون پیر : چون نکرد آه آن کردن کیر
 چون نکرد که بجز دل بریز خون : ناید از نیل و فرات کس سرون
 این جلودیکر بر استخوانی : بر دل بر سینه و دیگر تانی
 ای فلک و بر آن شوی تا کی طار : بر جفا کاران که نشکست طار
 بنی این پیدا و هم بر پستی : رست کوی هر گشت بی پستی

مجله پی بر پیلان پیشی انگشون بر خوست و حد را بکر بلند کرد و میگفت
 محاشر عمر بعد از امروز هم نشاندلی شدید بعد از آنکه ملک بودید
 وای بر شما فرزندان طاهر و زهر که در آگشتید و پسمر جان را بر خواهر گوید که بیکان

شمار

شمار بکشد و بدان شمار ابر بندگی کرد و در ارض بندگی شد و در باران حرکت خدا
 که بیکم باین راضی شد و بدیخال از جملگی آن بخی لعین بدون رفت **توم** از مواضع
 که بر سر هفتاد و یکم مرکز دایره یکبار دو شوار که در شت ایضا در جملگی این زیاده که نهد و بود
 و کیفیت آن این است که در قرن البکا از تبر الیای که از کتب عامه و عیانه است مرست
 از شام بن محمد که میگوید که جمیع سرالوزار نمود و از یکبار در در زرد این زیاده بدینا و کند
 زن گاه است مظهر در آنجمله حاضری باین زیاده لعین کوف که تم قضیع قلم ملک علی
 فخر علی و ک بر خیز و بکند از قدم خمی خود را بر دهن دشمنی کوفی منطقه دایره و جوار
 و جفا و دلد از نای بر شتم چهار بر خوست و قدم خلیت مرده و خور بر دهن آن
 بر کرید و حوزت محمود که در در در رخ می طید کور از بر این ارقم نمود و کوفت کیفیت
 یعنی چگونه می بینی این عمل را فقال والله لقد رأيت رسول الله واضعا
 فاه حیث وضعت قدمك از یک کوفت که از کوفتیم رسول خدا را که گذشت
 دهن مبارک کور را در موضعیکه تو قدم خود را گذارستی حال آنکه **مولف**
 ای ستمگر ای مجوسی سبت برست : ای زبانی ضلال کفر مست
 جمع دانی در چکار ای لعین : ای عتوه ذات رتبه اله لعین

بر کجا بنهاده پای مجوسی کور بادیده از اندر فوسکی
 بوده این لبها که در زیر پا بوسه گاه مرتضی مصطفی
 ای فلک که در این پیداکین پاید کفر است بر عرش برین
 سر نون کوی دانی از مدار تا یکی در از عزیزان خوار و زار
 زین تمای یوران اهل دین چون مگر بخت تو خوار و حسین
 زین جفا و جور و ظلم بحساب چشم نکرد این دل زار کباب
چهارم از مواضع مستحکمان که بر سر کوه فلک الافلاک است و کشتن کشتیهای مجوسی
 زید لعین در دافعه و کفایت آن بروایت محمد بن ابی بکر از عبد الله بن
 از مقبل عبد الله بن وراق این است که هیچ سر قتل آن کشته شدی را در محلی این زیاده
 سیرت پس کشته شد و زید لعین و دل از آن کشته شد را از قفا بریده بود و چون از کوه
 و کشتن آن کشته بود و چون نظر آن برین است بر آن کشته است که کشته افتاد از کوه
 فوجا هم فرو افتاد که کشته بود این کشته است و کشته را قطع ناکند سر منور
 مدور کوهان فقون و اخراج لغادین و خناعه و ما حله من اللحم
 بی آن بجام لعین که بروایت ابی خلف است که عین حار بود آن کشته شدی که در میان
 حلق

سکن و صفی و عتی مجوسید و کفایت آن سر منور را بر آورد در میان عین کشته شدی که کشته شد
 کوه و اهل بر آن کشته افتاد و از آن تمام عودان زید لعین و بعد از تقویر سر خود که کشته شد
 آن سر منور را از منک و کافور و غیره کشته شد و عین حار بود آن کشته شدی که کشته شد
 لعین کشت که ایها الامیر تو با زور خود کشته شدی که کشته شدی که کشته شد
 بی عین حار این کشته شدی که کشته شدی که کشته شدی که کشته شد
 به این زیاده مجوس کشته شدی که کشته شدی که کشته شدی که کشته شد
 بنو امیه کشته شدی که کشته شدی که کشته شدی که کشته شد
 و حمله الحادان فغسله و طیبه و کفنه و دفنه و در دافعه و کفایت آن
 زیاده کشته شدی که کشته شدی که کشته شدی که کشته شد
مؤلف علی
 جلعین کشته شدی که کشته شدی که کشته شدی که کشته شد
 سر کشته شدی که کشته شدی که کشته شدی که کشته شد
 از این علی کشته شدی که کشته شدی که کشته شدی که کشته شد
 بهر دیار بر سر کشته شدی که کشته شدی که کشته شدی که کشته شد

مانند چو دی در تو ز سینه زار : که داغ از تنم آلتی کفر نشأت
 بسیرالم باطن بیا تو شیوه بر مانی : بخوانم شریک صریح جوهر کفر نشأت
 فدا غم توانی زین ستم دیده : هر داغی بدلت این ستم نشأت
بخش از مواضع مستحکمان که بکسر کفر سپردند و توبه کردند و شکر جلاله تعالی را کردند
 و کیفیت برادیت مخزن البکاء و اسرار کمالی است که کتب ابرار و کرام القدر
 نزد یک در الاماره نزدیکان رسانیدند و چون در غرق از عمارت مینویسند
 نشسته بودند در میان آن زمان زن پروردگار محمده ملعونه که بفرموده است با سال
 از عمر خشنی گذرانده بودیم و سر بر سر کمره ایستاده بودیم و با آن فرقه رسانیدند و آن
 عجز و ملعونه را سرش را افتاد و بخت و اخلت بجز اخضر و بخت و اخلت
 الحسین ایلی آن ملعونه بر خنجر کشتی را برداشت و بر سر منور آن نور الانوار برزد
 چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را این حال را پیش آمد و فرمود که ای عجز و ملعونه
 و فرمود که اللهم عجل بهلاكها و هلاك من معها یعنی برود و کافر از روی
 هلاک این عجز و ملعونه را بفرستی که بود و عندها که آن عجز و ملعونه را میباشند
 ستمانی میکرد که هنوز نفوس آن نفوس تمام نشده بود که آن فرقه سرگون شدند و آن زمان
 هلاک

هلاک هلاک در دنیا و اهل شند و خلق بسیار از اعدا شام در زیر کفر نشأت
 بدار ایچیم که وید و اصل کردیدند **ملوک**
 دیده را خوانداری زن ظلم کین : بر سر فرقه کفر نشأت
 ساز از این جور برین جا چاک : در زیر کفر نشأت
 مو برین راه و حشران سینه کوب : زار و بیدار کفر نشأت
 در قفس منال چون مرغ اسیر : آه و فغانی ماکر و ناسیر
 دیده دل بازگای هر شبیار : در زیر کفر نشأت
 از تری سرمدی ویرانه دیر : پهن بگون الوده اند و کسیر
 نه پدر را چار و در در خروشی : جگر شسته در تو کوشی
 چون بی در زار که متصل : مهر از زارت نبود مفصل
 چون شربت فغان و زار است : کی مشاکت از شربت عار است
 آنچه بر اصل شجر آید ز جو : بر سر بر غری بر اوراق او
 استی عالم بود چرخ زان جناب : عالمی آن بود در انقلاب
 که در می است با این بیان : روح حیات بر جفتی گوان

قال الامام نجاشي جابر اول ما خلق الله نوحا وخلق
منه كل خير **ششم** از مواضع شهادت که بر سر خدای آن بدرگناه احسان و شوار
کندشت در مجلسی بیدار بود در فقر انصاف بر کسی شریف و کفایت آن برایت رسیدن
طاعت این است که حج بکشد آن محمد را داخل مجلسی نمودند امر کرد که زن او را
در پشت سر او نشاندند که نظر ایشان بر سر مظهر رسیدند و نیت و آن شریفی را
کنارده در برابر آن شفیق آوردند نگاه نمودند آن را نظاره آن مشهور افتاد
آن شریفی باز دیده کان حق پیش جابر کوهی بعد از آن هر که کوهی خوروند
و مردی که چون نظر اهل بیت بر آن شریف افتاد و در آن شریفی که نشاندند
و ناگاه مظهر که بر آورده اند که آن زن خود که بایزید استند هذا ای خوشحال کنی
از این بان تمام بگوید که در این جوان در خرابه امشب این چشم نظری بر سر بریده
بلور می افتاد دست زد و جامه را چاک کرد و با او از حرف در زد که دلها را بلیا
میگرداند که بر کشید که یا حسینه و یا حبیبی به رسول الله یا بن مکه
و صفی بن فاطمه الزهرا و سیدتنا النساء یا بن بنت المصطفی
بختی که در مجلسی بیدار بود در آن زن از بنی شریفی در خانه میرزا لعین بود
الح

چون از خانه اهل بیت رفت که زن نامشیدان را در مجلسی میخواند و میخواند
و در آن که سر خود رسیدند که در احاطه خود را بندد بلند کوهی میگوید که حبیباه
یا سید اهل بیت یا بن محمد یا بیع لادامل و البتاع یا قاتل
اولاد الاحبار ای حبیبی افکار وای بزرگ اهل بیت العیز محمد مصطفی الغریب
بمردن ویتیمان ای شهید اولاد از آن نوحه آن نامشیدان اهل مجلسی بگریه
در آمدند و رسیدند که اولاد از آن جوانی از خیران طلبید و آنرا گرفتند و در آن
آن شهید عالمیان بزرگ و میگوید که رحمت الله یا حسین لقد كنت حسن
المصطفى خذوا راسه کینه کوهی از آن نوحه و کفری است چند بخواند و بگوید
اسمک کفر و محلی یا یونید انتک بقضیدک تغیر الحسین بن فاطمه
وای بر تو ای زنی که بگریه در آن حسین را فرزند فاطمه میخواند و میخواند
که دیدم غمخوار که سر دندان او را بر آری را میگوید و میگوید که انتما استیدا
شباب اهل الجنة شما سید جوانان بهشت خدا گشت کشته کان شمار
و لغت کشته کشته کان شمار او متی کند از بر او عذر چنین را بی انگشتان در غم
و امر کرد تا او را از مجلسی بران کشیدند **ملفوظ**

بود آن کس ذات اقدس را بحجاب : در فرای ماموی انداخت
 بود آن کس مبدی اکون و مکان : جمله ذرات قشیر و ادب
 بود آن کس نقطه ایجا و خلق : در نهان و آشکارا در کتاب
 ز آنچه در ماتمی یعنی عیان : جمله ذرات در انقلاب
 پستی از غشی از سرمد تشری : در نور سینه دلهای کتاب
 کی روا باشد خدایا یا پندی : کنیز سیمای بی کتاب
 کوزند از خیزان بر آن لبان : کوی افروز ز نور ماهتاب
 چون گذشتی بر کبریا حسین : یار باران جفای بی حساب
 چون کرد خون دل دیوانه ام : نایب ازای دیده کانه کی آب
بسم از مواضع تشنگانه که بر آن سر محمدی تواریک شد در مجلسی نیکو حکایت
 شریکان و کیفیت آن بر او این باب رسید و خبر از حضرت امام رضا علیه السلام
 پنج مظهر شریف الشهدا را بجلای نعلین آوردند و مجلسی شریف از آن حضرت برپا شد
 بخوردن شراب و قیافه تشنگان از خوردن شراب که آن سر مقدس را در طشتی گذاردند
 در پایی نشستند که از روی دل طالع بر آن کشیدند و غلظت بیخ باز کردید

وحید

و حسین و جد و پدر او را بر یکدیگر دستوار داشتند و هر دو هفتاد و یک روز غافل شدند
 سه جرعه فغان زهر را بر یکدیگر دهنده اند و در کن طشت بر زمین میریزند و بیابان
 جوی هدایا موی علی مثل الحسین خودی بعد موی این رسول
 و ثغر کان پوشه تلافی بقضیه گفت محمدا یا این ظلمها بر منی حسین
 روایت ای شما از هم بپوشید و در آگای کتیب سحر خدایا تا بر بند فرزندش را
 که در مجلسی شریف کوه و بر کوه کاوه و در آنجا بر زمین نشستند **مولف**
 چشم نوزدین شرمای دوستان : چشم نازم خون را بر دیده کان
 چشم توان دیدان جفا از کافری : بر سر درار خوابان جهان
 اهل تشنگان چون نایب بودن : از نور سینه امای دوران
 چشم نوزداه تشنگان من : از شریانی سپهر اسکان
 ای فلک آفت بر تو کوای چکار : بزم خرد و آتش تشنگان
 بخت زخم چاک زین جامه را : از چه کوزه جبین را ازین
 می نوزدین غم بنالم تا ابد : زار کرب را بر دیده کان
 ای حسین تشنه لبم می خدک : بر شربت کانی قوم جسم جان

با سر کلاه بر خورم که از دست که آن سر را قرآن خوان بر نوک نیزه عدوان از کلاه ناگهان
 و از کوفه تا شام و از تمام تا مجاز و طریقه رسید نام میسرید که گاه در طریقه از دکان
 در زیر تیغ تمام و گاه در زیر چوب خیزان و گاه در زیر چوب بر آن میزد چنانکه
 دارد که بل آن حال این کلمات مترنم کرد **مؤلف**
 کش کردون مرا بکشته محلی **:** بدینال سرت منزل منزل
 مرا هرگز نر آن یکخواطس **:** نشیند این چنین خانه بر کل
 ز کوفه کوی شام بزم بدینان **:** دلم بدین خیال هر که غافل
 پس از هر که هم میرود عزیزان **:** ندارد آه در دیار حاصل
 ولی خوان ز کویست در کشیدن **:** ز برای فدا ده لایا بر سر دل
 پریشان کیوان بر سر نمایم **:** ز بس که شک سازم راه را کل
 غایب ز آتش آه جگر سوز **:** کبار اندر تر ز سیر این دل
 بدل از چند بنایم تسلی **:** نیاید کشتی میرم حاصل
 ز دغمت جگر عالم در خور است **:** نه بمنون دارد از می غافل
 هزارت بزم غرق در خون **:** نه بزم مرغ دل که نیت بسمل

در عالم از غمت در خون نشسته **:** میرغی این بکر مکان کتار سل
 بناید این دل زارم شغالی **:** مگر چنین کشت بر دار منزل
 علی میکن دعا بر فرج منبر **:** مشوا ز این دعا یک لحظه غافل
 خادم عنان کز این زار غم **:** بر جهان ز کشته اتم و غم
 دست بایر بکشت بر دعا **:** کی طاعت رحمت حق دعا
 ای احد زارت بخت حسین **:** سازم از ایران نور عین
 سازم مجاور پس از زار دین **:** سازم در آن روضه سرگی برین
 بدل پر خون و در چشم پر آب **:** اهدم آن غمت عالی بناب
 جمله اوج حسین در ارسان **:** بر کوی آن روضه طریقتان
 شیر باین سخن آغاز کن **:** حمد و درودی بره راز کن
 انا لله وانا الیه راجعون و سبعم الدین ظلموا انی نقبلینقلین
المجلس الثانی در بیان اینکه التماس که از روی کفر و طغیان
برای اهل ایمان و ایضا از خشت چهار استان فروری
میخواه خلیل الرحمن و نوافری میخواه روجه خیریل

وفا و خطای رب فاطمه زهرا و وفای خیمها
سید الشهداء

بسم الله الرحمن الرحيم
 ما جهان سوز که از آن شد چنان حیل سالکان خیزد و میران عالم افزون که از پیش
 نو آرد و فواره افروز عارفان بر حریفی مبین بریزد و در حدیث از آن کشتستان
 لب عارفین معراج حالی را به نور کلام در احسان نمود و خلوت خانه به سبوت قلعه انضیا
 و صیقل و شکر نوازتن فرموده **قال الله تبارک و تعالی الموقد التي تطلع على**
الافلاك و نور صولت از کباب و اخوان تحفیر تا میاست شاد تر از افق ام شاه
 باوقار عظمی اقتدار سید لولا که عاقل و قار افلاک نور عالمین سید نور عالمین محمد
 مصطفی خاتم النبیین **و بروی آن سرور که در حجة الله للمؤمنین و**
عذاب الله علی الکافرين اعنی ولی ولایه و سید عالم دار و منج النعاص
امم الشقیین امیر المؤمنین **و بر آن طاهرین از ذریه پاک که کندی افلاکند**
و دین خدایانی در قایم نهادیم حضرت خاتمه صلوات الله علیه **و علیهم جمیع من اللان**
الی یوم الدین و در حق رحمت رحیم برابر دایم قادر و جسام قدره ستموین باد که

در راه

در راه حق بجای و تقاضای بهر که خستد و در کار عالم سوز کشته بهار اندر در
 کفایت ستمهای برادر رحمتی چهار صبر و صطبار و افسان و اخبار و ذوق حسد از عالم
 و امواج کار بلایاب حل بجا فرستد و نیکو کند و بیک در قبه قلان بحر عدیم المانها که
 غرابهای اجساد در البشع توکل را اندرند و طایر قدسین طوطی ایشان روح را بید
 و سبیل بمعراج در جهان فریب سازند **مولف**
 شد و بیکر نار خرم شعل در **و ز شادمانی کوخنی ستار جگر**
 مار کبر طبع طوفان آمده **بحر طوفان را بطوفان آمده**
 بر سحبات خنایم شعل در **کشته یزانی که سوزد بالی در**
 طایر روح اندر این نیزان کباب **چون تند صرخه و قرقی آفتاب**
 برت کستان نار کوخا فرخند **یار بهر چه یاران کوخند**
 نار غمزدی چرا شد شعل خاک **بر خلی قلیت ابراهیم پاک**
 زوجه خربل آن عیله جناب **در تنور نار فرعونی کباب**
 از چه میسوزد عمر بکمال **بمنماید قلی زهرای بتول**
 از چه افزون در حسد در کمال **اتنی سید او نار استلا**

از چهره کوز خدا آن بی دلیل : خیمه در زبانی بود جسته نیک
خیمه که قبله اهل دلاست : کوفتی از بست برستی کی روست
کعبه بدان خیمه بهر عالمین : را آنکه بدان خیمه پاک حسین
هر که برای کعبه نمودی نماز : نیست آن مقبولی از لب نیاز
این سخن بود جهان از کستان : شاهدی است کعبه هر قدر بیان
نیست و جنت عابد را اسای : شاهدی در جنت است بقیع
در عبادت لای بر وجه خداست : این عبادت را خدا از بند خود است
هر مقصود در عالم ذات پاک : از نماز سجده بنموده نیک
خیمه که بر قوام کن جهان : معبود و جانان و قدر بیان
از چهره آن بست برست کعب : روخت این خیمه نمود عالم کباب
مان شد آنوقتیکه این مجلسان : سازش مشروح بهر شیعیان
در جان خویشی افغان کنم : جمله را خوانی دل و زبان کنم
خاقانه شرح احوال حسین : آنی افروزم نامی عالمین
مستفاد از روایات جانکاه از اخباری بر زبان است که آتش کاز و زهر

دو طبعان

و طبع بر سر اهل افغان دیوان بنامی افروز شده چهار است **اول** از زبان رحیم
که از در کفر و طغیان بر سر اهل ایان افروز شده تا غرور خود بیان بود که کعبه طویل
الرحمن افروز شده که بغیر آنوقت که بگویم مستفاد از اخبار و آثار مرآت از آن
اهل بیت میگردد که بعد از تکمیل خطای الرحمن و رفتن غرور و غرور بیان بعد گاه خود
و شکستی آنکه از اینست که این را او محاط نمودن باین اتفاق نمودند
متابعان غرور که جز از این راه و غرور است این است که او را بانی بود از این و استادی
باین قولی از توبان فارسی نمود و طبع او را بر زبان فروردین و تقیاد میبرد
غرور و این حکم که که خطره که در پیشی که بزرگی بود بنا کرد و مقدار چهار فرسخ
تا چهار فرسخ و ارتفاع آنرا از این که بنام خود فرسخ یکماه هم جمع
کردند آن خطره را بر کردند و درین فراوان بر آن همه را کشید و آنی غرور خودی
بر آن زدند و در آن آن نابر ترسیم که مرغ از یک فرسخ راه فرود است عبور کنند

ملفوظ

گفت در بانی از آنش موباک : کفایتش خود کشید آن نزد نیک
که نفیق این سپهر نیک : طرد هر خطره کردی رنگ

بر کسب رتبه پستان لعلی : می نماید التفات و نشانی :
 هر کس که بر کسب رتبه پستان لعلی : می نماید التفات و نشانی :
 که نور ابرو را بر زخم اگر اذن فرمائی : که نور ابرو را بر زخم اگر اذن فرمائی :
 در رخساره های خود بماند : در رخساره های خود بماند :
 که بگوید هر چه در ملک متعال : که بگوید هر چه در ملک متعال :
 در در و در مان هر روز از آن : در در و در مان هر روز از آن :
 در بلایم اندازد که چشمتان : در بلایم اندازد که چشمتان :
 آنچه او خواهد همان خواهد غیر : آنچه او خواهد همان خواهد غیر :
 نیست در خلوت کسایم غیر : نیست در خلوت کسایم غیر :
 خسته بند عنقریب را قدر نیست : خسته بند عنقریب را قدر نیست :
 وصل جانان از جهان خوشتر است : وصل جانان از جهان خوشتر است :
 دوم ملک السعاده بعد از اسلام : دوم ملک السعاده بعد از اسلام :
 ابرو در فرمان مشغول اگر اذن فرمائی : ابرو در فرمان مشغول اگر اذن فرمائی :
 افتند و نایر فاین نارسوزان را : افتند و نایر فاین نارسوزان را :

فرمود

فرمود مؤلف : فرمود مؤلف :
 مراد و نهانی نیاز در از دست : مراد و نهانی نیاز در از دست :
 که نیست محرم این را بر غیر حجت است : که نیست محرم این را بر غیر حجت است :
 من خود را بفرست که گذارم : من خود را بفرست که گذارم :
 و بعد از اسلام عرض کرد که : و بعد از اسلام عرض کرد که :
 بر سر خود بماند : بر سر خود بماند :
 مرا جز در وقت که را بر کسی نیست : مرا جز در وقت که را بر کسی نیست :
 مرا جز خواهی دید از منظور : مرا جز خواهی دید از منظور :
 اگر او بمن سپیدی نازد است : اگر او بمن سپیدی نازد است :
 بنحو که بجز رحمت حق : بنحو که بجز رحمت حق :
 از منجبتی جدا شد جبریل این : از منجبتی جدا شد جبریل این :
 حاجه فرمود نمکن مرا تو حاجت : حاجه فرمود نمکن مرا تو حاجت :
 عرض کرد که حاجت خود را بخواه : عرض کرد که حاجت خود را بخواه :
 نیست مرا حاجتی بر غیر دوست : نیست مرا حاجتی بر غیر دوست :

دوم از نیران اربعه که از در کوفه طبعان بر اهل ایمان و ایقان افروخته
 شدند از فرعون لعین بود که افروخته بجهت سوختن زن خرمی و اطفال آن
 مؤمنه صالحه و تفصیل احوال او بر او است نقل این است که خرمی مردی بود
 بنجار از اصحاب فرعون دهانگر بود که تا بوزن برادرش موسی تراشیده و چینی
 گفته اند که خرمی را فرعون بود در مدت هشت سال ایمان خود را گمان میکرد و از
 که حضرت موسی بر سران غارت شد در آن روز ایمان خود را ظاهر نمود و با صاحب
 گشته شد زن خرمی مسلمة دختران فرعون بود مؤمنه بود و در زمان
 از دستش افتاد گفت ایسم آن دختر فرعون گفت پدرم را میگوئی آن زن گفت
 نه بلکه کسی را میگویم که پروردگار من و تو پدر تو است دختر گفت بگویم این را
 پدرم زن خرمی گفت بگویم دختر آنحضرت را بعزیزم نقل گو فرعون آن
 زن را با فرزندش طبع و گفت پروردگار تو کیست زن گفت پروردگار من و تو
 خداوند عالم است لسان حال آن مؤمنه است **مولف**
 انکه او قایم بذات و کمالات **جملگی از فضل او اندر شایست**
 انکه هر موجود را در امرش یار است **امر در جابر علی ماکونی است**

انکه

انکه از نماز جمعه کسر مدی **داده جان بر در طبع مرتدی**
 انکه این مناسبت بپیشگو **کرده بر بانی خود و بی ستون**
 انکه کرده انبیا را در دلیل **کرده کلشن مار را بر خلیل**
 انکه موسی را بدو بیضا عطا **کرد و نمودن عیالی از دام**
 انکه عرو حیدر فرموده پیل **آتشش ظاهر شود در دوش پیل**
 اوست بر و تو در بر طبعین **فادر و قدری رب العالمین**
 بی فرعون لعین نامرغود که تنور از می افروزد آتش در آن تنور افروخته شد و آن زن
 مؤمنه و فرزندانش را طبعید که بپوزند زن کیم بر اراده فرعون اطلاع یافت
 که انماکی دارم که بستم مرا با فرزندم بپوزانی امرغای که استخوانها را جمع نمایند
 و در زمین دفن کنند فرعون گفت چه تو بر تو حق دار چنین خواهی گوئی امرغود که
 یکبار فرزندش او را بان آتش بسوزان انداخته و در پیش پروردگار آن مؤمنه و بگو
 فرزندم که کسیر خواهر بپوزاند و در آن تنور افروخته شد و انکه طبعش را از پروردگار
 بسنجی در آید و گفت ای بار حقین بر بنده فی حق آن که تو بختر **مولف**
 شد فغان از بنده آن زن بلند **ایمان کا فغان بنم که آن فکند**

حور اندر خلک شد کریان او : هر ملک اندر فلک بریان او :
 ناله از دره بر سوختی : صرخه بر از عزرا آراستی :
 پل فرعون لعین نامر نمود که آن زن پاک دین را بنزدیک تنزاف کنند و بنابر
 آن اجساد طعنه را بکشند **نوم** از نیران ابرو که از در طغیان برار و آب بایان
 و ابقان افروخته شده اند شربت که عمر لعین بر در خانه رسیده و آن و ابقان
 افروخته محل کلام در میان این مراد است که بعد از وفات سید المرسلین عمر لعین
 با جمعی از مشرکی در کینه فتنه جمع شدند و بیعت سیدنی بر خلافت
 علی سامر کردند و ابو بکر لعین مرده بعد از اهل و کرة بعد از رسولی امیر المؤمنین
 فرستاد بجهت بیعت گرفتن از انکسرت و آن سید و صحابه را فرمودند از آمدن
 هیچ انفعین از بیعت کردن انکسرت و بختیار را بری که بعد عمر لعین را با جمعی
 اشترار کردند و قنقد و خالد بن ولید با سخا انکسرت فرستاد آن اشقیای
 چون بخت عزیزی سعادت و حریم رفعت و جلالت در خانه اهل بیت رسالت
 رسیدند و آغاز بی شرم نمودند و فریاد بر در خانه اهل بیت علی علیه السلام
 بلند کردند و پیمانی را از حد بردند و چون با بر در خانه زد و فریاد کرد که

ای پسر

ای پسر ابوطالب در برایت و انکسرت نامر نمود و خود متوقف این بنیت تا آنکه
 بتولی عذر را فاطمه زهرا را بخت کوبید و بفریاد آمد و از درد و الم عصابه سر
 بسته بود و هر چه نفس بسیار کینف کردیده بود بجهت نصیب حقیر رسالت و فرمود که
 ای عمر از ما چه میخواهد و چرا را معیبد و با ما نمیکند از عمر لعین گفت در را بکن
 و آلا آنی بر در خانه در شکست منزل لازم و شمار امیر سوزانم انکسرت فرمود که مرا از خدا
 نمی ترسی بخیر که بی خجسته بختی در آن ای لعین احرار این خانه اهل بیت
 رسالت و بیت کرام عزت و جلالت است از این حرم محترم شرم دارد و اینقدر جگر
 : **دستم را در احوال انکسرت مولف است** :
 خانه که در احوال و ندر جهان : کشته بر خنجر کرده فکسیان :
 پای نگذارند از اذن بتول : تا نگردد خواطر از هر ملول :
 مان تو بخور ای پندام رنگ : بدتر از کفایت و در رنگ :
 آنی افروزد بر سوز این حرم : با تمام اهل بیت محترم :
 فاطمی کا بنجانه پیچید : ای حرم عمری خدا را کرسنه :
 این بجهت احرام کربار : افضل بنا که بجهت و شمار :

اشرف سبیلین خانان **مملوک** : خادم این خانه باشد حبسری
 خلی کریمین و بزم لامکان : ایشان بودند در این خانه
 سحر و غلمان خرم این بارگاه : بوده و هستند از امر اگر
 فطرس در دیلی اینجا یافتند : عزت و بر سر کرده یافتند
 ماموی مسکوده برای ایشان : از چه غافل گشته زین دستان
 از چه بخوری بکرای بارگاه : ای لعین بت پرست و سیاه
 پلی آملون باین دامن دشمن خدا و رسول این از سخنان حضرت **مهر** است
 نمرود کان اینم طلب در خانه حضرت **مهر** میگردید و در آنکس حضرت
 انصار فرزند برادر که یا ابتاه یا رسول الله و آن بت پرست ملعون
 از داخل شدن آنم کعبه مقصود مانع نشد و آنلعین عمتننگر دید و سر غلاف
 شمشیر خود را بر پهلوان آن آینه حور از دامن غلام باز فرید و از دامن آن
 لعین باز تازیانه بلند کرد و بر دست مبارک آینه زد و آن
 قهر میگرد که یا ابتاه حالی اهل بیت خود را بدین دروایت دیگر طایفه بر صورت
 آنم سر زد که در زیر نقاشی کشیده آنم کرم خود داشت و صورت مبارک می نمود و

لان حال آنم صورت که در تمام کاینت فرمود **ملوک**
 این محرم که افضل از سیاه است : بت پرستان را چراغ اوستی
 طرز نوره ضیاء زین آفتاب است : از چه فرعون را در اینجا جانی
 رفت و بوی زین کسای مشکین : سحر و کوسه را از راستی
 از منای حق خلیل الله رفت : از جبره نرود پا بر جاستی
 حج بر خاطر غنی آرد سر : کلان سنگش حضرت زهر استی
 در صف حرم جان این غم نصیب : بفضله محرم باو ادنی سنی
 از این دل خسته اندر لامکان : از همه انوار ابدی لاسنی
 او ضیاء بخش اعدا از انوار غیب : ماموی چون روشنی در خود گشتی
 باز و شکسته بنگر ای پدر : کار بک از روی دنیا سستی
 بهلوم این خورده مجروح جبین : غلام از کاغذ دل برخواستی
 بت پرستان خانه را که کشند : خانه که سرده ادا علی سستی
مجله : پلی میرالمؤمنین **مهر** آن بت پرست لعین را گرفت بلند نمود و بر زمین
 و غیره در آن آلعین را مجروح نمود و خسته است که او را بکشد از دستان

بار با کوشش تمام انتقام + او کشد از این گروه کفر گام
 ساکن در خون خدا بر سران + وقت آن شد یار یار را
 از فراشی زار گریه کیم کتاب + در ترس سینه دل دارم کتاب
 یار بادین شریعت خدا شد + بیت پرستی اوفی باز شد
 غیر اسمی نیست از اسلام دین + باقی ای بر در کار سحرین
 امر فدا از کرم ای مستطاب + تا که از مغرب بر آید کعب
 ظلمت کفر ستمکاران بر + بیت پرستان کور بران بر
 دین محمد را نماید منجلی + کرد او خون حسین بن علی
 دین احمد را نماید آشکار + در جوارش شمع را باند فرار
 دیده گمانند این رو شد سفید + مرده ام ده صبح عا شور امید
 یعنی آمد حاجی کفر و ظلم + قائم اند شیعه بهر اشقام
 از حاشی دیده است بر نور بار + دل کجای نیز است سرور بار
 و کلامی بر سر حدیث امیر خود + در تاراج سبایا بهر آن گام
 انکس و نه چشم چنانند سبک + در راه خیم گویند و کجای از این گام
 بر اند

بر اند خزان که در منته از سر زبان + بر دند و خلخال از پهلوی کوه گونی
 در آن کوه کوه را می کشیدند کوهی + از جود می نمودند بکوه بود که کوهی
 کند خیمه صحرای لا احران + تبصره این جان کعب و هم بکوه در انتقام ز کعب
 فرمید که فکر خود موا من اذن + حمد از محلی و کوه لعل و من خلد عینا
 عاقبت چه سیر از کوهها + از زمان کوهی و منظر را که پاره کوه کوه رفتن
 کوه را و در پهلوی کوه + کردند بر در اند خزان جیمه که اگر اذامضها ضرسبیا
 بر اسما و لعل و ذوق تنقی + بالمرافق آه آه آن بران را نه زانم بر سر
 در این ایان میزدند و چرخ + روی خورالی ساز میزدند بدلت خور و خور از آن گروه
 می پرسیدند و نهادی علی + لا قتاد النوح ذلها و ضرب العبدی
 بالسوط فوق العواقب + این ز ابراقا شتران میزدند و کوه ایان
 در آن روز و ناله + بهر بار بود و مان خیمه شایسته شایسته و ناله زار و شمان
 که بر و در این ایان + میزدند **مؤلف**
 خام کردی از عداوت + دشمنی داغ دلهای کرده مؤمنی
 مان عداوت بر کز از بهر + دایه سخن زبان یار

از خرداوند گریه مهربان
شاید از لطف و کرم سازد را
آرزوی مختصه دارم گریه
زایم سازنی مجاور در محرم
بغز اندر حول قبر شاه دین
در عالم ای خدای عالمین
آرزوی که نام باشد همین
شیعیان این عطا روز نما
بعد آهین شیعه هر روز خوان
میطلعت حاجت خود را در زمان
انگیزد از قدیم دعا
مان بر کار لطف الطاف قدیم
در جوار آن شهید محترم
مدغم سازنی تو در آن سرزمین
درست کن باده ابرام حسین
شیر کو این ز عالمین
نیک بندانی دعا و دعا
بی روز در اخلاص نهان

اِنَّ اللهَ وَاَنَا اِلَيْهِ راجِعُونَ
سُبْحَانَ الَّذِي ظَلَمَ الْمُحْسِنِينَ
عَشْرِينَ
دربیا اندر و کز لیسان بهایم طیب
محو از امکان اعز جانا طاعت الله
هفت و از طیب شش است آنچه از اخبار ظاهر میشود
که در غم

که و کز لیسان و اندر و الم ربی و اندر صلوات الله علیه
یا ابا عبد الله صل علی

بسم الله الرحمن الرحیم
فیض عجا و کسب و صفا در آن بیان و معجزات و در صفات آن که از ذره
از عذرات عالم وجود برود آن کس که در آن عالم از ذرات وجود و در آن عالم
نگردانیده قال الله عیشی فی السموات و ما فی الارض و قال عی
وان من شیء الا لیسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم و یجمعون
بجمل و مخطوطات و در عبارت و سجود و تضرع و من قال عی اولم یروا
الما خلق الله من شیء یقفی و ظلاله عن الیمین و الشمال سجدا
لله و هم و اخوت و حیوانات عجا و از این تذکر و سجود خالی نغز و قال عی
و الله لیجد ما فی السموات و ما فی الارض من و ابته و الملائکة

و هم لا یتکبرون مولف
بشر ازین که نور الهی است
و از رحمتی که ای اهل سجود
هر چه بخواست از آن وجود

گفت کرمان ای کوی خلیل در ده دیو کجمن فرات از خلیل
 از رو بخت نمودم افتخار بنهر راق در فرقت خلیل
 چون فتادی کشته ام من منفعلی ایما هر که کشته ما دی و خلیل
 چون بزرگ کشته بودی بزیاد زانکه لعنتی کن لعنا و خلیل
 بارم از داغ حسین با جا بود در تنم کجمن کز و خلیل
 آنکه بر شوی با چهل سال تمام سید شجاع و خلیل
دوم از بیان ثلاثه و کجمن آنکه کشته شد از جهان غنا و خلیل
 و کیفیت الامور و ابرار در وید و بر و عالم و خلیل
 که بجهت خفوتان حسین در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 خود را اخی قتلگاه نمود و در کشته شد در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 ملا خظم نمود و در کشته شد در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 و بر کشته شد و در کشته شد در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 با و افتاد و در کشته شد در کشته شد از جهان غنا و خلیل
سوم از بیان ثلاثه و کجمن در کشته شد از جهان غنا و خلیل

از هر کرب

از هر کرب او اعلی بدی از راق در فرقت و خلیل
 زانکه بر این سوار آمد رسول لیل الموعود در کاه قبول
 این فری را بهشت ای شد کوار آنکه کشته شد از جهان غنا و خلیل
 خواجه از آن فرزند راق کشته شد از راق و خلیل
 ه اینجاست از جملگی کشته شد را کشته شد از جهان غنا و خلیل
 بنز آنکه از زمانی و مکان پاک کشته شد از جهان غنا و خلیل
مجله از بیان ثلاثه و کجمن در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 و کیفیت الامور و ابرار در وید و بر و عالم و خلیل
 که بجهت خفوتان حسین در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 خود را اخی قتلگاه نمود و در کشته شد در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 ملا خظم نمود و در کشته شد در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 و بر کشته شد و در کشته شد در کشته شد از جهان غنا و خلیل
 با و افتاد و در کشته شد در کشته شد از جهان غنا و خلیل
سوم از بیان ثلاثه و کجمن در کشته شد از جهان غنا و خلیل

و بترغ ناصيته عليه وهو مع ذلك بيك بكار الشكر العجب
 كل من حضر آن جوان شروع نمود بوسیدن نفس مطهر آن عالم مظلوم و آن بزرگ
 پاره پاره را بر لبید و پیشانی خوراک خون انظوم غنیمت نمود و با وجود این
 چنان میگردید مانند کاین زن فرزند مرده تا اینکه در حاضران را متعجب در آورد
 و آن شخص در محضر میگوید که الظلیمة الظلیمة من امة قتلت
 ابن بنت نبيها یعنی ظلمت تمام جزایر ظلم نمودن امتی را که کشته فرزند دختر
 پیغمبر خود را **و** جز بیک این کفر نیست قدم نه خوراد که اگر کفر است بعد از شهادت
 آن سرور بخیم خواهد آمد و آن کلان را میگوید **و** عباد الله بن قیس میگوید که در جنگ
 صفین ابو الاحمر مسلم با معاویه بن ابی سفيان منع نمود از فرار این کافر و کوفتین
 پس آن کفر تمام چنان **و** با پافکند سوار یکسان آن سرور فرستاد آن بزرگوار و عیبت آن را
 متفرق نمود و فرات را که بطول معروف در آورد و خیمه بن زد و آنست که مظلوم و معروف و غوث
 آن فرات را کفر تمام امیر المؤمنین **و** سر نهند شک از دیده گاه حتی بلبش جاری شود
 آن قدر و اولیا رسول نمودند که این اول فتح نمایان است که بخان لا حسین
 نعم اندر دلی باید نمود چو دیده گاه تا که این کتب در جوار فرمود که همین فرزند

در زمین

در زمین که با لبش بنمودند و اهل بیت که نم نم خواهند کرد و در محضر خود
 میگوید الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبيها و مظلوم و آن بزرگوار
 فرات میگوید قرآنی را که پیغمبر را این آن آورد **و** آن جوان با فغان جانگاہ جزا
 الی مختلف بجانب خیمه در دانه شد و چنان با و از بلند میگوید که همه انفس را از شش

و صیحه خود بر غم بود مولف

بود جوان صورت آن کسیر **و** نزد اهل دل بیان صحرای طسیر
 که هم کسیر روی بوی خاک بود **و** یک قدری برتر از افلاک بود
 زانکه بوی را کیش عرش بر آید **و** عیبه اسرار در عالمین
 بود هر که صفات ذات پاک **و** بود عارف زانکه شاد غم زدناک
 ایت کبری رهنمی شناخت **و** زانکه سیر جنان خویش با گشت
 آنکه او را دید جوان کور بود **و** همه قوم صالح و عاد و نمود
 آن شتر با این فرزند را و شاک **و** از دلایت آنی اندر لباس
 فریب آنی نبود ای عزیز **و** روئی تان سر بر اهل غیر
 چشم زدن کو قوام ماسوی است **و** دان که اوقایم مقام کبر است

اولاد زنا کاران هذا حسبي من جوف الراس من القفا مسلوب
 العامة والرفاء اين حين توبت كرم بر کش را ز قفا برده اند و عا
 و در ايش را بغارت برده اند يا خرفاه يا كرم باه اليوم مات جدي رسول
 امروز خدایم را کشته اند و خرافه را زنده کردند و بديا احمق مصطفی را اينها زنده کردند مصطفی
 پسر شما ميشند که اين را ابر که از هذا الذي قد كنت فلتنم فخر امسى بغير
 من حلو و ضبا نهما ايجد بزرگوار هي چي است که هفت هزار سال را می بر سين
 آخر بوسه گاه تو را از دم تير برديدند من بعد جگر يار رسول الله قد الفى
 طرعا في ثدى و مضانها يار رسول انسان بدست که در غوشت پرورش دادی
 آخر او را بر من بر خاک کردم که بلا الله خشندي آن فطرم بول پر خون و ديد و گران
 و جگر خزان و سينه بران و دهان تشنگان خوران را در کباب من کس و کشته اند
 کرده بگفت باي من عسکه يوم الاثنان نهض باي من فسطاطه
 مقطع العري پدرم فدا کردی که آنرا در روز شنبه غارت نمودند پدرم
 فدا کردی که در خانه من خيمه او را قطع کردند باي المصوم حتى فسخ باي
 العطشان حتى مضى پدرم فدا کردی که پوخته اموم بود تا شهيد شد پدرم

فداي

فداي که می کند که پوخته نشد بود تا بدر شهرت سيد باي من لاهو غايب
 فير تخرج لاجيخ فداوى پدرم فدا کردی که غايب شيت که اميد باز نشين
 و را و پشت و جراحات اغضاي و جراحاتى بخت که مرهم پدر شود باي من تشيه
 تقطر بالدماء پدرم فدا کردی که در تنم از ريش من بر کشيد باي من حبه
 رسول الله السماء باي خديجة الكبرى باي علي المرتضى باي
 فاطمة مستبد النساء باي من رقت عليه الشمس حتى صله

لن حال المصوم مولفتم

کفتا که ای برادر باي بر برم دیدی جگر من کو فک خاک کرم
 هستی تو جگر خلیل و خا داشت که بلا که ز بزمی زالم هجر با جرم
 لی لی تو لی خلیل و هم باور آن زنج می زینم بر جفا با جرم
 غربت نزقتم که گشت انتظار تو که یکم کشید که زنده برادرم
 ناک بر پشت دی ال زید و دون پشم سرت بنیزه و عمل نم کرم
 پدرم خویشتن و مرهم بر سر بر علاج زخم تو جگر خا طرم
 شد با جانم سرتو بر کسرتان بر زدن این سپاه بتاراج مجرم

در سبزه و جوی تو بودم چنانچه **اکثری در آفتابم از سایه کمترم**
 ما میرودیم از دستم کوفتایان بنام **ایکاشی لعل برکت امروزم**
 شیراز و بندر فرنگه از نازلی **از برج چرخ گاشی مردن کفر خرم**
 این دستان نورانی طغیان **این طوبی از ارکان جبر آورم**
 چشم بر آب سیر کردیم غراب **بگر گزیده در خر نشیند بگرم**
 را در میگردید که فو الله ابکت کل صلیق و علقه **بند از هم دست دشمن را بگرم**
 در آورده برایت تخت کوزه آن جگر کوزه سیلاب **از چشمه بار کسان**
 مخالفان جا بر شد و ستمهای کسان از آن دیده **این تر شده بود**
 آنافرا در شیراز **اول شیر خورن علی بنی و علی السلام** و کیفیت آن برایت
 عوالم العلوم ایست که بر سینه خورن علی بنی **با حواریین بسیا حجت بیا بیا مشغول بودند**
 و عجز ایشان بجزایر غم قرار گرفت **لا مقلد لپی شیر عظم را دیدند که سر راه برایشان**
 گرفته خورن علی بنی از سوارین تقدیم **نزد شیر آمد و فرمود که چرا در این مکان**
 نشسته و نیکند از که عجز غایم **بی آن شیر نرزان نصیح گفت که ای خدایم که**
 الطریق حتی قلعه امیزد قاتل الحسان **بدر سینه من راه نمیدهم بر شما که**
 اینک

اینک لعن کنید بر بریدلین کشنده **محبان فرزند خیر المریدان** تا خورن علی بنی فرمود که
 حسین کبریت گرفت در جگر **کفرن که هو الشب ط البنی لا یخون ابن علی الوطن**
 او فرزند بنی محمد و پسر حیدر **از آیه میباید خورن علی بنی** فرمود که کبریت قاتل اکثرت
 شیر گرفت که قاتل اول لعن کرده **وحشیان و کسان و جمیع درنده گان خرم گان** ایام
 عاشورا پی خورن علی بنی **استهلا کفر را بلند کوه لعن بر بریدلین غم و بر بریدلین**
 کرد و سوار این آیین **کشد شیر از سر راهان کن در رفت این کن کشنده** **ملو لطف**
 لعل روزی شیر در راه **س** **بود بر سیرت خیالی با ساس**
 ایکی ز کربلا ناکوت بود **ایک سیرت شکی دلا هرت بود**
 بودند از همه اسرار کار **در حد و دکن لعلی شیرور بار**
 شمع کونی را بر بریدلین **رو بیا این سرور را ز لعلی بندیر**
 بنم بخت بدیده لعل و شاخت **از سوار این پناه پناه سخت**
 ناکوت لعلی از سوار کباب **او سوار از فیضی انقباب**
 را بر سیرت آرد من را شناسی **از چه کنی منفرد اندر لعلی**
 حور زان راه زن سیرت نکر **قصه ایلی خجانیان دلو البشر**

شیر کبریاتی از آن ره زار زار : بهر پر شیر خور کرد کار :
بود آن چنان از آن در شور شین : در غم سلطان مظلومان حسین :
هر که کبر نمیزد پان ایستک غمان : قصه شیر دوم سازم بیان :
و اما شیر دوم پس آن شیر است که قصه خواتون رضوان الله علیها بجهتگاه آورد و گفت
بروایت حقان البکا این است که از خاطر دختر کشید کشید از مشغول که بجز شهادت
سوار شهیدان مایه در دیر و در جنگی خود مستلک خویم نگاه دیدیم که مندر ندا
میکند بشکشت دشت که با میدودن حسین آراء پایل کشم خواتون غایب بود
این ندا را شنیدیم تو استیم که بشنیدیم در جابر خواتون کبریم و تمام بر خود استیم
ولکن من خود استیم که از آن مکان دور شوم آتش هدهد افعلی شایست از آنجا
غم ام که بر روانه قلعه شده بجان ایستگرم توانم آن ملاعبین را از این عمل
منع نمایند ایست که آن مکره خواتون در جسد مظهر بر دم رسانید **و بر او است**
مشغول چون قصه خادم حضرت فاطمه زهرا را داده آن کاران را فخر و اضطراب
کشید خواتون خواتون و بزرگان و دختران را شد خواتون مکره
خواتون خواتون عرض نمود که ای سیده من کفینه از کرده رسول خدا در کنی

داکشی

داکشی در طوفانی شد و شکست ایست او را بجزیره انداخت شیری بزرگی او آمد کفینه از او
ز کشید و گفت که ای بابا ای زنی آنرا کشیده که اول خدا هستم چه شیر از کمال خدا که
شنیدم چه نمود او را بر این که کوار خود و بجات دادا کشیده من در شجاعت
شیری من میمرا از آن بدو تا بروم و اعلام غایبان شیر را بآنچه این اختیار را داده اند
که فردا بعلی آوردند زین خواتون آنقدر زهرا و خواتون فرموده قصه میگویدیم بزرگان
شیر رقم و کفتم که ای بابا ای زنی شیر فوج را سله آن شیر خود را بلند نمود کفتم
اقتدی صایو طردن غلامان بفعلوا اباجی عبد الله ایامیدانی که این کار
چه اراده نمودند که فردا بعلی آوردند کسب الی عبد الله کسین ایویدون ان یوطلوا
الحیل فطهره اراده نمودند که استیج از زین بر پشت مظلوم قال نعم فقام الامام
ص و وضع بیدیه علی جسد الحسنین یعنی آن شیر کفتم ایویدون و برخواست
در روانه قلعه شد تا بر جسد مظلوم رسید پس دست خود را بر جسد مظهر آن
سوار کرد از پشت و جعل یخرج وجهه بدم الحسنین و میکی الی الصباح
پایر است او را بخوابان مظهر آنرا در میان لید و در کبر و زار بود و جمع بجمع میماند
آن که بدین لیس کرده که این خواتون بجهت پال نمودن بدن آنقدره عالمی

خروج نمودند آن لعین امر تقبل ایشان نمود پس بجزایب غرایب از ایشان
 میگذشتند و گویند که باید از ایشان جدا نمود و بخوار رفت تا به پیران که بنظر من صورت
 شیر مریه از این جسد بخورد و این هم نزدیکی خود افتد و بدیدم شخصی که
 در نظر من شیر مرد غلام مرد بجز در آن صورت تا من گفتم شخصی که بنظر من آنکه اخصایم
 از میانیت بلرزه در آمد و بگویم خطره که اگر مردی که گوشتی که در آن خواهر
 قصد نمود در این فکر بودم دیدم که داخل قلعه شد و کام برید و از آن غرض
 دیگر تا اینکه نزدیکی از آن نشد و رسید که مانند فقر میبرد و خشت دیدم آن شخصی
 غرض را در بر گرفت پس خود گفت که از آن غرض بخور و بجز در آن نظر نمودم دیدم که در
 حور از آن غرض میمالد و با او از خونینا لدی من گفت که آنکه اگر این امر بجزایب که مشاهده
 منمایم و بجز این که اندر یک شد دیدم که شمعها بسیار در آن فرو آردن شد تا که جسدی
 که بر او از او و طایفه بر او فروزان بلند شد من متوجه آن توها شدم دیدم که او از
 از زیر زمین میاید و شنیدم که یکی از ایشان میگفت که و احسیناه و اما ما
 من بر تو از دیدم و نزدیکی فرمود از آن که بر کشنده پرسیدم و او را بگوید که گویند و آدم
 که تو میستی در جوار من گفت که انا انسانا من الجن یعنی ما زنی هستیم از طایفه
 بجنان

چنین بودی گفت و ما شایان گفتی یعنی بجز این بود و از این میگویند که هر شرف مرد روز
 میگیریم بجز یکسین و پنج علقان که هر حسین این است که غرضی که بجز از این نظر من
 از زرد جسد منور او نشسته است گفتند بلایا غرضی که اگر بجز از این نظر تو
 مرا بدیدم که آن زمان گفتند که آن شخص بدیدم علی بن اسحاق از این است پس من گفتم
 نمودم در حالیکه اسب از دیدم بر روی مردان بود **موقوف**
 دیده که نورنا بینا سستی :: کور باشد که در سینه است ::
 بود زار و چون زانو زنی بعید :: شیرینی را شیر اندر پرده دید ::
 می نداشتی که او باشد امام :: مایه ای اندر بود روح و قوام ::
 خارج کوفی شد بدین از هر رو :: بود زار و خارج بی گفتگو ::
 ای فلک پیدا تو می میکنی :: کرده شد آن که می میکنی ::
 آنکه باشد ماسوی را کرد کار :: اهل عبت می نمودی و زار ::
 خارج کوفی شد بدین مشرکین :: آنکه بودی نور رب العالمین ::
 آنکه این مینا سپهر چنبری :: باشد از نورش بی که بگری ::
 آنکه باشد عرش حق را زوین :: کیست جز سر در ظل و ان حسین ::

و هشتم از بهایم که گفتیم که بعضی بنی علی را چون بود که در مجلسی که نشست **از بهایم**
آهوان بودند که گفتیم این برایتان هیچ حدی در آملی این است که این عبا کی گوید
که من بایر المومنین بودم در غزوه صفین و چشم به بنو النفرین فرود آمد که در کنار
فرات است و با و از بلند مرند داد که باین عبا که بایر المومنین این زمین را عرض
کرد که خیر عا بایر المومنین فرمود که اگر زمین کی این مکان را بچندین مرتبه هر آن
از این مکان نخواهد که کشت تا اینکه بچندین کرانه شود پس آنقدر که باین عبا که
فرستاد و آن دیده ای بر سینه عباد که جبار است و باین کرانه شد پس فرمود که آه
مرا چکار است بای این عبا و آلی که در شیطان و اولیای که فرستاد پس فرمود که
حیرت ای ابو عبد الله که رسید بر پدر تو مثل آنچه تو خواهد رسید پس ای طایفه و خود
سخت و ناز که در بقدر که خدا خواهد بود بعد از آن زمان قسطنطنیه میفرستد
سخت و ناز پس چشم پنداشت فرمود که باین عبا که عرض کردم که بیک فرمود که
میخواهد بچند درانی ساعت در خواب دیدم که تو را خبر دهم که من گویم که پیوسته دیده
تو در کسالت بود آنچه دیده خیر است بایر المومنین فرمود که دیدم که در آن چند
از اسکان فرود آمدند با علمای سفید و شمشیر می سفید نورانی حایل کرده بودند

در اطراف

در اطراف این زمین میخاکشیدند بعد دیدم که آن چهار ایستادند و هر یک بر زمین
دخون تازه در این صحرای موج میزند و حسینی فرزند کرام خود را دیدم که در میان آن خون
غرق شده است و طایفه دیگری میگویند که بفرموده او فرستاد آن مردان سفید که از
اسکان فرود آمده بودند و در آنجا میخاکشیدند و میگویند که هر کس بای آن رسول الله که
رسیده است میگوید بر دست بدترین مردمان و اینک بایست که ابو عبد الله مشتاق است
پسوی پهلوی آن مردان مرا تفریب ندهند و گفتند ای ابو عبد الله تر است بر تو را که تحقیق دیده
تو را روئی خواهد بود که در روز قیامت پس بپایان رسیدم و گویند که میگویند خدا نیک
جان علی در قبضه قدرت است که خدا را در صافق محدق ابوالقاسم علی خدا
که من خواهم دید این زمین را در وقتیکه مردن روم بقتل اهل بی که برین طغیان
کنند و این زمین که در ملک است که حسین بن در آن مدفون خواهد شد با بعد از آن
فرزندان من و فرزندان خاطر و این زمین در کسانها معروف است که از بی که در ملک
بنامند چنانچه حرم کعبه در بیت المقدس پس فرمود که باین عبا که طایفه
در دوران صحرای پشگل آهوا کند که هرگز دروغ نگفتم و دروغ نگویم که در آن
نشیده ام و مرا خبر داده است که در این صحرای پشگل چند خواهم دید که از آنجا روزه

باشند شکی بخفتن این عبا که کف که طرک دم و آن بشکله را مجتمع با قسم بی بند کردیم
یا ایدر المومنین با قسم آنها را بوضو فرمودید حضرت فرمود که راست گفت خدا و
رسول او بی حضرت لیسرت آمد بسوی آنها و برداشت و بویید و فرمود که همان است که
مرا خبر داده اند باین عبا که میدانی که این بشکله چیست اینها را حضرت علی بن
مریم بویید و دست در وقتیکه در این صحرای درخت و حواری در خدمت او بودند
آنحضرت در یک کلمه او را که در این موضع جمع شده بودند و میگفتند که این عبا
نشد و حواریان با او نشسته بودند حضرت که این بسبب او حواریان که نشسته
و بر کتب آنحضرت را نمیدانستند که گفت که یا رسول الله و کلمه الله که بی تو نیست
حضرت علی فرمود که ای می دانید این چه زمین است گفتند فرمود که این زمین است
که گفته میشود در آن فرزند سحر آخر الزمان و فرزند که هر که بتو که گشاید با در
من و در این زمین مدفون خواهد شد و خاک این زمین از خاک خورشید و زهره
ریز که طینت آن فرزند شریف است و طینت اینها و اولاد اینها زمین می باشد
و این آهوان کن می میگویند و مرا خبر میدهند که در این زمین هر که می بیند
شوق طینت آن فرزند مبارک میگویند تا در این زمین می بیند که در آنجا
در زنده گان

در زنده گان پس حضرت علی با دست زد و این بشکله را برداشت و بویید و فرمود که شوی
این بشکله را بر آن خورشیدی که است که در این زمین میروید بی فرمود خداوند این
بشکله را نگاهدار تا پدر حسین آنها را ببویید و باعث نشیانی او کرد بی حضرت علی بن
فرمود که این بشکله بدوای آنحضرت حال مانده است در طینت دست ننگ آن
زهره شده است و این زمین که است باین بشکله ای بلند گفت که ای برادر کاک علی بن
مریم برکت مرده بر قاتلان او و بر دشمنان که با بر قتل او خواهند که بر دشمنان که
خوار نمایند او را بی کنی بسیار کریم و مینماید و او را بستر آنحضرت بسیار کریم
او در افتاد و زمان طویلی مدتی که بویید و جمع آوری آنقدر از آن بشکله
در کن در دای خود بستر مرا نیز امر فرمود که قدر از آن را در کن در دای خود بستر
فرمود که باین عبا که هر گاه بینی که از این بشکله خون تازه میجوشد و سیلان میکند
بلاگاه ای عبدالله که این گفته شده است در این زمین و مدفون گردیده است
این عبا که میگوید که می آید بشکله را در استیغ و بویید و بویید و بویید و بویید
کافایت میکرد و زنده را بعضی حاجات در حفظ آن میگویند که از نظر آنست که
آنها را نمیکشود بی و در در خدمت خواهد بود و بویید و بویید و بویید و بویید

از آن پس که سیلان میکند آستین من پر از خون شده است ای شهنشاه جهان که میگویم
 و کفر بخدا که حسین را شهید و کذا گویند که هر که علی بن ابیطالب را می بخشد خداوند است
 و خبر نداده است هر اوقعی که هرگز آنکه بدان که خبر داده است و آنچه شده است بفرمود
 بر آمد و از خانه بیرون آمد و این در وقت صبح بود پس بخدا گویند دیدم بر طریقه
 فرو گرفته است که یکبار از آن روان دیدم بی نقاب طبعی که مانند آفتاب زنده بود و گوئی
 مدینه را سرخ دیدم که گویا خون تازه بر آنها ریخته اند ای شهنشاه دیده ام که این و کفر بخدا
 گویند که حسین را کشته شد و شنیدم از فاجعه خانه همدانی که میگفت که کشته شد ای کمال
 که کشته شد فرزندی که لاغر و باریک است و غزال شد روح الهی بگریه و دلمه بی ابرو بلند
 که این بی غمزه گریه و آتش که حضرت ام حسین را در آن عرش شهید شده است آنروز
 در آن روز که مردم بودند چون خبر شد که آن حضرت را کشته شد و رسید معلوم شد که آن حضرت
 همان روز شهید شده بود پس ای خدایتعالی کرم باش که آن حضرت را بفرستد که بفرستد
 بخدا گویند که این شهید را که تو شنیدی در میان حرم کارزار و گویا عیدیدیم که آن
 بود که آن حضرت را کشته شد **مؤلف**
 بود آه شمع کوی را مدار **در بهار** صاحب اقتدار

باطن

باطن انسان بود صحنی می شناسی **حارث** تمام بی قیاسی
 صورتش در جلد آهوی نمود **سیرت**ش برود حانی اهل شهود
 که هر ای بود ارضی که بد **سیر** او بودی بگوشی کبریا
 بود چنان او بختی شاه دین **زان** چنان که در کشتی از سر زمین
 سیل انگشتی که در راهی سپی **دیده** گاهی چشم فروت رود نیلی
 که در روح خانه را با شورشین **اکه** از داغ غم خواب حسین
 بود آهوی آیتی از شاه دین **آیتی** ز آیت رب العالمین
 گویی که تار از یاران بستند **نقطه** از اسرار یاران بستند
 دل هر کوی که ای دانی راز **پرده** را بر در زین ابرار راز
 تا شوند اگر نمی با سویی **راز** از آن جن علی العلی استوی
 حضرت مجبور دادند کسرت **باز** دل کوی که اندک کسرت
 دارم امید که حتی سوز ظهور **مثل** از موی کسینای طور
 بر خلائی و جبهی کرد عیان **قبیله** کرد در بلاد برای جهان
 که کنی دانی در این دریا بر **تا** شناسی قبله اهل سما

و هم از دل کردار زار رسوخال از چرخون برسانند و ملال
 از چهره دار کوی از راه جواب **و در اوست از جگر کوب**
 گفت ای غافل ز راز نیم شب از عزا داران سلطان عرب
 خواهرم آمد در این ظلمت سرا **شایدن وقتگاه و کربلا**
 خلی مرغانی که بر ما میخندند **سایه بر آن غمزدین انداختند**
 غوطه در کشند با بنده شین **جملگی بر خون شاه بن حسین**
 هر یکی بر یکی دایر تر خندند **اهلی دینی ز قهر خورشید خند**
 طبر و حور نفس آمد فغان **نیم شب هم چون درای کاروان**
 کاروان اشک و دم در قطار **نیم خنجر بر کمر بلند افتاد**
 وادی انگامه خیز بر ملال **نیم شب بزم بهیچای خیال**
 طایر روح بد آن سالک پرید **خون دل از دیده آمد چکید**
 خانه بانون جگر کون بی قصور **مینماید شرح احوال طیور**
 مستفاد از رویات الهی پر از واختر جانکد از رحمت **لا اله الا الله**
 مرغانی که در غم سر و سر و سر و سر **با بنده و فغان آمد غمشی مرغند اول غراب**
 که جز

که خبر شهادت آن حضرت را در مدینه کوی با طعم نیکوین **نعمت که در ملک رسانند**
 و کیفیت آن بر دایره عالم معلوم مسند از علی بن الحسین **این است که فرمودند**
 زمانی که پدرم حسین بن علی شربت شهادت نوشید غرابی آمد و خوراک آن کتاب
 از شسته خورد و کباب بنده کوی **نظم پروان نمود و بر دیوار خانه فاطمه در خمر خورست**
 اما حمزه بن قمر که رفت **بهم فاطمه سر خور با لاک و نظری بر آن غراب کوی**
 افتاد فی القوار غمزدین **نور و ناله و پشیمانی نمود و ای شکار را با فرمود که**
 لغب الغراب فقلت من شعاه و یلک **با غراب این غراب خیمه که آورده**
 با و کفتم که دای تو خبر مر که را آورده **ای غراب قال الامام فقلت من قال**
 الموفق للصواب کفتم خبر مر که ام را آورده **ام کفتم که این لام گفت ان الله**
 توفیق صواب فقلت من الحسین **فکر بلایان کلاسته و الضراب**
 بدستیک حسین **در در بلاد میان غمزدین و شربت فایک الحسین**
 تو سجی لاله مع الثواب **بی یار کن بر حسین با اشک جگر خور امید**
 تو خبر را در قلعت الحسین **فقال له حقا القدر مسلک الثواب کفتم**
 کار حسین **نیکوین شربت کفتم که میگویم که خاک را مکن بخور و از دست استقبالی**

الجناح فلم يطق رد الجواب بقرينة ما به ان مرغ رفعت طاقته
 رز جوارب فبكيت مما حل به بعد الدعاء المستجاب **بسم** الكريم
 از آنچه بر من وارد شد بعد از دعای که مستجاب گردید بسم اهل مدینه این را شنیدند
 گفتند این دختر کمال عبد المطلب را نه کوه و نه آن قلیله که گذشت خبر شهسوار
 آنحضرت رسید بعد از آنکه آن صغیر میفرمود **هو مولف**
 هیچ دانستی که بوده آن غراب :: کوشیده از دماغ شاه دین کباب ::
 طایر قد کشان عرسش بود :: لیکن جلد طایر مر نمود ::
 بود اندر عالم اسوار روح :: اندر این عالم شد در خرک نوع ::
 گریز قد کشان آن نور عینی :: از چه گشتی دماغ از دماغ حسین ::
 از چه ره شد نیم روز از کربلا :: غرق خون ناز و خشم خیر الوری ::
 از چه ره آگاه کردی فاطمه :: زان عزای پرورای و داهم ::
 اینک روح الایمن بودی غیب :: از ولایت بدینک و ربیب ::
 شاه دین را در حور و جلوه است :: او که اگر است زان خداست ::
 آنچه بجز شهنواز نشود شین :: دانه لوشانی باز شود حسین ::

مظهر

مظهر اسلم شمع آن شاه دین :: در صورت پنه تو پیدا و نهان ::
 عاشق و معشوق کیان بی نیکی :: همه نموده نوز از مهر آفتابی ::
 بشیر نمود از اعم خود جدا :: خود مهر از مهر کی باشد جدا ::
 قال و شیعنا منّا **روم** از طبر که در حبیب گفتن این است چون گفت
 از قطعه که شکم و هر گاه ایوبیاد است و کیفیت آن ایست بر و این کلید در
 کافی بسند خود از مصطفی طمان که گفت شنیدم از مولای عالمیان حضرت خاتم
 ایچون حضرت امام حسین که شربت شهادت نوشید زنی که آنحضرت طایفه کلیمه
 داشت نام سرای پرغندگی مرغ چون را از بر او فرستاد که از نوام آن مرغ
 استعانت بجوید بر ما خدا را آنحضرت چون آنضعیف الظاهر چون زاری گرفت
 مرغ جبریت نمیدید است که فلان فرستاده است که استعانت بجوید این چون
 بر نام سرور شد این حضرت امام حسین که آنضعیف کلیمه گفت که لستافی عرس
 فاصنع بهما که در عرض حسین که مرغان خوئی الحان از بر او میفرستند
 ای مرغ خود بر زار دیگر که آن مرغ از او چون آن مرغ از او چون آن مرغ از او
 دیگر از آنها اثر یافتند که یا نیکو معیار آسمان درین برادر خود و دیگر از آن طایفه **الف**

در باره بوم که آیا احل از شما بوم را در روز دیده اید گفته شد که نزدیک است
 که هر که در روز ظاهر شده باشد و ندیده است کسی در آن روز شجره صادق بنویسد
 که بداند که آن روز است که همیشه در محراب منزل داشت حضرت ام رضا علیه السلام
 علی بن صاحب زور بر فرزند که بوم در منزل و قصور و خانه بود و از اهل
 شرمزدان بایشان میفرمود که آن روز است که شهید کوفت بنسب الامه
 انتم قتلتم این بنده که ولا امنه علی نفسی پس از معمودیها و
 کوهها و حرا و فرار خود و بر این حضرت صادق علیه السلام از زبانک شهید شد که
 کشته شود بر کوه قرار داد که هر که در آبادانی منزل نکند و همیشه در حرا باشد و همیشه
 روزی که روزی است که مخزون و غنی که اینک شرب اخی شود و جمیع شرب او را که در
 لایزال مرتبه خواند بر حسین بن علی تا اینکه صبح طلوع شود و دل از غم برون
 و خانه خبری در آن **مؤلف**
 بوم را آدمی از سیم **مؤلف** بوده در وقت شرب و هم طعام
 نازنی را که قوم بت پرست **مؤلف** کشته باز جام غم و کفر نمشت
 شاه دین را در زندان کرد **مؤلف** کرده بایران سران جدا

لحن

لحن کردی بوم بی برانگوده **مؤلف** دیده که این رفتن از کوه بکوه
 روزی که در روز دیده شد **مؤلف** در شبان او را زلال بر حسین
 سینه بران از غم آتش است **مؤلف** دیده که از آن داغ خون پلاستی
مؤلف طایفه عصاره است در عالم العلوم از کتب مناقب و معجزه مسند از خط و دراق
 مردی که شنیدم از فتح بن مخوف العابد که گفت من در هر روز نان خور میگیرم
 و عصاره آن ریزهای نان را میخورند و جمیع روز عصاره آن نان خور دارم و هیچ
 از عصاره آن نان خور دارم و استم که این نان نمیخورند و بگویند که کشته شدن آن حضرت
 اندوه میباشند **مؤلف**
 جمیع عصاره آن از کجاست **مؤلف** از غم شاه شهید کرد است
 میباید صبح با شور شین **مؤلف** لحن بر اعدای دین حسین
مؤلف از طایفه سینه بران مرغ است که کشتی دختر بود که دید که کیفیت بود است
 عوالم العلوم از متنی الی این است که از طریق اهل بیت منقول است که جمیع حضرت
 امام حسین را شهید کردند و بدن مطهر آنجا را در حرا کرد و عصاره آن نان خور
 انداختند و خون از بدن مبارکش جاری بود که ناله مرعوبه و کفر را خون

انظروم غشته نمود پروار کرد خون از او بچکید پس از شانی راه مرغان چند را
 ملا حظ نمود که بر شاخه درختان نشسته اند و بزرگ و علف و دانه میخورند پس
 آن مرغ خون آلود باین انگشت که با و بیکو اشتغالون بالمالهی و
 ذکر الدنيا و المناهی و الحساب فی ارض کره بلذ هذا الخمر خلق
 علی الوضوء نظام مذبح و دمه مسفوح یعنی ای وای سرکشانایان
 با مور است باطل و ذکر دنیا و دنیا و جاهل آنکه حضرت امام حسین را در صحن
 کربلا برادر یکمائی گرام قمار است با کشتن و سر بریده و خون او میریزد
 چشم مرغان این کلمات را شنیدند برادر خود را بخت کربلا و چشم بعلکاه کشیدند
 ملا حظ نمودند بر آن منور انوار را که بر سر برادر یکمائی گرام بر غل و کفن
 افتاده است و پس باین بر آن جسد زین خسته اند و آنجا ای انظروم خود کرده اند
 و جنان بر او نوحه میکنند و حشیان صحرایان بر او آمده اند چشم مرغان این کلمات
 دیدند که قدم می کشند و صدای گریه و زاری و ناله و بفرار بلند نمودند و فریاد
 و انبوه راه بر آوردند و خود را بر خون انظروم انداختند و خون آن سرور را در دهان
 آغشته نمودند هر یک با صحنه پروار نمودند که ناخبر شهیدان انظروم غریب و

بآن نام

بآن نام میر بر شنیدند **مولف**
 چون شنیدند آن طیاران با چرا : جمل پرواز آمدند بر کربلا
 چون بفرنگ نمودند عیسی : غرق خون دیدند آن دریا و بحر
 دیدن آنجیکه میبکشتن سوار : هشی زینای بر کوه کردگار
 بی کفن افتاده اند خاک خور : با هم یارانی از خون لاله کون
 اسبها بر آن جسد تاخته : عظم این در طوطی بی خسته
 چشم نظار آن جسد انداختند : خورشید آغشته زانگون رخسار
 جلای اندر صیاح دانی غم : اریکی بر یک جلادی زان الم
 رو در پرواز باه و فغان : تا نمایند علم مجبر از آن
 از فضا مرغان از آن مرغان بسیمت طریقه خانم پیچیدان عابدان نمود و چشم از پرتوی
 میر کشید چشم بر نمود حضرت کمال عاقل رسید بر او و بر آن سرور کردید و بشارت بلند
 آواز الا قتل الحسین بکرم الله الا نهیب الحسین بکرم الله الا نهیب
 الحسین بکرم الله الا نهیب بکرم الله الا نهیب الحسین بکرم الله الا نهیب
 و غارت نمودند حسین را و در کربلا و سر بریدند حسین را و در کربلا چشم مرغان

انکالت از آن مرغ خون آلوده شد
 اهل بطحی جملگی در آن فرا
 دیدن آن مرغ بگون آلوده را
 جامه طاقت بر گردن چاک
 هر کسی بر فرق خود میرفت خاک
 غلام از کاخ جگر میشتد بلند
 غلغل در کسبند مینا فلند
 دیدم کسبلا در دلهام شد کباب
 تیره شد از آه روی آفتاب
 مهر و مریخ نور گشتی در فلک
 بر زمین افتاد رسید از ملک
 شد بر از افتادن دار بستن
 ای مرغ خدای صباغ رستین
 بعد از زنی که خبر شهوات گزشت
 بجز آنکه خبر شهوات گزشت
 ناله از خبر شهوات گزشت
 گزشت از خبر شهوات گزشت
 طواف منور حضرت رسول
 غلام در زار و دونه و بیدار
 بیدار و دونه و بیدار
 بیدار و دونه و بیدار
 نمود بر سر درخت قرار گرفت
 در غار آن شربان نام عالی
 و زار و دونه و بیدار
 از قفا شغلی از یهود را
 در دشت بود که گوردشلی
 و بنا خودی چند تن
 مبتلا شده بود بخوبی که آن
 جدام بهر شبنم او احاطه نم
 بود و از خوف گریست
 آن ناخوشی آن دختر را از
 دین بیرون کرده در آن
 بهشتان که این مرغ
 بر کلبه
 آن قرار

آن قرار گرفته بود منزل آلوده
 بود و هر آن یهودی که
 بخت آن مرغ شغلی میداد
 از قضا در آن شب شغلی
 بخت آن یهودی که بخت
 اند او را از رفتن نزد
 آن دختر انگیلیدیم
 مستطیل در کعبه بود و
 پدر نایب در آن شب
 خوابی بد چون اسکام
 حور در کسبند مینا فلند
 کوه را بر در زمین غلط
 انداختند و کوه را بر
 زار و دونه و بیدار
 آن دختر نیز بد دل
 محزون و غمناک
 متابعین خود را
 در آن شب
 ناله کی ای مرغ خدای
 صباغ رستین
 غلام از کاخ جگر
 میشتد بلند
 دیدم کسبلا در
 دلهام شد کباب
 تیره شد از آه
 روی آفتاب
 مهر و مریخ نور
 گشتی در فلک
 بر زمین افتاد
 رسید از ملک
 شد بر از افتادن
 دار بستن
 ای مرغ خدای
 صباغ رستین
 بعد از زنی که
 خبر شهوات گزشت
 ناله از خبر
 شهوات گزشت
 طواف منور
 حضرت رسول
 غلام در زار
 و دونه و بیدار
 بیدار و دونه
 و بیدار
 نمود بر سر
 درخت قرار
 گرفت
 در غار آن
 شربان نام
 عالی
 و زار و دونه
 و بیدار
 از قفا شغلی
 از یهود را
 در دشت بود
 که گوردشلی
 و بنا خودی
 چند تن
 مبتلا شده
 بود بخوبی
 که آن
 جدام بهر
 شبنم او
 احاطه نم
 بود و از
 خوف گریست
 آن ناخوشی
 آن دختر را
 از دین بیرون
 کرده در آن
 بهشتان که
 این مرغ
 بر کلبه
 آن قرار

بر چشم آن دختر چکیده و نور چشمش روشن کوی و قطره دیگر بر چشمش چکیده و آن نیز
 پلنگه کردید و کذا قطره بر دستهایش و قطره دیگر بر پایش و قطره ای بر غنچه اش
 بر جان که چکیده فی الخ و صریح میزد و از آن سخن بهر اغیانی مالید و جمیع عالمی سالم
 کوی و چون صبح شد بهر درخت و اهل عالم بر آن رخسار خلت عجم و خود هر چه
 نقش نمود آن عظمه را در این یافت و در هر حال با کبر فکی و طراوت دید که در
 میان آن باغ میگردید و نیز در دفتر علیکم خوشنویسی از آن دختر خرم و جلال خود
 آن دختر در جواب گفت که والله انما ابتلتك بعينها گویند که من دختر نویسم
 یهودی را استماع این حکام مدعی می شد و چون بهر آن آواز که میخیزد ای کبریا
 پدر را نیز در آن مرغ آورد آن مرغ خون آلود را و نمود و یهود چون آن مرغ را شنید
 و در فک کرانند و نهان و بفغان کوزانک طوطی نمود و آن مرغ را بکند و گویند و او که
 از فقر و غم و آگاه گاه و گاه آن مرغ بقدرت بر در کار عالم سخن در آمد و
 قطره خونی که بر صورتش بود من البدر اجمالی نهان بود آن یهود در سپان کرد چون
 آن مرغی بود این کلمات را سخن از آن مرغ شنید و چون مرغی بود که گفت که اگر حسین
 صاحب قدر و منزلت عالمی نزد پدر در کار عالم نبود مرا نیز در چشم او نشانی بود در نزدی

لایله یوسف

بر آن یوسف با نصد نفر از قوم دیگر که من انظر لشرک الاسلام فایز آمدند **موقفه**
 قصه آن مرغ بر خزن و طلال ایمن چنین که بدردی خیال
 گوید و از حامل عرش برین منظری از بر تو روح الامین
 سیر او بوده فرای لامکان سدره و طوبی و غیره شیان
 مرشد در بوده با حذر درین مهجرتان نشسته خواب حسین
 صورتش که رب بلاد عری دید بی تاغی فکله در خون طبعید
 کرد که بعد ختم المسلمین اهل نظر از حال شاهین
 داد و از خون آن یهودی را سخا تا باند قصه ای بهر عزا
 عالمی از داغ پر غوغا کند جمله دیار و زحاکش را کند
 عرق آرد دیده سازد مردک پارسا ز غم بر هم آید نامک
 دیده بر شعور اسازد بر آب در تنور سینه اهل را کباب
 از غم آن مهره مشرقین جان زهره منظره مان حسین
 خدمت بر کریمان زبان مجرا دستهای بی از بهر دعا
 بار بار بر خن شایه حسین زایم فرقه بعد از غم و شین

و آدم و حوا کون و کائنات از حضرت صبا انوار مجتهد و نور الانوار حضرت علی
 و ولایت امر بوده باشند خاصه آن نور که ملک میزان حبسند بر ج در حدیث
 گفت که تا خفیا فاجبت ان اعرف سب که مرکز دخیط را برده و دار
 حضرت قلم لایزال است و در میدان بلایا و مهر که رزای جان شاه و خدا و دار
 شعال از حضرت امام علی و مهر خفیان و بدر شرفی نبیند و مولیان با عبد الله

ملفوظات

انکه اندر بزم حرمی ساجده : مال جان بختی در بخت
 دید میل دست را اندر بلا : از حجاز آمد بسوی کربلا
 دید تابی پرده مهر روی یار : کرد جان بختی و فرزند از غار
 انکه اندر روضه قرآن مجید : نایقه انداز بخت مجید
 اصغر و عبد الله کی اورا فصول : کوفی و شامی که در قریل
 بدر از عا و د نمود اندر لباب : کوفی و شامی که اندر کتب
 نایقه اندر کیمیا میانی لباب : سرور و شامی که در کتب
 انکه کشفای علوم احمدی است : باذل که کشفای سرمدی است

از نری

از نری سرمد از وی کامیاب : جمله ملک اندر آن عالمیاب
 نور زان عالمیاب و اندر مکان : منظر و مسجد و صلیب و آن
 دان فصولی طیفهای خورشید : هر یک شجره را طوار حلال
 عبد آقایی روزی بر تافته : او دل بختی را نشانه
 نعمت آیه را بگو آمد بدل : خوشی را نشانه شیطانی
 بروهای بی بنی ناکرده کوشی : از فراموشی بنام بختی

قال الله تعالى فقال لهم رسول الله ما قال الله وسقيا قال الصادق
 رسول الله هو النبي محمد والناقة هو الامام الذي في عنقه

و فهمهم عن الله وسقيا اي عنك مستقى العلم **ملفوظات**
 تیغ کین از پیمانی بر کشید : از نری مولای خود را و شهید
 رگت چرخ عا و د نمود از کفر کین : خون آن طفل بر روزی
 فکذوب قال ای النبی فغفر ما یغفر قتلوا الامام فاعلمهم
 و لهم بدنهیم فسوتیها بحسب کفر بر آن برورد کارین نیکو
 اینان پس یکسان نمود و لاکن را در میان اینان **ملفوظات**

فاتی و الله عطشان بی برکتی من بفرشته ام حجم آنسوز علی اکبر
 کلام شنید قبیح الحسین کوه د آن طفل صغیر را بر آن نوشت نید
 رگوه را گرفته بزرگید آن طفل صغیر بود طفل شهدا شدن آن خود سهم
 مسهم و گاه از آن که بشوم تر مسوم اند و جلتهم طفل فرار گرفته آن طفل
 در دامان آن حضرت شهید خود قبل از آنکه شهادت یابد بر سر آن حضرت حسین کرم
 رگوه را بدو را انداخت با دیده گریان نظر کا بنایان افکنده و فرمود که اللهم
 انت الشاهد علم قوم قتلوا الشبه الخلق بنبتیک و حبیبک
 و رسولک بار خدایا تو گواهی بفرمود که کشنده ترین خلق تو را بر منی و حبیب

در بیان مولف

دید که افکنده گوی لا مکان : سوخت از آبی حله کون مکان
 گفت ای دادار این دیر اندر : دامن پر خون کمر در بزم سیر
 بزم احوالی چشم خفته آن : آنکه احمد دید اندر لا مکان
 آنکه احمد دید در بزم دلی : بزم اندر قلعه گاه و کربلا
 آنکه ناید عارفان را در ضمیر : بزم اندر روی این طفل صغیر

جلوه کرد

جلوه کرد کشنده شومانت جلال : بر رخ کشته از خون مال مال
 احمد آمد چو کرم مرگت احد : جلوه مرگش از آن قصد
 این را بر لبه ز خلق روزگار : باشد او بر احمد آن مرگت
 بزم اندر روی رموزات نشان : بسل خون بدم آن از دیده گان
 پس از روی حزن داند و این ایام را بر زبان مبارک بار فرمود **العربیه**
 و الله ما لی انفس بعد فتنکم الا البکا و قوع لالتس من ندیم
 و لا ذکر من اللذی ابدع الخانکم الا جود له معی من وجهه بادی

در ترجمه این ابیات بر این شعر است

بعد حیران شمای مهر جان : بزم از دوشم اندر جهان
 یاد وصل روزگار آن بزم کنم : از دل بر خنم جهان بچون کنم
 سبک شکم آید از خونار دل : باشد از دل با دیده راه کل
 خسته بند عنقریب دیگر چه کار : جز حجاب قید از دیدار یار
 وقت این زندگانی قفس و افکنم : خویش را در بزم یاران آورم
 بزم غم دیدن یاران کنم : چاره در آنجن غلطان کنم

طایر قدسی خدا یا تا بچسند : باشد اندر نه بجا است کند
 هک که یاران کشته فرزندان کبر : فخر و عزای کوار از جمیع
 جمل کس که بر نشان تنها بکاک : خواهد آن کیو برین بکینه چاک
 این قضی لشکر برین خاکدان : به کنه نم بزم سدره اشیان
 لامکان کسیر کردی حجاب : بی غبار از کبر آفتاب
 ذکر اول آفتاب اندر مشی : دیده بک پاینده اندر وحی
 خواب غفلت را کج کسیر مرد : انهارا کسیرند بیدار شو
و دوم از چهار طفل صغیر از اطفال آن بزرگوار حضرت عبداللہ تعالی شہداء
 روحی و روح العالمین کہ الفداء کہ در یوم العاشر شریعت شہداء فی شہید طفلی بود کہ
 بعد از شہادت علی بزرگوار شہید شد و کیفیت شہادت ان طفل این است کہ حجج
 نورانی پاره پاره علی اکبر را حضرت امام حسین با جدانند و بنی کیمکاسریند آن
 خیمه که در پی بود آن مقام نم میفرمودند برادیرت یونکنف انکفر ان جبر انور
 نماطس خرم فرمود کہ امانت یابنی فقد استرح من کمر الدنیا
 و محنتها و قد صرت الی روح و رجوان وقد بقی اولک و ما السی

عقود

لحوقه ملک ای نور دیده ای فرزندان اما تو پس تحقیق که راحت یافتن از بلاد
 دنیا و رفر روح و رکان جهان و تحقیق باقی ماند بر تو چه بسیار نزدیک است
سند از رسول کمالی حضرت **مولف**
 نور دیده رفتی از این خاکدان : سوی روح بزم رکان جهان
 از حصار حجاب چار قید : رستی و دیگرن بجزخ و کید
 ده عجب کسیری است کسیر لامکان : طوبی و سدره و شکو اشمان
 دیدن روی نبی و هم دلی : اثر دلالت شد بکجالی
 ماند بایست لبی این نه حجاب : اچم در مری حمالی آفتاب
 لیک نزدیک این فخر و بران کنم : جا بزم خرم جهان کنم
 پس برادیرت کار الانوار در آن احوال در طفل از حیمم آن لایم نام کرد و در کوی
 دانم در بود و ان طفل مغمور و حیران کاین است چه التفات میفرمود آن کوار
 در در کوشه ای ان طفل جگر زید در کمال یابی بن فعیث لوزنم حلام ان طفل محم
 و ان طفل را در محضال عیبت اظهار تعجب رسانید و بچشم شد و بزم و هم انکفر ان
 احوال بر ملا را دیده نظر بکشته شده ان طفل مغمور ماند در کون حیران مانده

وفا در زندگانی مولود

شهر با نو دیدیم آنکال زار : کشت این بکرین دیده اسکبار
 سیل خون از بکرین از دیده گدا : رگین دامن چشم خزان از غمنا
 بود ساکت هجوم برشان غمور : زار منیا لید حیران و ملول

مولود کوی

این است که این طفل را جعفر علی و دیگر محمد نام نه چنانچه در حدیث آمده است
 فرموده که آنحضرت را شش پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر
 بن علی اوسط که امام زین العابدین است باقی در کتاب بدرجه شهادت رسیدند

چون شهادت علی اصغر و عبدالله با سه مادر اخبار مذکور است و شهادت
 علی اکبر و زینت و این طفل را بخوید که گویم السلام آن در بیان شهادت ایشان
 بخوید که تحریر یافت اند اما باید جعفر و محمد باشند همچنانکه از بیان مفصلی
 میشود و جمله در بعضی از کتب اجماع آمده میشود که این طفل شهادت بعد از علی
 مستحق جعفر و علی و این طفل اولی که بعد از شهادت جعفر و علی است شهادت
 نوشیده اسلام محمد و شهادت سوم از اطفال اربعه آنحضرت که در حرم کربلا شهید شدند

عاشقانه

علی آنحضرت با کیفیت شهادت آن طفل صغیر بر او ایستادین طاعتی و ابی منقذ است
 که چشم آن امام عالم تمام بجهتگاه جوانان و شیعیان خود نظر فرموده می را کشته و بکافران
 آغشته و ملاحظه نمود آنکس میدان کماله بنفوس خود کرده و نادیده اهل من ذلت بیاید

عند رسول الله اهل من موحل بخلاف الله فینا اهل من میخست و حوا
 الله با غایتنا اوندای آتید بر او عالم آتید آن بزرگوار و از کرب زمان
 و شعله آه آن بکس آن بلند شد پس آنحضرت کایه خجسته آمد و بزرگواران رضوان
 علیه فرمود که نادیده لدی الصغیر حتی او دعه بر اویت الی الفیج نادون
 علیا ابی الطفل حتی او دعه انوار هر طفل صغیر را باید و در دوشی نایم بکس طفل
 ام کلثوم بخبر آن امام معمر آمد و در حضرت فرمود که یا اخئی او صیکن بوددی
 الا صغیر اینخواهر و صیلت میکنم که شارب این فرزند صغیر که او طفل صغیر است و شهادت
 از عرآن طفل گذرسته بود ام کلثوم بعرض آنحضرت رسانید که یا عبدالله بدرستیکه این
 فرزند تو هست روزی که آبی بجام او رسید ما را اینقوم شربت الی بجهت این طفل طریقی
 حضرت فرمود که پدر این طفل را روان طفل را از خواهر اگر گرفت و بکافران کفر نمود
 در زند و بکافران کفر نمود و بکافران قتلش شیعنی اهل بیته و بنی عمه و از سر

کشید شمعان و اهل بیت بنی امام مراد بقی ماند و ستاین طغی اگر نشکلی کند
 می چید شتری از است بدید او را و گاه هر غیب شد از حضرت بنیان در گفتگو بود
 که ناکاه تر زهر آلودی از لبش آمدی و بر وایت یک از حرمتی کاهلی طعون آمد
 بکارت امام نوکلنی انظلی صغیر فرمود و از کوشی تا کوشی او را زنجیر نمود و گفت
 که بخت انظلی را بکشته مبارک که کفره بکارت آستان مرا کنند **مولف**
 خون حلقش را بخت شایه بدی : کفن کف میرفت بر رخ بری :
 چهره نه حرج زان خون در کار : نه فلک زان کشت که بار زار :
 آنچه بدانی که آید ز آستان : باشد شک کرد و هم کز سپان :
 ساکن نه سپهر گردگار : هر یکی را دل از آن غم افزار :
 که افلاک با فساد کاین : منتهی برید بر اهل جهان :
و انقز در حال فرمود که اللهم انی اشهدک علی هؤلاء الملاحین
 الظالمین فانه عرضوا علی ان لا یبقون احدا من ذریه آل محمد
 با رخا بیدر سیکر من که میگویم تو را بر انکه ملاحین و ظالمین که آنها قصد آن
 غمناک کنی بکنار از بر و زنی احد از ذریه آل محمد را **مولف**
 ایضا وند

ایضا وند کریم لم یزل : ای که داشت شد در مکان بشلی :
 یز زایت را مکان و نه زمان : نه حد و نسبت امکان :
 بنی جسم و نه جوهر نه عرفی : دور نزدیکی بهر موجود عرفی :
 تو کواهی بکاین کوه بیت برت : کشته از جام غرور کفر مست :
 عزیم آن بنموده ایم قوم جهل : بر کشند از اینجا نسل رسول :
 طغیان را نگر در خاک خون : غرق کشته نیم بسمل لاله کون :
 اصغر سر بکین تر خور ما کیندا : خون او باشد که پاشم بر سدا :
 چون تکبیر زین جفا می زار زار : این دل پر خون از غم افزار :
 ای آن نوز دیده را بوی خیم آورد و بام کلثوم سپارد و کربیت کریم کشید و داین
 ایست را بیان فرمود **العربیة** یارب لا تنوکنی و جیدا فقد توی
 الکفار و الجودا قد حیرتین یلینهم عییدا یرضون فی افعالهم عییدا
 اما انی فقد مضی شهیدا معفرا بدمه فریدا فی وسط ناع
 مفرد و وحیدا و انت بالمصاد و بعض از ترجمه این بیات **مولف**
 مگذارای کریم و جدم و زکار : می پز اینک و ده جفا کار ناکار :

این بنده کمال خود را بکار کفر تنگ : بهر زبانی که در دستش آید
از تیغ کین برادرش می کشد : بهر شکلی که در غم آن شاه دارد
ماندم از این دیار بیابان و حیر و فرد : بی بار و بارانی که خون و لعل
ای که گاه من احد فرد لم یزل : اندر مراد منی مراد یاد دار
و فرموده من علی ما نزل به فانه بعید الله که آنسان بر این مصاب
برین بزم خفا و در حیا و عین که من مظلوم مولای حضرت باقر فرمودند که از آن
خون قطره ای بر زمین بر نکشت پس فرمود بر در کار این طفل که چگونه
علیک من فضیل از فرزند باقر و صاحب کثر نیت در نظر تو **مولف**
بود صاحب چون امیر المومنین : سرور بوی حسین و زین
حالی بر امانت از باب : باقر الله در کتب ائمه سیاب
باقر الله علی اصغر فضیل : باقر الله در ره جانا فضیل
سیر آن پیغمبر دنیا و دین : شانی از فرزند امیر المومنین
بود اندر باقر و فرزند او : اندر اصغر و پدرش بی شک
استرف معراج از پیغمبران : که عبادت شکا پناه دان
مؤلف کعبه

مؤلف کعبه که در باب الفیض معین بنیاد کرد این طفل علی اصغر است **چهارم**
از اطفال اصغر را بهر آنکه در کتب ائمه است که فرمودند که این طفل
و کینه است بهر آنکه در کتب ائمه است که فرمودند که این طفل
از کثر نیت در حیا و عین که من مظلوم مولای حضرت باقر فرمودند که از آن
از جسد طهر آن مغر علی بن اعرضا ابی عبد الله که من با صفت که رسانید بر تربت
قادر است بر نفی قتلگاه که امید و دهش گوید و چشم قدر بر بوی آنده است
که بر غیر و نواز است باز رخا افتاد و از شک فالت اهر معلوم که بنزد آن نور علی
مراد بر میکش و نیت که قالی آنجا جهان بهر باشد و یک طفل صغیر از اولاد
آنکه فرست که نام او عبد الله بود و بنزد پدر بر کواری رسانید و آنسر در آن آن
طفل را بر بوسید و بوسیدن و ملاطفت آن نام منشاء است آن طفل علی تمام بود و
تکلیف قل آن نام نیز که ناکاه طوون بی رحمت طایفه بی بسد آن صغیر را رسو
از کت آن نام عالی تبار کشید و سر متور او را در بر آن حضرت برید و خیمه شد
حالی آن طفل صغیر را بدست سوال مشاهد فرمود و عالم آنکه فرست که ناکاه طوون
مبارک که خیمه از حلقه آن طفل میکش و ناکاه طوون را کجا بنیاد آن می کشید

فرمود که باین الحیثه انقل عی ای پسر خدیه ایام بزرگوارم سبک است
 خوراجت حفظ عی بزرگوارم بشیر باد که بشیر بدست طفل فرو آمد قطع نمود
 دو کشت و جوان دست طفل بشیر آن دست او کفیه شد و بچ آنال را آن طفل
 مت هد خود فنادی الغلام یا امناه فریاد ماه و بر و این ماه از دور
 بزم مهر طفل او را او را بشیر کرد و بشیر از خیمگاه بر آمد به بر سر دوان
 دواد لناه و اقرقه عیناه کوین بزرگوارم بشیر بدست طفل فرو آمد قطع نمود
 آن مرحوم جانز بر سرینه را غدا بر سپانید و فرمود که باین سخن احب علیما نزل
 بک و احسب فی ذلک الخیر فان الله یخلق بآبائک الصالحین
 ای فرزند برادر من صبر نما بر آنچه تو نازل شده و طاعت نما بدستیکه حق تعالی تو را
 محبت میدارد بآبائک و عیال تو بوی حرمتی که کاملی بر رویه تر که باین طفل
 بی کناه افکند و آنحضرت را شهادت نمود علی بن ابی طالب و فرمود که باین
 بنیاد بر آورد و فرمود که و این اخواه لبیت الموت اعد منی الحیوة
 لبیت السماء اطبقت علی الارض و لبیت الجبال تدککت علی
 السهل بعضی از مضامین این کلام این است **مؤلف**

این

زینب آمد با دو چشم خون نشان : مورثان حال خیمه دیوانگان :
 دورا پیشی حرم کردی بیکون : بشیر کنش خاک را در بر خون :
 گفت بشیر از دور و راهی : کاشی دیوان کنش این حکم بای :
 کاشی رفت از چشم شمع نور : ویرانه کانه کور و نوم خاک کور :
 کاشی چسبید فلک بر کوه خاک : از سنگ بود بونی مساک :
 کاشی کوه درشت لم یک بدی : علو رخسای هم ویران شدی :
 بر این پنج مفید در این دلی گفت و در این دلی آمد و فرمود که اللهم فاصنع
 الحیة ففرقهم ففرا و اجعلهم طرائق قدما و لا ترض الوکاة عنهم
 ابدا فانهم دعونا الیهم و ناتمعه و اعلمنا فقتلونا و فرمود که
 که این را از هر طریقی که بخواهی بفرم در میان ایشان انداز و در اهل ایشان را موافق
 مساز و ولایه امر را از ایشان را فرم که ایشان بر سر علم بر بخودن مار پسند
 پس با عدل و انصاف و با انصاف او در دین **مؤلف** که در اینجا مذکور است
 که هیچ نماز از اشیاء که از حق تعالی بر او نازل شد و از حق تعالی بر او نازل شد
 و صغیر و خمر او را طبع کرد و داع نماید بر آنرا که گفت و بر طفل را نازل شد

حضرت از کبریا این آمد و بفرموده حضرت خورشید را سفر نمود و در جمل الطغی را از آن حفره
 دفع فرمود اینک بفرموده ای دفع علی اصغر را نمود که میگوید بدید خود را خبر کرده
 باشد و الله العالم **ملوک**
 خاندان است و عالم سوختی جامه غم بر عالم دوختی
 ماتم اطفال عالم کبر شد هر کی از جهان داری کبر شد
 نه پدر با چار و در خون کبریت هفت دریا چرخ کبر چون کبریت
 اعدت وقت دعا کستان کشت روغ بار غشی بر کوی کسا
 کوی یارب این کرم فرما قبول این غزا دار تا حتی رسول
 یک امیدم مانده از رت مجید سزیم کای بر کشته شهید
 تا نایم نزد قبرش شور شین روز و شب نام فدایین حسین
 باشد اینم در دل و در دوزان تا فدا این من نایم نیم جان
 بنم اندر مرکب دیدار او جان سپارم از شرف کاشک
 یارب بر شیعیان فرما نصیب وقت ملک دیدن رو در حبیب
 شیعیان کوی حمدی هم بخوان سوره اخلاص هم از رو جان
 انجیر

انجیر از کبریا این آمد و بفرموده حضرت خورشید را سفر نمود و در جمل الطغی را از آن حفره
 دفع فرمود اینک بفرموده ای دفع علی اصغر را نمود که میگوید بدید خود را خبر کرده
 باشد و الله العالم **ملوک**
 خاندان است و عالم سوختی جامه غم بر عالم دوختی
 ماتم اطفال عالم کبر شد هر کی از جهان داری کبر شد
 نه پدر با چار و در خون کبریت هفت دریا چرخ کبر چون کبریت
 اعدت وقت دعا کستان کشت روغ بار غشی بر کوی کسا
 کوی یارب این کرم فرما قبول این غزا دار تا حتی رسول
 یک امیدم مانده از رت مجید سزیم کای بر کشته شهید
 تا نایم نزد قبرش شور شین روز و شب نام فدایین حسین
 باشد اینم در دل و در دوزان تا فدا این من نایم نیم جان
 بنم اندر مرکب دیدار او جان سپارم از شرف کاشک
 یارب بر شیعیان فرما نصیب وقت ملک دیدن رو در حبیب
 شیعیان کوی حمدی هم بخوان سوره اخلاص هم از رو جان
 انجیر

سرافقت چو دست سلاطین عالم ملک و ملک شد اعز و محترم و محمد اسلام حضرت
 محمدی و نورالانوار حضرت علی و شمس مبین و متعالیه و اقدس منزه و ایت متعاقبه
 مشیره الیهیم فی قوله تعالی ما ننسخ من آیه او ننسها فانما ننسخ
 منها او مثلها که بعد از سوال عربی از بزرگ مولای حضرت صادق
 از این آیه حضرت فرمودند که در کتب الف و و او نور خود ختم فرمود که ما ننسخ
 من آیه او ننسها فانما ننسخ منها مثلها بقول ما غبت من
 امام او ننسها مذکرات مخبره من صلبه مثله و مولای
 حضرت فرمودند که از علینا آیه الحمد لله ان محمد یبعث الی
 ولایه علی خصوصاً علی آیه الله الاکبر و اسم الله الاکبر و کلمه
 الانوار علی شمس الخاقین و بید المشرقین و ضیاء المغربین
 سیدنا و مولینا ابا عبد الله الحسین در کتب منقرضه کورست
 از جابر بن یزید نقل شد که فرمودند که ستمی الحسن حسنا لانه باحسان
 الله قامه السموات و الارض باحسان و الحسین اسم
 من اسماء الله تعالی و الحسین تصغیر رطل برکت بیکر یا و خواهر
 علم نفیر

غم نفیر بی غمخوار حضرت خیمه جا بر سر حضرت نهاده و منظر عفت و نعل عذر کرد و بیک
 کبرای جلالت و منظر حیای عالم تکلیف کمال سجده پوشی دوران و از صحرای آباد
 این جهان اعیان حضرت نیز خجسته و انوار علیها **مولف**
 انکه اندر عسر و آسایش بدی : شام و کوفان زار و سر کران بدی
 در معینه های هر روز کار : در هر ای حسرت و لرزان بدی
 از غمش و برادر در فتن : روز و شب افتاد و خزان بدی
 شکرسته و گلب و سینه چاک : نوم که در کوفه کوفان بدی
 موبدین در درختان از جفا : در سری جملی دندان بدی
 کبر و انکه عالم از غمش : انکه در بازار و بیلاک بدی
 زینت بای خوار و زار روز : در غم از این سرستان بدی
 در سه جاد و یالین حسینی : در خواب و مضطرب و کران بدی
 در شب قبل امیر المؤمنین : بیک شکی موعود طوفان بدی
 در شب قبل حسن در اضطراب : با فتن نرزشه و ران بدی
 عصر تا سحر از جور شرودن : مضطرب و خون و هم کران بدی

و چون آن نعلی از شهر کاشان به کعبه علی علیه السلام افتاد و الی عبد مناف رسید
 و آن نعل صغری که آن کشته و خراشیده بود و بر خنجر بر خنجر افتاد و خنجر
 و ابتاه و دالیناه و استیلا به بر آورد و ناله جانکاه از دهان رحمت
 بر اندازد و آن همی پردازد و آنصورت را که آن خوشنیده بود و در صحرا
 در شکامیکه قلم عارفان و زینت عرش برین در عالمین حضرت امام حسین
 شریعت بهار توفیق شیدا و او از غم نواز قتل الحسان بگویی و آن کشته
 ظاهره مدبره رسید و آن وقت بود که جبرئیل این دیوانه وار در میان حرکت
 کرد و در و عزم کارزار کرد برین دیب رسید و بدو فرمود و احمد و صا
 و احسیناه و داف عیناه از دل برادر میکشید و اگر آن رب العالمین
 می بود صبحه میزد که تمام موحرات ملک جمیع مخلوقات این تیره خاکسایانی
 می پوشیدند **محمدا** آنصورت را که بر باد دیده است که بر بالین حسین همان برادر
 بزرگوار آمد و این را سپار نمود و از صبحه جبرئیل فرمود و جانگاه آن پیکر
 آگاه فرمود آن حال را **صغری** است برادر **مولف**
 ای غریبان دیار بسته ای شهیدان حجاز زکر بید

ای همگان بر چرخ دایره ای که بر چرخ دایره ای که بر چرخ دایره ای که
 دیده بخت سید از خواب جویی بشنود که از جبرئیل این
 زار گوید با غم و آنین غرق خون کشته امیر المومنین
 کربلا گوید بعد از آن عالم رخت ارکان هدایت حرم
 سوزان کران لغو کی برین اسکان بار در انجم بر زمین
 از نری سربازاه و فغان برشته چون فرار از مکان
 سیل آید از چشمه تناب عرق دامن دامن از غم آفتاب
 بار دار بطن بر این ناله خاک هر ملک اندر ملک کشته چاک
 چون آن نور دیده گان خلی او از غم انداز جبرئیل را شنیدند و عزم سجدت داشتند
 دیدند که مردم ناله و اما ماه و امیر المومنینا می نمایند و بگویند قتل
 و اهل امام عابد مجاهد له یسجد لهنم قط و گان امشب الناس
 بوسل الله و بدین نام بر آن خون خوار دامن گرفت **مولف**
 سری که بر در کارگاه کوی دار دیگر امیر را خط و صغری او در
 چون نظاره نمودند آن عاقلانه روان ز دیده خود میل بر دهان

و فرید و ابتاه و اعلیناه بر آوردند و فرمودند که گاهی مرا مرکز مینویسند
 و این روز را بخیریدید و گفتند مبارک آن تا جملہ کسوف ایاتی را بر روی زمین
مرتب و قیام که خواهد بود بر این ائمه و حضرت زین العابدین و از خود سید را که در آن
 شریف است و تمام کن تا بعد از آنکه اسما و عیسی داخل حجره طاهره حضرت زین العابدین
 که بعد از آنکه از آن در خواب دید و از دستم که معاویه لعین فرستاده بود
 داخل کوزه آغوش و دو حضرت زین العابدین را در آن آتش شیدایی افروزید
 آنحضرت بلند شد و فرمود که آه که نار سبوار بر سر من جان نماند و فرمود
 از خلق تا نام را پاره پاره کرد و گوشتش را از دیده گان حق بپاشید
 و چنین رفتند و این اسما و عیسی را زدن بر در کشتند و سوار بر آن حجره
 حضرت امیر حسین را نشاندند آن برگزیده حضرت محمود را از صورت حال مطلع
 ساختند و آنطور که عجب نام خود را بر این آن امام نام رسانیدند که آنحضرت
 از در دلی مینالند و خود را بر زمین غلطاندند **مؤلف**
 دیده گان آینه بزم حضور : نور زنی صفوح سینه ای طور :
 آنکه از نور زنی شده آدم صفتی : خدای گشتی نوع گنجی :
 آنکه

آنکه بودی در نهان راز لیلی : گشت ابراهیم از مهرش خلیلی :
 عیسی از جوشن بکارم آسمان : گشت ابراهیم بر برسم مهران :
 زار مینالند همان نور بصر : پاره پاره از کلور بر ز جگر :
 لهرنی نالند با دوز حزن : خون ز ابر دیده بریزد درین :
 ای آن امام شنه لبان با دیده گران بعلی شود و برادر جان دول را بر خود
 کشید و آغاز سرگرم فرمودند و حضرت امام حسین فرمود که با حسین آنچه چند
 بزرگوار و پند عالی مقدارم در باره شهادت من فرمود بودند واقع شد و عیسی
 دانم که بعد از من واقع شد و شهادت تو نیز واقع خواهد شد یا عیسی یا حسین اینک چند
 و پند درم ز در خود دیدم که مرا الوید خلاصی از من دنیا در فرود آتش کیم
 مهملانی از میدان در طلی سدره المستور و شجره طوبی دادند و بخت شکام از خود
 غم انجام سپار شدند و از این کوزه آتش شیدم از خلق تا نام بریده شد
 حضرت امام حسین را نقد آتش میدان از آن آتش و حضرت امام حسین را کوزه را
 از دست آنحضرت گرفته بر زمین افکند و شکام صبیح که از آن آتش سید زین
 شمع شمع میسوزد و سبب است در آنحضرت شد و در اخطار از دست پیر

افتاب فی بر آن سرور عارفی شد طشتی در برابر آن گزیند زاده بر اینست خاتون امین
 یقین علیه الدم و منجج بکند قطعه قطعه من الستم خون
 در آن طشت و از شدت ستم جگر آن لام ام پاره پاره در آن طشت میرفت از بعضی از
 کتب معتبره و معتبر پاره جگر مذکور است که در آن طشت میرفت یکصد و هشتاد و پاره نیز گفته
 بی آن گزیند که پاره فرموده لقتل سقیم مراد اما سقیمه مثل هند
 المرقه لقتل قطعت قطعه قطعه من کبدی فجعلت اقلها بعد
 معنی تحقیق که مرا گزیند زهر ستم خور اینند لکن مثل این دفعه واقع شده بود تحقیق قطع
 نموده و پاره پاره که حکم را جوی که بمن بخواه گزیند که در کتب پاره جگر را این رود

دان را بگوید مولف

ریخت تا بر طشت خواجگار عیشی برید از جگر آن از لعل
 طشت کردن شد از آن لبر زون شد جبین چرخ زان خیم لاکون
 سوخت زان غم جهان این مینا تاب ماه باریک آفتاب
 هر جگر را بودی بنم کباب در نور سینه هر شیخ و شهاب
 از هر نایار و چشم سبیل خون چشم اندر سینه دل در روی خون

سجده

موج طوفان دل است از مردک کرده دامن لاکون دل برنگ
 در زربان احوال آن سرور و زان جمال حریف قاتل اخلاص و دوست
 بسیار در وفا طم و خمر کشید لشکر را بهر شهیدان و بخت و شکر و شکر
 بنوید اینک حکم او در ریاضی جهان خواهد بود بخار کشید از روح و روح العالمین

الفدا بفرموده مولف

زین لربیدگان لام در سینه روز عاشور البدر محنت فرین
 خواست از زینتی ستم بسیار جسمه زخمت برادر را سپار
 بادل بر حشر و درد و محن کرد بر اندام وی کسم کفن
 جگر را از پاره دل ساز کرد و خرقه قاسم هم همراه کرد
 کرد بر عهد برادر پس وفا آن خلیل اندر منای کر عبد
 طلی شدی یک چرخ ز کینه زد سنگ مهر و ماه را بر سینه زد
 بر جهانی روز روشن کرد تار بست از خنجر دقت قاتل کار
 از غمی خون ناز دل کرده چکید تلمش شد از غم قاسم خجید
 کرد اندر روز مگاه بر ملال جسم قاسم از کینه پاید

و تضرعنا العشية لعلنا نصلي ليلنا الليلة ونستغفر
 فهو يعلم انما الصلوة له وتلاف كتابه وكثرة الدعاء والاستغفار
 ای برادر ارستوئی این نزاراضی کن که محارب بر البغوا اندازند که از این مشغول دعا
 و استغفار بشویم که خداوند عظیمی میداند که من دوست دارم نماز و تلاوت کلام حق
 و همست میدارم دعا و استغفار را ای خورشید جان کن که گفتار و برینستان
 خودخواه را بزم دهر از فرمود بخویم که از این کشتادت از خروش بر آید **مجلس** این مجلس
 از خروش کن که بر سرید محارب بر البغوا انداخت و لیلته العاشوراء باین مجلس است

ملفوظ

شدر در آن شب فغان و کوشش
 مثل اسد بود در مخرج یار
 که بدی فکر زن و خواهران
 که بفکر نوجوانان می فتاد
 که از قید تعلقی در خروش
 که بفکر کوفه و شام خراب
 در دعا سلطان مظلومان حسین
 بنیان دوازده باب در دکار
 گاه در کسر خزان لا محکان
 بطر رحمتی که بر سر کبریا
 گاه در بزم دنی رفتن زود
 گاه از فیض شهادت میاب

گاه

گاه در فکر اسیران حزین
 که بفکر دوری ارضی حجاز
 که قیام دگر رکوع دگر سجود
 که در استغفار و کاه در دعا
 هر که را میلی است بر بزم طوط
 غیر جان دادن در این ره گام
 تا رطبتی علقه بقلم
 در محبت آنچه اقل فری شد
 فانی شد میزان مشق عارفان
 هر که آید کو بیاد در مصاب
 خاتم ثمن بر کعبه زین کعبه
 عمر کوته نضر سلطان دین
 اندک ناکفته بسی در حساب
 کن جام دیده کن بریز خون
 که از استی دور جانان قرین
 گاه غرق بحر عشق بی حجاز
 بود اندر راز بارت درود
 عاشقا زار شد دلیل در ره
 همچون باید کند سیر سلوک
 وصل ای پنهان ره حاتم نیت
 کی بزم طور سینا با نهی
 ترک عزیزان و مصلحتی شد
 این بجزوه الصلای هر دو
 شد زوال درویشی آمد آفتاب
 شکر نیت از مجلس دیگر بگو
 که بگوئی تا بر روز و پسین
 که کنی نه حرج در بر کتاب
 از غم آن غمزه در بای خون

لعن الله دلائع ابي بويه لعن الله عبد الله بن موالیه لعن الله
 غنما ضلت عن الساعي خلا لعن کینه فرزند را که عاق والدین لهم باشد
 تا سه مرتبه خلا لعن کینه بنده و غلام را که از مولای خود فرار نماید و خلا لعن کینه
 کو خند را که از راه دشمنان خود بر گرداند و از منبر فرود آید بعد از او مامور
 و فرود از منبر خلا لعن کینه بنده و غلام را که از مولای خود فرار نماید و خلا لعن کینه
 و این بنده را که از این حدیث را خبر دهد که مراد چیست فرمود که جواب نزد
 امیر المومنین است پس امیر المومنین فرمود که بابر محل خلا لعن کینه دروغی که
 بعمل آورده و از فضل ملک الیمنی فاحشه با قصهها الحاصل است
 ضما شمل یلگای من فرمود که با علی عرض کردم که نیکو بگوئی آن فرمود که
 و تو بدو را در این امر متابع باشم خلا لعن کینه کسی که عاق از دور با باند کوفه
 کفر آید و فرمود که انادانت مولینا هله الامه من و تو مولی و آهای
 این امر متابع باشم خلا لعن کینه کسی که از راه دشمنان کوفه آید و فرمود که
 انادانت داعی هله الامه من و تو را دشمنان این امر متابع باشم خلا
 لعن کینه کسی که از راه کراه شود و بر گرداند کوفه آید پس امیر المومنین

فرمودند

فرمودند که شنیدم از دو نفر که این آیه گفتند از کوه خدا را بر سریدم که این نفر
 که بودند که من آیه گفتند فرمود که بابر محل بودند و در عالم العلوم بودیت
 که کوه خدا را بابر المومنین فرمودند که برون رود و در میان خلا لعن کینه
 الا من ظلم اجرا اجمعه فعليه لعنة الله الا من تولى غیر موالیه
 فعليه لعنة الله الا من سبب بویه فعليه لعنة الله فعليه لعنة
 اکاه بشید که یکم ظلم کند بابر را در نزد اجرت او پس بر او بد لعن خدا اکاه بشید
 که یکم غیر موالی را در اجرت او پس بر او بد لعن خدا اکاه بشید که یکم غیر موالی
 و بعد از آن پس بر او بد لعن خدا پس بعد از او مامور عربی خلا از حضرت
 امیر المومنین است سوال نموده که آن فرمود در تفسیری دارد یا نه حضرت فرمودند که خدا
 رسول و دانای تر از منی عمر لعن با جمعی از اصحابی که متوجه کوفه شدند
 سوال نمود که بابر محل آن تفسیر این ندای امیر المومنین چیست بفرمودند که
 که علی فرمودم و در آنکه که الا من ظلم اجرا اجمعه فعليه لعنة الله
 آن تفسیر نموده که قل لا استلکم علیه اجور الا المودة فی القربی
 ای محمد که من از شما نزد در تبلیغ مسالمت نمی آید و در هم که اینک فرمود

واجر من حسن انقرب من دوزخ حسن ودر بر این است که کسی که
 مراد از نکند بر او بد و لعنت خدا **و** امر فرمودم که ندانم که من توالی عید
 موالیه فعلیه لعنة الله حقن میفرماید که التبی اولی بالمؤمنین
 من انفسهم کول خدا اول است بخوبی از نفسی این و من کنست
 فعلی و کلاه و کسی را که من مولا می بود پس علی مولا ایست من توالی غیر علی
 فعلیه لعنة الله کسی که میگوید علی را دوست دارد بر او بد و لعنت خدا **و** امر فرمودم
 که ندانم که من سب ابویه فعلیه لعنة الله وانا شهید الله و شهید
 اخ و علی ابوا المؤمنین و من کواه میگوید خداوند او کواه میگوید شما را بد و لعنت
 من و علی پدر را در مؤمنین میگوید کسی که علی را از مادر نکند پس بر او بد و لعنت خدا
 پس عمر لعین بر آمد و گوشت را با حجامت کرد و گوشت را کید کرد و گوشت را در غده زخم از بر او گذاشت
 ای مؤمنان! فرمودم و غیر آن تا کید امر و زشتی در جواب آنها **مؤلف گوید**
 که از این حدیث ظاهر شد که مزد اجرت تبلیغ رسالت بزرگتر از قرب است که اگر
 این حدیث صحیح می باشد و محبت حسین را رفتنی است و علقه خوان این است که هر که را
 که اکثر حق داشت بدو کثرت با کثرت او است پس بدو محبت مجرب تر است

لازم است

لازم است **مؤلف گوید**
 حج دانی بر غیرم جز دست چسبست که بر آن منظر دیدم است
 هست در اخبار ائمه راز منجلی در زردار بسیار
 مزد اجرا حمیدی باشد حسین حبیبی بر جمل در شرفی این
 از زاری که نزد آن شهید بود مجبور القدر اندر نوید
 باید آن مجبور نباشد شیعیان دوست تر باشد برادران
 آنکه مجبور القدر باشد بود کوعیت در آن فلک که ماه بود
 شهادت از اهل حج دختران کی بدو را مونس و آرام جان
 آنکه بر شد ایچا نشانی کور نشانی بدو کیست مردم داغ حسین
 شهادتین را بواز جان هست از بنات آنهمه جان مجبور تر
 زان سبب را جدا از جان نکرد در جفا زان کج را نهان نکرد
 داشت بدی را سفر پس از نه تا که آوردنی بار حق کر بلا
 بود بدوی در مقام التفات در کسری نقش حیران و ات
 از تکه های آن جهان با پدر بعضی ام النبی جهان

با بلاء آن که بر آن مر رسید : کر بعد شام تا نزد یزید :
 بر ضمیرم چون غلغلان در استکان : اتم آید سینه را آتش فشک :
 از ده دیده اشک آید زار زار : هجر در حیران کل لاله زار :
 مستغفار از اخبار غم آن در روایت عجبی جراحات و لعل کاران است که بر علیا حجاب :
 سبک خواران رضوان الله علیها در واقعات کربلا و حکایات واقعه بعد از شهادت در :
 آن زخمی می نیست او امور است واقعه در شام غم بگام در هشت موضع بگذرد و در شوار :
 گذشت **معنی** آن که گذشت یکبار چون چنان گذشت : **اول** از مرآت بنامیکه در کربلا :
 معنی بر آن قصیده و شوار گذشت لیل العاشر بود در استماع و عطف سینه اش به آتش شوق :
 شدن بقیه لشکر از اطراف آن حضرت و کیفیت آن واقعه بدین نوع است بر روایت معلوم :
 العلوم از مسعودی در کتاب مروج الذهب که در لیل العاشر مقدس لشکر آن حضرت در آن سفر :
 سوار و از اهل بیت اوصی بودند و بقدر حد نفر پیاده از آنکه نوز العیانی نقل شده :
 از سبک خواران و خضر سینه را شد آنکه شش تنهائی بود در میان خیمه ششم :
 که از پشت خیمه صدام بر کشیدند از ترس آنکه مبادا سیر زنه و خواهران مطلع :
 شوند حاجت خیمه بر آن آدم و دلم که او هر خیمه را دور در راه پابرهنه بخون :

کردم

میزدیم مراقبه دم در می خوانیم چون برون رفتیم بدر ز کوار شسته و اهل بانی در :
 دور او میباشند بی کشیدیم که بدرم باین میفرمود که شما آمدید باین بخت آنکه :
 چنان میدادند که کن بود حجت بر مردم که باین بیعت کرده اند بدل و زبان حال :
 مرید که شیطان بر این غافل شده و خدا را فراموش کرده اند و الا که لایق :
 هم مقصد سوی قتل و قتل من نجاهل باین یدتی و سبحی حرمی بعد :
 سلب هم حال بداند که ایشان را مقصود نیست مرگش من و یاوران می و دیگران :
 زمان من و عمارت کون این دین من و زمره که شما ندانید یا بداند شرم کنید مگر :
 و خدعه در نزد اهل بیت حرام است پس هر که کاره باشد در برابر ما بر کرد در این :
 شب بر آنکه شب پرده است و کی می نیست و کی که رایز کند بجان کوه با خواهد بود :
 در درجات عالیه چنان که حال آن حضرت است **مؤلف** :
 خدعه اندر ظاهر است حرام : آن بداند که کرده خواهم عام :
 می شوم فردا از تیغ کین شهید : خواهران و دختران نام امید :
 بعد عزت بر سر می خواهد زار : فخر کرانه و دعویان سوار :
 که بگویم گاه بر شام خراب : غم که خواب را از چشم بر آب :

قصه ایشان بنیاد در بیان : شرب و این مجلسی ای ویران :
 هر که را میل شوک است بر سر است : مان رسیده وقت جد بود است :
 هر که جان در راه دارد از این : کرد اندر خلد با بهشتین :
 هر که بود با سعادت حقیر : گوید و این شوق از این سر زین :
 جود اگر هر چه در تکلیف نیست : کر تو میز او بر خواهر بایت :
 و تحقیق که جد بر کردارم خردا که ولدی الحسین یقتل بطق که با غیر ما
 و حید اعطشنا فان نصره فقد نصره خشد و نصره الله القاضی فی ندم حین
 در جابان که ملک است خواهد شد غریب و شکسته بی سکه او را بر کند تحقیق که ما را
 کم است و فرزندی نام منتظر را بر کرد و اگر کسی برانی ما را بر کند در حق ما
 بود و بر کسی که خواتون میگوید که والله ما اقمه کلامه لا و تفرق القوم
 من نحو عشره و عشرت بخدا که هنوز کلام تمام نشده بود که هر از سو فایان
 که بطبع نیایان بیدار که هر از سو فایان که بطبع نیایان بیدار که هر از سو فایان
 منسک شده و ستم شده ده و بر سر است و این با شوق شده و گمانی که آن
 اعم غریب است ابتلا که اندکی که از بهشت از زاده و در شهادت بودند **لوقم**

آن منافق

آن منافق پیرنه کان برت پرست : که از صبا غفلت کرد دست :
 از غار و کوه بر و برافتند : بر او نفسی خود بشتافتند :
 هیچیک ناکرده بگرم باز است : رو بهای من بچرخ و پست :
 کافران من جد آمد بیان : چشم اغفلت غای امتحان :
 ماند بهشت و دوتی که نور بود : اصل کان از بهشتی کرده بود :
 بنده دارد جان شاد و جا پیر : دیده اندر برده نور و نور :
 از سر بر می شنوای اهل دل : کی شعاع از شمس که در من فصل :
 نور حق از حق نمیکرد جدا : کعبه بشتند با حجاز و کربلا :
 و میگفت خواتون میگوید که پدر بر کردارم را دیدم که مبارک بزرگوار
بجلا در کمال حزن و اندوه بودیم این را دیدم که بر کعبه که شاد و خور
 حفظ خود در و با کسان کرده فکر که اللهم اقمه خلد لونا فاخذلهم خلد و زان
 ما علیه کردند و توان نزد اندر و در این راستی کنی و در زین میگویند که این
 فرارده و فقر را بر این سلطان در از شمس حیدرانی زبانی بخیر و ان سکنه
 خواتون میگوید که بر شمس خیر و اسکان دیدیم میگویند که علم اعم کلش هم را دید که خوش و خوار

فقیر را از برای نعل کرم لسان حال بکینه خواند **مولف**

عمر جان رفته در آن حسین : سبکم زان چکد با شور شین
این کرده بچمای عرصه تنگ : بدتر از کفایتا روز رنگ
دست از یاری ما برداشته : کعبه را دار القصر انکاشته
بار من تنها و سر افکنده پیش : دیده ام زان کنگبار سینه پیش
چون خالم چون کمر زار زار : باب تنها غریب و خوار زار
چون عمر ام این فقره آشنیده ناله و اجدها و اعلیاء و احسناء
واقلة ناصرا بر آورد و میگفت که نمیدانم چگونه از دست این دشمنان خلاصی
خواهم شد گاهی این را می بیند که بعضی برادر ما را هلاک کنند زان آه
از کرم او جمع شدند و شروع بگریه و زاری نمودند و از کرم زان بگویند ان کلام
الذی جان رسید انقدرت بخواست با بر دامن زان و شک بران بود خرم
زنان آمد و فرمود که این صلا بکری چیست عم ام منی آمد و عرضی که که از برادر
ما را بجا نین بر کرد ان انقدرت فرمود که چگونه زان باین کسرت دشمنان گفت
اجل ذکر هم محل جلدك و ابيلك و جلدك و اخيلك و جلدك و قدر

جده پدر و مادر و برادر و خواهر را باین کشته تو را نمی شناسند **مولف**

یادشان آور که ای قوم لعین : جده من باشد رسول پاک دین
انکه قرآنی لسان معراج جایی : بر تاجی کاینات و در بهانی
بار من جده را میر المومنین : سرخی اسرار و رز المومنین
مادر من نور زمین هست زان : روشن از دراز شری لاله کان
جده ام ز فوج رسول پاک دین : بر تاجی خلقی نام المومنین
از چهره که دید بر من راه تنگ : ره دهیدم و دهم کسی فرنگ
در گذشتم از عراق و از بجاز : چیرت یک عذر بر که آیند باز

حضرت زکریا که ذکر هم فلم یذکر و او و عظمه فلم یثقلوا و البسمعوا
قولی کفر باین کوهی نکردند و عظمه کوم پذیرفته و کوهی سخن من ندادند
این جز کائنات من جز در نظر ندارند و لا بدان تو دخی علی الثری
جد بلا آه جاره نیست که اینک مراد خاک افتاده بر پند و لکن شمارا
و جنت میکنم مقهور و صبر داین را جده خداده است و خلقت نمود و عده او
و شمار کسی بسیارم که هر گاه او برده کسی بپذیرد که بکیر از تو نماند و بشید **دوم**

از مزین بنامه که در کتابی بر سینه خواندن دوازده نشانه در سوره اعراف
بود کیفیت آن بر اینست شیخ مفید علیه السلام است که از جابر بن عبد الله
میگفت که چشم علی بن ابی طالب را کشیدند و جابر بن عبد الله را اهل خیمه رسول
از بکری دیده گان جابر از کوه مالوی آهنگاری چهار روز **مؤلف**
شد چرا که از جفا و کین قتل **دیده چشم خیمه فرات رسول**
سبیلان بارید آهسته از راه **بر فلک یافت با فروداد**
داخل خیمه شد آن دل خوشتر **دیده گان بر جرح کوه دوشتر**
مات و حیران زین مصیبت خیمه کنم **جگر آدم بیکر و دمه من کنم**
علیه جابر سینه خواندن خیمه حال را از آنکه فلک امارت می آید و عوالم
که با ایه عالی ادالت منع نفیست و تدبیر فلک ابعاد علی اعراف
بزرگو را تو را چه رسیده است که نزد یک است که روح مختل است جسد مرآت است بر آواز
کنند چشمها به طرف میگرد برادر با جفا و دل بر بر علی اگر کائنات **مؤلف**
کوهر روح تنی و آرام جان **روح بکری خیمه دیده گان**
کو شیره صاب صبح یار **اشبه احمد ز خلق روزگار**

کوهر

کوهر آن مهر کردن وفا **اسمان عصمت بدر حیا**
کوهر علی اکرم آن سرورم **از هر دو یکدم نمی آید برم**
حضرت فزونی که قتل علی نور دیده علی اکرم را این کرده شقاوت اثر
بدر چشم شهید است سینه اندازد و او را کشیدند و جسد او را پاره پاره کردند چشم میکنند
خواندن این کنی را شنید فرزند و آگاه دوام حقیقه قلبه بر آورد و خیمه
که از خیمه بیرون آید جابر سینه شهید را از عقاب روانه شد و فرمود که با سینه
اتقی الله و استعمل الصبر الیکینه از خدا بترس در محراب روزگار که طاعت
صبر را سینه خواندن کن که با ابناء کیف نصیب قتل خواهد شد و اوج
ای پدر جگر که هر یکد خواهر که برادرش را کشیدند و پدرش را کشیدند و پسرش را کشیدند
و جمعیست متفرق ساخته باشند و پسرش را برادرش را کشیدند و پسرش را کشیدند **مؤلف**
صبر است علاج این مصیبت **اتا جگر کی است طاقت**
سوم از مزین بنامه که در کتابی بر سینه خواندن دوازده نشانه در سوره اعراف
حضرت سید شهید را بود و کیفیت آن بر اینست صاحب مستحق و عجزه بدین نوع است
که بعد از شهید انطفا علی که حضرت را بعد از شهادت بر زمین را سفر نمود و دفن کرد

انفرج استی جری بر خور است بر بار کمال خدا کما ارشد و بدو خبر کمال خدا کرد که
یا سکنه یا ام کلثوم یا زینب علیکم منی السلام و دختران نورس
 و اینگونه هر آن یکی ای بنیان بی یاور بی پرست و این چنین بی غمخوار ای بنیان
 بی مولای ای طفل بی معین ای عزیز بی یار بلا و ای سیران رنج و غم ای بنیان
 بی پرستار شما رسید و این که بی مددگار شما در آمد این که بی رفیق من رسید
 و این که بی پرستار من در آمد زمان و دختران چون این کلمات تشفی از آن
 رسید مظهر آن شنیدند از غمها بیرون رفتند و بدو شمع قدسی بر دانه وار
 کردند و ندیدند سکنه کما توان که دختران نورس بود و عاریت بی یار و خیر امر القیامه انفرج
 تعلق لبها بخود و در هر کسی بود دختر این که در باره ایشان فرمود لعنک افنی
لا خیر لک و لا تنکون بها سکنه و لا تبارکین تو که می بیدار هست میبارم
خانه را که در خانه بیکدم در بار بوده باشند اجتهاد و ابد لجل عالمی و
لیس لعنتی عند عتاب ایشان را دست میبارم من سهاکت که عمر
مال خوار اصف و این میگویم و کسی را غیر رسد که مرا عتابی نماید در تفرص مجله
 سکنه بخوان با دیده گریان و سینه بران و آتش افشان بخودت بپرورد

اندر

انفرج خورشید ام حسن انفرج زده البیاد است میباشند و در این سینه مبارک سپید
 و این که از دیده ای که نموده آن ملاحت یک یک بر میزد و سیطول بعدی
یا سکنه فاعلی منک البکاء اذ الحامد هانی زود باشد که زمان
کیر برسد و طول خواهد تا بیکدم تو بعد از آن که من این چنین تو بروم لا تحرق قلبی
بد معن حسره ما دام منی الیوم فی جفایت ای سکنه کیر بر من مدول
موزان از شک دیده بخونه روح در بدن من است فاذا اقلت فانت اولی
بالذی عاتقته یا خیرة النسا ان چون من گشته شوم تو که فرزند ز پرور منی
اولی میباشی در این من مولف از آن حال سکنه خواران در خواران امام
 و جان زور و عیان میسایر خواران و زمان نموده می نماید که **مؤلف**
 نمیدانم از معنای هر چه است بایم را : دل ازین دیده ازین شکستن استی از :
 مرا بیکدم از عتاب ازین غم من : شکستن ازین جبین ازین فدا ازین زین :
 بیا این طریقه که باین هم این شکستن : گفتن ازین سینه ازین کبریا غریب از :
 ربابی ما که میگویم با و هدم من شو : غم ازین درازن ما که اندک ازین :
 زمان بخوان ای سکنه بیکدم بیکدم : رخ ازین زین ازین سینه و در این :

مکن پاک از رخ بیا و دیگر بس که کون را **ج** کز این رخ زین نام که کشانی زین
 و **ج** ای انصاف خود سپرد بر کوه عرفی که که ای پدر جان تن بکون داده
ج در آخر بر کشیده سخن فرمود که ای نور دیده چگونه بر کنه هر کس که یاری
 و معنی ندارد بکنیم عرفی که که ای پدر جان لبی را بجرم چند بخور بر کوهان حضرت فرمود که
 ایها که مرا باکی خود میکند از غم خود را در مملکت غم انداختم زان همه اینک سلامتی ترا
 کشیدند و او را که برده خودی نام بر آوردند از حضرت این نزد آمدن فرستاد و او را که فرمود
مرتب چهارم از مرآت ثانی که انصاف بر سر بسیار شود که شدت و دایم هم از حضرت
 و کیفیت آن جمله این است بعد از آنکه از حضرت میمنت شکرت را میسر و معیشت را اغلب
 و قله کجای زرد و شمشیر آید و غیره آتش را نکرده با کار را مانند بر که خزان
 از روز و شبان بر خاک ملک میریزد تا اینکه چهار صد عوار و دیاره را بخت فرستاد
 و بزم بر این حکم فرمود مانند شیر که در حکم را و باه افتد از حکم از حضرت که فرمود
 مانند مور و مرغ دیگر نشسته بر مقام خود میزند و میفرود که لا حول و لا قوه
 الا بالله العلی العظیم **ج** ای آنکه از حضرت بجزیرت غریب و عیال و طفل
 خود آعدا و از کریم بکنیم خود را و آنکه از حضرت غمنا و خوشی را کشیدند و اطلبه و با و
 فرمود

فرمود که ای نور دیده هر در بلاد و محاسن نما و مرا کشیدند آواز کریم تو بزمی
 که بر تن بعد از این از بر تو بسیار است **مؤلف گوید** که تا به نظر نظر آن کشید
 انی و جان آن بوده که از نور دیده هنوز غارت ندیده و هنوز راقی جمال نشین
 بر سر سبوی از شهر کوفان در کوه چهار و باز که دیدن در مجلسی آن زیاده افتاد
 و عفت عیب پند زید را کشیدند و از آنجا که غم آنجا در رخسار به سفید و بزمی کون
 و مجلس عام بر زید لعین مجرم و زان استین نمودن در آنکال شایسته است کفر مال به
 کین ز خویشان و در آن انی سر سپرد را در طشت زرب و زینکاف و با جو خیزران
 بر سر و دندان او کشا نمودن و در رخسار چشم جان سپردن را ندیده در آن کشاید
 کرمانه شو که هر یک بر طوفان زان است از بلیا و ساعی کمن مهان ام و اینک
 روانم دار البقا بدو داه و خونا به جگر که از این تنور سینه بر این بر او در دل خفا کشید
ج ای انصاف بر با سبب زان تنی داده روانه میدان شد و بجا زان
ج اقدام فرمود **مرتب پنجم** از مرآت ثانی که انصاف بر سر و کفر بود که انصاف و خفا به چای
 و را که از حضرت دید و کیفیت آن بر و است خستین است که خیم از حضرت که
 نام بود و بدو این معروف جهان قبله عالمی را کشید و چون خواهرش ملا خطبه

بر آن کافران لعین و بدست پستان بر این حمل نمود و چهل نفر را هلاک کرد و میان قتل
 آمد و یکی از کشتگان را قدم بر میداشت تا اینکه بر سر پله از انحراف رسید و خود را
 بخون انحراف زد و بگفت که انحراف را بر سر پله و فریاد میکرد و میگفت مانند زن فرزند
 مرده و بزوغ نماید که هم حاضران تعجب نمودند پس آن زن بستره الظلمة الظلمة
 گوید رو بکنیم و محرم نهاده او را بکشیم او محرم را را احاطه نمود و **مولف**
 سبیل گشتی قتل کرد و ری نمود : **فالمی ان دشت پر غوغا نمود** :
 دو داهش رفت تا نه آسمان : **دولام فکند در کربستان** :
 از صیقل آن فریاد فرغ خبر : **کش و زاز در دغم کف خبر** :
 شد فریاد لاله کان پر شور شین : **آمد از هر سو فغان حسین** :
 بارگاه قدس شد پر از ملال : **در میان غم گند و نطق لال** :
 انقدر گویم که احمد خون را بست : **بار خجی چون دجله چون کربست** :
 جمله ارکان تو حیدر احسد : **در زلال گشته لیکن لا تعذر** :
 چون زینب خاتون آواز فغان را شنید در دیکه خاتون نمود و گوی که آواز
 برادرم آمد بر سر خیز و برو به پی شاید که آبی آورده باشد پس انغمس محراب بر اندازد

دازد و خیم

دازد و خیم بر آن رفت و نظرش بر فغان افتاد و دید که آن اربک را که خانه فرزندش آن
 لام چنان خالی است پس بجز از کسید و فریاد و فغان حسین بر آورد و این باب است و نمود

العرب

ما ان الفجار و ما الجور و الکرم : **وانعبر الا و فوالا فاق و الحرم** :
 و انظر الله ابواب السماء فلا : **توفی لکم دعوتی فحی الی القلم** :
 یا اخ قحی انظر و هذا الجوادات : **یخبر ان بن خیر الخلق عن عمر** :
 ما ان الحسین فی المعنی مصرعه : **فصار علیها اشیاء الامة القلم** :
 یا ممل من ثلث ایا ممل من عوض : **ان الله و حب من الکفار ینقسم** :
 یا امة السور لا مسقا لبعکوا : **یا امة عجبت من فعلها الامم** :
 و بعضی از مضمون این ابیات این است :
 مهر کون امامت گشته شد : **آسمان بود در حرکت گشته شد** :
 بسته شد در دایه بخشش از فک : **نظر کرد از سنان بر سکه** :
 فاطمه ای خواهر دل سوخته : **ای بر بر رخ عزرا در خسته** :
 مان بدان فرزند خیر المصلی : **گشته شد با هم حسین با زنی** :

روز عالم رفت و شد ظلمت سرا در عزای پادشاه کربلا
 و چه بودی هر که میکردی قریب او خدا را بهر فرزند رسول
 ای خداوند سر بر لایق انتقام منع رحمت کن از این قوم ظالم
 از فضل افرات نام و سنگ بدتر از کفایت تار و فرنگ
 در تعجب است بسط پیغمبر مکتب چه کافر مدعی در هر مکتب
 چون زین خاتون آن شاعر غم بخار از کینه خاتون کشید
بجای غلام و اقیلا و واغریا و ابدا سفراء و اهل کربلا و
 و اضعفاء بگویش رسید غم و احسیناه از دل بر کشید زان ارجمه پیر
 رنجید و همی جامه را چاک زد و طایفه بر خنجر و شمشیر نمودند و غلام و احمد
 و اعلیاه و فاطماه و احسیناه و احسیناه بر آوردند و فریاد و آه
 و اغریباه و اقله ناهراه بر کشیدند و میگفتند که ایوم مات محمد المصطفی
 ایوم مات علی المرتضی ایوم مات فاطمه الزهراء ایوم مات جعفر الطیار
 از آن بیک با ستم بلند شد که ملک ملکوت اعلی را بفرستد در روز **مؤلفه**
 پس چنان شیرین و خفاک برخواست غلام واه بیکان برخواست
 کاشان

کاشان و ملک ملکوت بشون از جهل گریان برخواست
 پریشان نه سحاب از غوغا آه و فریاد عریان برخواست
 بخت آل بنی کنواست افتاد طالع بیت پرستیان برخواست
مؤلفه از مرآت عالم که بر کینه خاتون و شوار کزشت هر دو عاج جمید برادر
 در فلک اسرار شهیدان بود کیفیت انقیاد عالم بر دایره سیدان طایفه
 منتحش این است که بعد از شهادت کربلا در کینه آن حسد مظهر از رخ
 و خون بی غسل و بی کفن با عیار سیاه کربلا بی محلی را بن ابدان طاهره و حسد
 متعصبان است که در سرهای شهیدان بر روی نمره جولان میکردند و این طایفه
 آن کبریا در غم را وارد قلمگاه کردند و هیچ کینه خاتون بدن مظهر شهیدان را
 بی کرب و بیان خاک و خرم غم نشسته دید و دان و دان آمد و خوار بر روی آن بدن شریف
 انداخت و آنقدر لرزید که غم کوه کینه خاتون میگوید که در عالم نشو و نشیندم که پدر
 بزرگوار را میگوید که شیعته ما ان شریتم ما عذب فاذا کرمی او سمعتم
 بغریب او شهید فاند جوف الیسمین هرگاه آید نگار بر کشید زان
 کینه هرگاه غریب شهید را بر بلند بر سر شهیدان نهد بر زهر کینه و آنا

السبط الذي من غير حرم قلوب و مجرد الخيل اجد عداستحق
 اخر من فرزند سنج شایسته که بر مردم کنه مرگشند و بعد از رفتن بدنه مرا با یال
 ستموران کوهن لیت که فی بوم عاشوراء جمیعاً شظرف کف استحق
 لطفی فاجوان بر سحری کاشی در آن روز کار خاف و بیدار میزدید که چگونه
 استغاثه میکنم و شربت آبی از بر اطفال مبطور ایشان ترخ نمیکند و او بی آب
 نمیدهند و سقون سهم نیمی عوض الماء المعنی یا الزور و مصاب
 همدارگان الحون و در عوضی که بر سقون طفل من زندار و او را از مصیبت
 که ارکان هدایت امنند و کوه بلام قلب جو حوا قلب سمل الثقلین
 فالغوم ما استطعت شبعی فی کل جایی و ابر بر اینک و ده که قدر بر این
 مجروح کوهن بی لغت کینید این را هر چه توانید در هم اوقات حتم هوای انعم
 بر روز و سر مندمی چاکتر از اعرای دین و بر سر نشان بد این طفل محوم
 از روز حسد بر بزرگوار کشیدند **موقوف**
 عجب بدست در دج و ابران : شدن از با و در و در کوفان :
 ایرتی و یمنی و غریبی : زوصلی و بایران بی نصیبی :

مرتب از این تا نیک بر انصاف و شوا که در جملین برید یعنی بود کفایت آن
 بر دایره جلالی علی بن کسین : این است که میفرماید که در دفتر کار خیز و بریدید
 مار بر لسان مانند کوهن در بسته بودند و اگر یکی از ده سستی میکرد در راه رفتن او را
 میزدند چون بر ابر برید یعنی رسیدیم پیشی رفت و کفایت یازید یا اگر بخیر خدا محمد
 مصطفی عمار بدین حال بر بلند چه خواهد کرد **موقوف**
 انکه اندر ششم غنم خنبار بود : آه زار شکی بر آتشبار بود :
 در بلا یا دین چشم غنم خنبار : در عیار جراد و صبار بود :
 بود بر کوه و علیل دنا توان : بر ابران یازد غنم خنبار بود :
 در فرای مجلس شوم برید : در مقام و غطر در کفشار بود :
 گفت با آن بت پرست کفری : این جز از احمد مشار بود :
 چن چه کردی ای یک بنام و ننگ : انچه جایزنی بهر کفار بود :
 بی آنکس که است گفت ای که از گردنها و کتفهای بریدند و مرد و کوهن
 نظر آن لعین بر ابران الی محمد عاقه و اسم بیک بر رسید و کفشار همدام کفشار
 الکبری و همدام کفشار الصغری و همدام صقیة و همدام رقیة نبات

امیر المؤمنین و همد سکنه و همد فاطمه بنتا الحسین
در انچه بیکه خواند در روز چهارشنبه بخواند غناک و رزق و شکر
و بر خدای غم نگیرد و آن لعین پرسید که من همد کفتم همد سکنه
بنت الحسین کفتم که این بیکه در خرمین است حال **مؤلف**
اینکه بر رانوی خود بنهاده سر : زابر دیده بر داز خون جگر :
اینکه از وی گرفته است آرام و تاب : در نور سینه دارد دل کباب :
آه آتشناکی عالم سوخته : در بر خواجه غم و خسته :
این بیکه هست باب شورین : در سلطان مظلوم و حسین :
انکه اندر کر بلا سلطان دین : پاک کردی شک شمشیر ز آتشین :
این دهان است لعین کوفتی : کرده تر در درختان خونی :
پس بیکه بگریه در آمد و گریه در کلوی که نشد بخون زد یک دم در کرم لطیف از جسد
شریفش بر داز نماید برید ملعون کوفت چرا که میکی انفعصم فرمود که کیف
لا تبکی من لیس طاستی و جبهه او و اسها عنک و عین
جلساتک چگونه گیر کند که چاره رزق در روز رزق از تو نشد که مجلس تو

بخواند

پوشاند آن ملعون بگریه در آمده کوفت خدا لعن کند پس زیاده را که هر قدر قستی القاب
براک پیغمبرش ملعون کوفت که ای خرمین ابوالدنی کفر حق قطع و حقی
و ناز عینی ملک بدر تو کفران حق من کوفت در هم مرا قطع کوفت با من منازعه کرد
در ملک و خوراک بخت داد بیکه خواند کرمان کرمان لکن با فدا حرام و جرات
علا کلام فرمود که ای بزیاده باشد می بختی بختی پدر من که او بنده مطیع خدا
در کمال غلظت بود و خدا خواند او را بجز خود او جابرت خود حق را و سعید شد
با جابرت حق و آن لك بدین یدی الله مقاما ایستاد عنه فاستعد
للمسئله جوابا و اختار الجواب بدان ای بزیاده که لا بد است تو را از
مقامی که خدا از تو سوال کند از این علی شیع بی مستعد جوابی که خواهی
جست جواب این برکتی که فرزند پیغمبر **بروایت** دیگر ملعون از بنی لم چون
جست و فدا حرام بیکه خواند را دید او را خوش آمد و بزیاده کوفت که با او هر چه
من الغنیه همد الجاریه نکون خادعه عندی ای بر این دختر
از غنیمت من بختی که گیرد خد شکار من باشد آه چه بیکه خواند اس که بزیاده
از آن کافر دین مضطر از تو بختی ام کثوم سپید کوفت که با عتاده از دین

نسل رسول الله عا لک الاولاد اذ عبا ای غیر این که این
چهره بگویم که در میان لعین کرده فرمود که اسکت یا لک الرجال قطع الله
لسانک و اعینک و ابیس اید بک بکن ای برادر و احی خدا را
قطع کند و دیده بر کور و دستهای بر خنک کواند که فرمود که لای یک سحر
کنیز از برادر اولاد زنا باشد **مؤلفه**
کی شود ای کافر شوم لعین نسل یک ختم خیر المسلمین
او شود از بهر اولاد زنا خوار خدا مکارای شوم دعا
لال و کور آید و دیده بر کور خنک که در زینت بیست و نه است
را در کوبیدند و کوهنور خنک کشیده جلوه کوهنور مظلوم تمام شده بود که دعا را و کتاب
کردید در حق انبیا زبانی لالی و دیده بر کور و دستهای خنک که بگویم که شوم
گفت که الحمد لله خدا تو را عقوبت کرد در دنیا پس از عقوبت آخرت دایست
جز آنکه استغفر جرم محرم کمال آن بود **ترتیب هشتم** از عمارت بنی که بر انصاف
دشوار گذشت در میان خوالی که سینه خواتون که دیده بود و نیز لعین
نقلی میفرمود که بقیه آن برایت سیدین طاهری حرمانه این است که در روز

چهارم

چهارم در خوالی سینه بام سینه خواتون نیز لعین فرمود که ای خوالی دیده ام
اگر کوئی میکی از برایت نقلی که نیز لعین گفت بگو گفت و این چنان از نماز خارج شد
و تعقیب خواندم و بسیار رستم بر حال که از اختلال خود اهل بیت و خوار بنم فرمود
چشم خود را بست نگاه نور دیدم که از آسمان نازل شد و بر سطح بود و حورای بسیار
از بهشت نیز آمدند نگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرم و در آن پنج قوری
دیدم نگاه پنج مرد نورانی دیدم که داخل آن قوری شدند و نزد ایشان بود حور
و من از آن حوریه پرسیدم که این قرار چیست گفت از بهر حضرت حسین که خدا
عطا کفایت بود و بهتر خبر که در راه او در کفتم این مشایخ گشتند گفت تا اول آدم
ابو البشر است و دو قریب بود خزان و سیم ابراهیم خلیل الله و چهارم موسی که اسم کفتم
آن پنج که از حزن و اندوه دست بر روی گرفته و گریان میباشند چیست گفت آن
جد تو رسول خدا است کفتم یکی میروند گفت نزد پدرت حضرت امام حسین کفتم
بخدا قسم که مردم نزد جد خود شکایت میکنند از ظلم و ستمی که با کردند پس قسم بخور
جد بزرگوار خود کفتم که یا جداه قتل و الله و یا جانا و سفکت و الله
و ما آنا و هتکت و الله و عینا و حملنا و الله علی الاقطار غیر و طار نشا الی بنید

ایکدی برزگوار کردند و هر که مردان مار کشید و خوندار را کشید و هر که از نگاه
نداشتند و زنان مار را برهنه کردند و کذا فرمود که مار را بر چهار شتر کاهوار کردند
و بسوی یزید پلید بردند چون خبر بر گوارم این را کشیدند و بر سر سینه کوه چسبیدند
و در مبارک بسوی سخن آن کرد و فرمود که غرض اینست که امرت من بعد از من با ولد من
هم کرده اند و این سخن من گفت که ای یکشنبه نکایت بی است که رسول خدا را بکوبید
در آوردی و گاه خبر بر گوارم علی بن اسباط را دیدم که شمشیری در دست داشت
فرمودم که یا جلتاه قتل و الله ابنت من بعد از یکدیگر بر گوارم و کذا فرمود
که فرزندان حسین را را بعد از تو شهید کردند و این را کشیدند بگریه در آمد و مرا
بسیار کوه چسبیدند و فرمود که یا بنیة صبر و بالله المستعان ای حضرت
رفتند و انداختند که بجا می رود من متوجه شدم که گاه دیدم در آن کاه نشسته بودند
طافند و فرمود که بجا می رود من متوجه شدم که گاه دیدم در آن کاه نشسته بودند
میرفتند و آنرا بر دست مرا گرفتند و داخل در قصر کردند و گاه هیچ از حکم افغان
دیدم که کوز از این ناطع بود و در آنجا نه زنی بود از هم عظیم و نورانی تر
و جامهای سیاه پوشیده بود و بر این خون آلود در دست داشت و از آنده
دمن

دمن در شربت میخوردند و هر که شربت میخوردند و هر که شربت میخوردند و هر که شربت میخوردند
بغیر از میخوردند بر کشیدم که این خواجه من مظهر کیم شد و گفت اینها خواهر من
و خدیجه و ساره و کاه میباشند و این که جامه بر خون در دست دارد جلد فاطمه
از آن است که این را کشیدم رفتم بنزد جده ام فاطمه و گفتم که یا جلتاه قتل و الله
الجهاد و تمت علی صغر سنی ای جده حضرت یار بخدا و کرم بر گوارم و کشیدند
و مرا در کودکی میزدند یا امتنا جده و الله حقنا یا امتنا جده و الله
و الله شعلنا یا امتنا استباحوا و الله حرمنا یا امتنا قتلوا
و الله الحسبانی یا انا ایاها را کذا فرمود که خنجر مار را نکار کردند و جمعیت را متوق
کردند و مرا کیم نمودند ای مادر بخدا و کرم بر گوارم حسین را کشیدند و این که جگر
کند از رحمت بر اندازد جده ام از من کشیدند و فرمود که یا سکنه صوتک
فقد احققت کبدی و قطعت فیما طعلی ای یکشنبه بی است حکم مرا خوانی
و قطع نمود این عروقی را که قلب من بر آن نهاده است و اینک بر این پدر من است
و از من دور نیست و خدا را طاعت کن و شکوه نایم در نزد او بی از خواب بیدارم
مرو که یزید بسوی ما عسائی نکرد و سر و کلاه بپوشید و در دست کوفته و همین کلاه بود

خادمه شکام عا و بار بخت : بهترین وقت دعا در شب است
 یار باقی حسین نشکام : رحم کن بر شیعیان از غم و غم
 دامن بر آری حاجت برین من : کن بجای این من مسکین من
 روح جسم را نماز بر شاه : مدغم کن در جوار قشکاه
 دست من کوثر کن در ششبین : غطف که امان شش بین
 دیده ام سیلابان خونبار کن : عارفم بر جمله اسرار کن
 شمع آیین در درود و حمد خوان : بعد از سلامی دل من نشان

انا لله وانا اليه راجعون و سيعلم الذين ظلموا اني منقلب
الجلسه العشره دینا اینکه بعد از سوره شریف
امام حسین از برای جهاد تا وفات خروج اهل بیت
بجانب کوفه هفت مرتبه و نیت خواتم خصوصاً شریف
ملاقات آنحضرت مشرف شد شش مرتبه و حق بگفته
بعد از شهادت

بسم الله الرحمن الرحیم
 کریم

کریم محمد تقی که بخت است که عباد مکرمون نثار در کنار بلا یاد و پیر ز یاد و غم نشان
 برآورده و لطافت نشان و تقوی که ز قلوب پاک بر آید و کافران نثار از کفایت
 و خلاصی هر اختیار فرزند و صلوات نامیات بر شرف کائنات و سلام مستجاب بر دلی
 مومنان محمد و علی و اوصیاء و اولاد از در غایت آن باد که منزله از جای مکر و ماند
 خضر صاحب منظر عظمی که بر تن اول عذر را فاطمه زهرا را و اولاد آنحضرت و مطهره
 خاصه بر منظر عفاف انبیا و ائمه و مؤمنین و مؤمنات و عر علیا و حضرت
 زینب و آنرا و اولاد آنرا علیها **ملفوظ**

انکه بودی در محراب پناه : در تمام عمر بپسندی سیاه
 انکه دل در سینه ای خوان بود : مرد کن در دیده ای غمناک بود
 انکه افغانی رسد بر کوهی : کافور مومنی ز رخساری خروید
 از نمودن دین و کفار فرنگ : جمله رزاقان او بر هر چنگ
 هر که نامش بشنود در آن شود : در تنور سینه دل بر آید شود
 انکه اندر کربلا باشد دین : بود با در مصیبت هم فری
 شهادت با وی بداند کوشش : و در او زینب و زینب حسین

انقرت در دو حکایت این طفل از مجلسی اهل طایفه صفای که در شرف فراخ جنگ **میرزا محمد**
از مرآت امکان بعد از وعظ آنحضرت است که بدر خیمه آمد و بازین سخنانی که گاهاتی دارد
و کیفیت این است که آن امام غریب کتب خود فرمود که اینهاست بنویس عتیق
و غریبیه اجعله تحت ثیابی لئلا اجرم بعد قیامت مقتول
مسلوب جامه کنه که کسی بر آن غریب نکند بجز من سپاردید که در زیر لباس خود بپوش
شاید اینک بعد از شهادت مرا بر سر نهان کنی و کفار شام و کوفان آنجا که گشته باشند
و بدو غریبان و بی سرنشانی را که من گشته بودم و مرا بر سر نهان میکنند زنانه
شیرین این سخن فرماید و فغان بر آوردند حضرت فرمود که مهلا فاق البجاء
اما ملکن **محمد** پس داع اهل بیت خود فاعله العزاق الفراق ففراغ الوداع الوداع
از زمین بلند و نورانی در میان آن بیک بقعه می نهند که کسی نداند و در آن
آن بزرگوار آنحضرت از آن دل و دلی تمامه رسول خدا را بر سر و زره آنحضرت
در بر و برادران و برادران و شعیب آنحضرت اجمالی و بر اسرار آنحضرت
که آنرا فری میگویند میگویند و باین هیئت مجید آن بزرگوار
رفت و فرمود که یا اهل الکوفة انشدکم الله هل تعرفون شهادت

قسمیدم که ای مرا شناسید قالوا نعم انت ابن رسول الله و سبطه گفتند
بنی نو حسین بن علی فرزند رسول خدا و سبط و میبای فرمود که انشدکم الله هل
تعلمون ان جدی رسول الله گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله
هل تعلمون ان وفاطه بنت محمد گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم
الله هل تعلمون ان ابی علی بن ابیطالب گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم
الله هل تعلمون ان جلت خلیجة بنت خویلد اول نساء هک
الامة اسلاما گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله هل تعلمون
ان سبید الشهداء حمزة غم ابی گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم
الله هل تعلمون ان جعفر الطیار فی الجنة سمی گفتند که اللهم نعم
فرمود که انشدکم الله هل تعلمون ان هذا سبیف رسول الله
و انا منقول گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله هل تعلمون
ان هذا عمامة رسول الله انا لا یسها گفتند که اللهم نعم فرمود که
انشدکم الله هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاما و اولهم
علما و اعظمهم حملا و انه اول کل مؤمن و مؤمنة گفتند که اللهم نعم

فرمود که فهم شستخون دخی پس چرا خون مرا حلال میدارند و حال آنکه پدر من
می رانند و فرود قیامت سخن می گویند و طایفه را اینجا بنکر رانده بود شتر نشن از
آرد لوباء حمد بدست جدم است در روز قیامت حال مولف است **مولف**
انکه اندر ما کوی بودی امیر : کشته بر کوفی و بر شامی اسیر
انکه بر این ذوق اکانیان : بدولی از امر خلق جهان
انکه موبجاست از او کوی است : در عبادت خواه دشمن خواه است
طوعا و کره ذلیل کوی او : انکه باشد خدا در گفتگو
انها اسیر عالم کوی است : کردانی کردانی و است
ذات و ابروان را اکانی جدا : شرک را پسند بر تجدید
دیده دل بگوئی هوئی : بشنوا از کوفی کوه سر و کوه
ای چنین آن پاره حق پرست : کرد و عطا آن کرده بن پرست
انکه فرمود آن خداوند جهان : سود نمودی بر آن سنگی دلال
در جواب آنست در میدان گفت که انکه فرمود هر را فهمیدیم و دانستیم و گفتند
بر غنیمت ایمانیکه با لستند مر که انچه بی انفریسی مبارک است که گرفته

فرمود

فرمود که غنیمت باشد بر این که گرفته شد عن یوم الله و بر نصرت و شکم
گفتند المسیح عن الله و بر محبتی در قیامت عبادت آنست که نوز من و در اطله
و بر قوم که کشند غیر خود را و کشند بر این که گرفته شد عن یوم الله و بر نصرت و شکم
که فرزند ستم بر این نام علی بن ابی طالب و بر این که گرفته شد عن یوم الله و بر نصرت و شکم
قوم را کشند از سر و رخ و انگ از دیده ای بر کتف یکم بر سر و رخ و دیده بر از خون
حضرت زین العابدین از خیمه برون آمد مظهر و حسرت نکست دل بر این که گرفته شد عن یوم الله و بر نصرت و شکم
داین بر زمین کشیدیم و بر این که گرفته شد عن یوم الله و بر نصرت و شکم
برادر بزرگوار غرض کوه که یا اخ خدا کلام من ایقن بالقتل ای برادر با جان
و دل بر این که گرفته شد عن یوم الله و بر نصرت و شکم
امکان دیده که این در مبارک کوه هر مهره ای غنیمت کوه که یا اخ کتف کوه
یوقن بالقتل من لا معین له و لا معجل یجاء هر که بر حکومته یقین بکشته
شدن نکند و دل بر کتف هر که یکم و در و داد کسی بخار دل بر کتف هر که یکم
گرفت که این شد چنانچه غم از زمین بخار دل بر کتف هر که یکم و در و داد کسی بخار دل بر کتف هر که یکم
و بر این که گرفته شد عن یوم الله و بر نصرت و شکم

و اعلموا و اعلموا و اعلموا و احسنوا و احسنوا **مؤلفه**
راه زین که چون نیلگون : رکت از در بارل بر چرخ
از مراد که خرج غار موده : مهر تجالی که آن کشده
مرتب از مراد که آن کشده : مهر تجالی که آن کشده
سفرای طفل که با بریل بهت می نمودند و کیفیت آن این است که در هیچ الا حرا
مذکور است که چنانکه آن صدهایه هستی و این غالی آیات تجلی است از شدت
عطش بر فرات یافت و بدو این فرمود که انت عطشان و انا عطشان
والله لا اذوق الماء حتی یسقط من فمی و من تشاء کموا و تشاء آب
تا آب خود را آب سر بالا کرد و آن فرمود و حضرت فرمود که اشرفنا انفسنا
توان که زمین هم بخورم کف از آن کشیده که بکلی نشسته و نور ساند که نگاه زمین
غیر این تر افکند که بر آن زلف انور خود بر آکشد و چون بوشید و بدت
مبارک آن خون را گرفته بر هوا برکت می نمود که یا رب البک المشتکی
من قوم اذ قوامی و منعوتی بشر الماء پروردگار البر تر شکایت
میکنم از در که من مرا نشسته و نگذازدند که برکتی کشیده ام بر نام **مؤلفه**

از چون

سجده

تر چون نرود افکند انجلی : کور آن آیت است العالین
در بنی اسرائیل بودی این عمل : اندر این آیت جبین او را شل
تر غره و جبین یک بر بود : جان آیت عین پر کشود
حرر آن نشسته چون بدی حرر خلا : بی جبین نرود باشد بر ملا
چون حسین او مظهر الله بود : سر نهان رکولی الله بود
ز آن جبین غره آمد در شل : نیز کین افکند بر کوی مثل
دیده اش از نور حق بی نور بود : دید صورت را ز معنی کور بود
ای لبا کسی را که صورت راه زد : قصد صحت کرد بر آن نه زد
مجله امرة اخر انفسها میرک از نور طعونی فرید که با حسین
ادرك خیمه النساء فقد هتکت کیمین خیمه زنان را
کردند انفس را بر کین خود را خیمه رسانید و خیمه را کم دید و آنست که آن مکر کیمین
انفرت عجم مرا جنت بمیدان خود میدان جدای فرید زد که یا ایه توقف حتی
ادع عکاس را بر بزرگوار باریت تو را و دعایم زنان و خواهران و دختران یکی
از خیمه بدون بر کشید بر آن بدو شمع گذاشتند تا لیلیان جلیند و انفس

طعن شد بر این که در کشته شد بر این که با این بدهند بدستگار این در این
صحرای بیست و نه که این خط عظیم ملوک است هذا علی ابو هان عت
باب المؤمنین لها فی الله اخوان اینها هر که در این راه تو طاعت بنده
من اینک فرزندی علی بن حسین به کار بر این است اگر بهانه کرد که
برادر مؤمنان از شیعیان با برادران ایشانند **عزیز چهارم** از اینها که
که ملاقات آنها هم از آنی جان خواهر مهره بشد بعد از انداختن بر سر و پید
عقام بر سر مبارک بود و کیفیت آن این است برایت شمع معبد بعد از آنکه
سنگ از لشکر مخالف بر پیشانی نوزادی انقز است آمد و خون بر روی انقز
ریخت و خواست از روی خون را پاک کند تر زهر آلود شعله از آنکه عدد
آمد و بر سینه مبارک انقز حذر و تر مثل آن بر قلب زینیش که از پشت
سر بردن کرد انقز فرمود که بسم الله و بالله و علی صله و رسول الله
بسی که را با کسان بر داشت و فرمود که بر در کار امیدی که این می کنند
کسی را که بر روی زمین فرزند سیم جز او نیست پس آن تر را از پشت کشید
و خون مانند دانه جابر بود گرفته با کسان پاشید و کفر آن خمر را گرفته
الکر

بر سر در این خواهر و کشته شد چینی ملاقات میکند بر در کار کار و کشته شد چینی
شکایت میکند که یا رسول الله قتل فلان و فلان پس ضعف انقز
مستول شد در آن حال ملک لیسر ملعون پیش آمد و بر انقز که توانمستی ممکن است
علت نیای مویکوت بود و شمام او و ضربتی بر سرش ریخت انقز زد که بر سر آن
خون بر سر داشت مملو از خون که دید خون فرمود که این دست خود و نیای
آن لعین آن بر سر را برداشته بانه دهن بر روی او و بر او جانی داد که بگوید که گفت
وای بر تو حسین مرا کشتی و او را بر انداختی که در خانه تو خوابم ماند
آن لعین بر خواست که او را طایفه بزند و شمشیر بر منج در آنده و مجروح کرد و محاکمه
پذیرفت تا اینکه در شمشیر افتاد **عزیز پنجم** باستان چو که در بر مراد از شمشیر
و در میان مانند و چو خورشید بود که با قافه مستلایا بجهت اصل آمد **عزیز ششم**
پس خون را از انداختن بر سر سوبی خیمه و خرقه طاعت و آن را بر سر خود
پسید و بر بالای آن کلاه گذاشته بر بالای عمامه است در آن حال ندا کرد که یا نبی
یا اقر کلتم یا سبکینه یا رقیة یا فاطمة علیک منی السلام در آن حال
صفت گری و در خون از آن حضرت بر این خون پس آمده عرض کرد که یا انجی بقتل بالقتل

پیش از آنکه از دیدارت محمد و شوم تا نوشی دل را بجهت نظاره تواند نکیند ام
 فجعلت تقبل بیدیه و در جلوه بری شده و پی آن لام بین را بر کوبید
 و سایر زنان دور آن امام خسته نه توان را گرفته بودند دست پاهای او را می بود
 و از کوزال غله افکار و آه انبار میکشیدند و گفتند از آن تر آبی فرو بگر بگاه
 روانند شد **مرثیه** از مرثیه ها که در محضر ازین سخن اقول بکمال انکسرت
 شرفیشت در شهرت عبدالتن بن حسن با خود کیفیت افتاد جانوز جوار احیا
 این است که بعد از دماندن آنحضرت کار بردایت صاحب کار را کرده با کساعتی
 توقف کردند بی عود بوی محو را دیده ای که دو محیط مرکز هدایت رسد و نمودن حجاب
 برین صحنه بر سر حجاب آنحضرت زد و صحنه این در میان بی غرضه بر تهر کار می زد که کفر
 کرده که کائنات و جوهر را از طرف راست بر زمین که با افتاد **ملفوظ**
 شمر بر لاف من صدر زین افتاد : ز زبانی که باین بر زمین افتاد :
 بگوئی ای رسد این که بگو چینی : ز زبانی که خواهد بر زمین افتاد **العریة**
 عجا من التسبیح الطرائق کیف : لم تثنی ولا رضین لم تفرحی :
 اسفا علیه وللاک اکب کیف : لم تنقض الا فلاک لم تعطل :

نجم

تعبت می کنم که بر اسکانها از هم شکاف می افتد از منبها مترزل می گردید با اهل کربلا که در کربلا
 ستر و بر زمین نه کشیدند و هر آنکه از حرکت کرد می نیفتاد در کمال عبدالتن بن حسن
 فلکاهند زمین خجالتون از محراب دوان دوان که نشانی او را بر گردانند و حضرت ام
 حبیب بر آن حال و احوال کمال اند فرمود که با اختاه با زینب حبیبیه ای که از
 از زمین بگذرد که عبدالتن بقلمایا بیدر چند زمین سخن اقول سعی در جوشن فی انظار
 فرمود که و الله لا افارق عجمی آنکه در مجلسی از عیش و شرب و طعنه اصفی که در کربلا
 بعد از آنکه آنحضرت حضرت مرتضی کمالی که بر کربلا نه زمین می آمد و نشاند
بحال زمین سخن اقول از ملا خطبه آن احوال شروع بشود و افغان غم فرمود که
 و این خواه لیت الموت اعدی الحیوات بکائی که مرده بودم این روز را نمیدیدم
 ای کاش که آنجا بر زمین مرا افتاد ای کاش که گویا پاره پاره میشد **مرثیه** از مرثیه
 احسان که در زمین سخن اقول ملاحظه احوال آنحضرت نموده خانی چند بر زبان مبارک
 رانند و زبان شهید آنحضرت بود و کیفیت آن بردایت متبع الاخوان باین که بعد از آنکه
 ضعف بر آنحضرت می شد بر دایت این طایفه شریعتی فرمود که در چنانچه میکشیدم
 بت پرستان را بر جانب بولور آن امام شکام آمدند از عترت شریک بر زمین آنحضرت که گفتند

انفرز از بدن جدا گویید و فرزند بزرگوار عاتق انفرز نزد که میان دینی دران باشد
 بخوبی از شدت انفرز انفرز بر در افتاد پس همان بن الی ملعون نیزه بر زقوه
 انفرز کی نزد کی سینه باشد از که با انفرز بر در افتاد پس برخواست در تر را
 کشید و از آن خون سروریشی مبارک را خفا فرمود و فرمود که هکذا الله
 خضبا بلدی مغضوبا علی حق لی حلی ملعون پس آن بقصد رسید خفا
 انفرز که نزد بر گشت ابو انفرز لعین بحفر تر بر جیشی زرد حصین بن نیم
 تر بر انیشی نزد ابو انفرز بن تر بر انفرز بر حلقش نزد انفرز فرمودند که
 لا حول ولا قوة الا بالله و هذا قتل فی رضا الله باز حوزت خفا
 بگرفت و بر تر خود میالید پس همان بقصد رسید خفا پس آن انفرز چشم مبارک
 باز گوان پس با شرم غم بر گشت شین بن ابو لعین با نقد کرک گوان اقام
 عالی مقام گوشه چشم مبارک گشت و انلعین شمشیر را انداخت و گفت معاذ الله
 یا حسبی ان الله بدمعک عمر دینه تمام بر جیشی پس انفرز چون
 نظرش بر چشمهای انفرز افتاد بر گشت و بر انفرز گوار شد از زبونی بر رسید گشت
 چشمهای انفرز چشمهای جدیدی بنظر آمد و خود انفرز که خوشی بکردن می باشد بر داشت
 سیدنا

سیدنا طایفی حمد الله بحکم انفرز بر زبانی افکندند و از غیب خفا توان از خیم بر و آن
 بر داشت محمد گویا که کوشی میسر زید بر داشت سید فرید میگرد و میگفت و اخاه
 و اهل بیتا ه لیت السما را طبقت علی الامراض و لیت الجبال اندک دکت
 علی السهل کانی که اسکان بر زمین مفاد و کانی که کوهها پاره پاره بیند پس آن
 با نور اوراق غفر و جلای گریانی بر در بر کانی که سوره لعین تم فرمود که و جاک عیسا
 ایقتل الحسین دانست قنظر و بر تر گوی عمر ابی الحسین را میگرد و ولایت
 و بر تر گوی ملعون انگ خشی بر در تر خشی جابر کردید و در تر خفا از جانب انفرز
 معصوم بر گوانید پس انفرز دلی کو خفا در در انفرز خفا شد که کوفان نمود
 و فرید زرد که و بیکم اما فیکم مسلم و از بر شایان یک سلمان در میان شما هم
 غیر سید محمد پس آن قوم جواب انفرز را اندادند **محکم**
 خفا خون حلقی شمشیر بر زمین رسید طوی بر اسما ز غبار زمین رسید از خفا گشت
 مرد که بر گشت و در انفرز بالسیف و التسناد و بالحق و بالحق و العاص و لقد
 او کسوه الخیل بعد ذلک کانی از کس اوراق که کانی کس کانی کس کانی کس کانی کس کانی
برتر انفرز از غارت کانی که از غیب خفا توان از خیم بر و آن
 سیدنا

در رسیدن بزمان فلکها بود و کیفیت آن بر و اینست که طایفه ای که این است که چون
آن کسان را عتقاد و ایمان بود که کشته شدند و آن زمان و کتب و کتب
آن کشته شدند را بر این و عریان با بدنه ای پاره پاره و دست پاره پاره شده در
خاک و خرم طایفان دیدند چنان خروشی و افغان بر آوردند که سالکان ملا اعلی و
مترکان عالم بالا را متفرع و کبر در آوردند و چنان خروشی در میان آن کسان
دل موخر افتاد که آنوقت در جمیع ذرات عالم افتاد دست بر سر زن و دو حسی
کویان خوراد شتره بر زمین کشیدند و در بعضی از روایات می گویند که بدست
جسد آن سر و سر و سر جمع شدند چنان آن بدنه را که حیرت انگیز و جانی بود و
بر سینه ای می چسبید و در آن پاره پاره و بر مهر و عریان دیدند که خور
روان جسد شریف انداختند و خون شریف را بر روی خود مالیدند و عالم
و احسیناه و و اطفال و ماه و اطفال را بر آوردند **مجلس ششم**
بر هر گاه چون را کاروان فتاد : شورش و آشوب را در میان فتاد :
هر یک که غم غم از شری چه کنند : هم که بر ملایک رفت گماشتاد :
هر جا که هوا را از دست بکشید : هر جا که هوا را از دست بکشید :
شد

شد و حشمت که نور قیامت بود و رفت : چرخ چشم اهل بر آن کشته افتاد :
هر چند بر آن کشته افتاد چرخ کار کرد : بر زخمها کار می بیند و فتاد :
و اما زینت آنکه همین که نظری بر بدن نازنین بر او افتاد و بگویم محضه را از
بدن او پاره دید و بدن شریفی را عریان و لایق و نوره زد که هذا حسین
ناگاه چشم خورشید بر آن میان : بر سینه شریف اعم زمان فتاد :
بی اختیار نوره آمد حسین از او : سر زخمها که آنی از او در جهان فتاد :
فرمود که این حسین است چنان نوره زد که بعد از سال هنوز کویان صدای او
بگوشی عالمیان بلکه بر گوشی هم در آید و در آید و در آید عالم از آن میلرزد
و او میگوید که فراموشی نیکو زینت را در نظر اهل کونین : را که بگویند و در آن
بی زبان بر کلان بگفتند البتول : رو در بدن که با اینها التماس :
و اعوذ اعلی علیک علیه السلام : هذا حسین مرثیه الدماء مقلع الاعضاء
اینک حسین تو است که بدنی را چون رنگین گماند و عتقاد شریفی را پاره پاره کردند
تویم که را بر این که زخمها را که بگفتند که حسین مرثیه خود را در دل خود را بر سینه خود
و علی مرتضی و حمزه رسیدند و عتقاد هذا حسین بالمرأه استغی علیهم و علی القضا

قتل اولاد البغايا اينك حسين توست که اورا برهنه اند و باده بر او میریزد
غبار بر او مرف زند و کشته اولاد زنهارا زنت هنا حسین مخزنه الی اس
من القفا مسلوا العمامة والرداء این حسین توست که سرش را زنت
کردش بریده اند و غلامه را را زنی را بغارت برده اند یا جزناه یا کرماه الیوم
ما ت جعلی رسول الله امری و جزیر کو ارم از دنیا رفت که بیست و یک مصلح
اینها را در مصلحت می بیند که از این که در دنیا می بیند این است خواند **العربیه**
هذا الذی قل کنت تلتزم مخرم امی شیخ من حدود ضیائها ای محمد زکوار
هین حسین است که به این مملکتی را بر بوسید از کوکاه تو را از دستم بریده زنی بعد
حجرت یا رسول الله قد اتقی طرھا فی ثوی و ضائھا یا رسول الله ان
بدن کرد از غرورت بر درش داد از حرا و برهنه کند و بر خاک که صحرای طلائع
بی انظار بود بل بر این دینم کوزان رود و کاینکه در شهیدان کرده فرمود که
باج من عسکر و یوم الاثنین نهجا باج من فسطاطه مقطع
العربیه بدرم فدای کسی بود که لشکر او را در روز شنبه غارت کند بدرم فدای کسی
که طایفه را خنجم او را قطع کردند باج من لاهو غایب فی شیخی و لاهو شیخ

فینادی

فینادی بدرم فدای کسی بود که غایب نیست که امید بازگشتن او داشته باشد و جراحات
و عضای جراحی نیست که در مجرم پذیر باشد باج من نفسه له الفدی باج
المهموم حتی قضی باج العطشان حتی قضی بدرم فدای کسی بود که جان من
بفدا را و ت بدرم فدای تو بود که با غم و اندوه شربت شادمانی تو نشیند بدرم فدای تو
بود که با زنت شمشیر کشید و بدرم باج من شیشه تقطر بالدم بدرم فدای
کسی بود که قطرات غم از درش میبارش میریزد باج من جند و رسول الله
السماء بدرم فدای کسی بود که جندش بر کول خدا را رساند باج خدیجه الکبری
باج علی المرتضی باج من ردت علیه الشمس حتی صلی بدرم فدای کسی
که جوده ای خدیجه کبری است و بدرش علی مرتضی که قناریج او بر کشت تا غارت کرد باج
فاطمه الزهراء بدرم فدای کسی بود که مادرش فاطمه زهرا صلوات الله علیها
را در مسکو بدید و خدا بکشت کل صدیق و علف بخدا که هر دو دست و پایی
ان فرزند فاطمه زهرا را زنا نمیکرد و بگریه در آورده و دینت که حتی اینک این چشم
اسبهای مخالفان جا در شده بود و سبهای این ان را بک بدید این ن
ترشده بود و انا لله و انا الیه راجعون **مولف**

خامه غنای کز کنون جگر
برهمه الهازده بیشتر
ملک بدر عادت بسیار بدار
سپیل حکم از لعل خویش بار
خواه زحمت ساز از آن شورشین
راز بر کوی شهر خوابان حسین
باهم یاران و مجاور شوی
خاک در کن خاک و طاهر شوی
شیعه باین سخن آغاز کن
حمده و اخلاص زبان باز کن
المجلد السبع عشر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحك ما فوقنا وادخلنا ان لا نذكر شرفه وما خزنه من غير ان يحاسب في ادمر كماله
شعاني را در غيران ابتلا در معرفت خسته واسمان بر آورده قال القبطي الع الحاسب
ان يتوكلوا

ان بتو کوان يقولوا امتنا و هم يقنوننا جبرئيل ان در زايه اهل ايران
 و حسن هماداران و اقرب من انت قال الله سبحانه الذي خلق الموت و الحيوه
 ليسلوكم انتم احسن عملا و هو العزيز الغفور انكم شري از جهان شري
 از ايران و برادران گذشت و انكم لباس خود تي پوشيد از خواهران و فرزندان
 در گذشت و انكم نظر بر جمال آيتش افكند حبيب علي را افكند انكم بگوشه نور
 ريد كه زادر نگار غزل ز لوح دل محبت انغير را شريف نوال و ملينا الحبيب
 فتوكت المخلوق طرافي هواكا : و انيت العيال لكي اداكا :
 و لو قطعتني في الحب اربا : لما حن الفؤاد الى مساكا :
مؤلف
 آه آتشك عايد برون : مردك در ديه اتم انغرف خون :
 از جرداني اتم آتشك شد : دود اتم جبهه افلاك شد :
 از كجا زخم دم دارد نمك : غرق بحر خون چو اشد مردك :
 از چهره مرغ دم خواب شد : بگرديد از چهره او گرد شد :
 از چهره برخادم آتش شد مژده : از چهره اتم بركه از نهاد :

اهر آتشک ای یید برون
 از چهره ای اهر آتشک شد
 از کجا زخم دلم دارد نمک
 از چهره مرغ دلم خوار بشد
 از چهره برخادم خشم شد ملال
 مر دمک در دیده اتم انقوف خون
 دو دلم جهره افلاک شد
 غرق بحر خون چو ارشد مر دمک
 بحر دیده از چهره گردا بشد
 از چهره اهر اهر بر آمد از نهاد

از هر لرزد دست دیده ستند : دل چو در سینه لرزد چرخ سپند :
 بادم آمد راکش کاشک هدین : قتلگاه و شام دو کوفان لعین :
 آنچه ز اهل آن دیر کفر کیش : بر سر گشته رسید از آریش :
 در زمین قتلگاه و شهر شام : منزل خولی در بزم خام و عام :
 مجلس این زیاده است پرست : انکه بد از جام کفر کیش است :
 یار بر خواهر آن امام : چرخ گدشتی شهر کوفه شهر شام :
 آن زمان را که از بیدار گیتی : بچویند در بر لب سلطان دین :
 حال زین چون بد از آن ماجرا : بر سینه چرخ گدشتی آن بلا :
 از شنیدن دل شود لرز زخم : دیدنش بر آن ایران جو خیم :
 شرح ای مجلس بر آن در بیان : تا نام سخن قلمو شمعیان :
 هر دی در سینه پر خون کنم : از کجور دیده کان بدون کنم :
 آنکی افروزم بزم سینها : زین غم شور افکن بی انتها :
 بقهر ای کجا دوزم سر بسر : از غم آنکه در خون جگر :
 یعنی آن تابنده مهر شرفین : سرور دین شاه مظلومان حسین :

همان شنیدی سوزی بگو نهاد : بر سر گشته چه آمد از عین د :
 از زبیر این زیاده است پرست : از سبغا و کوفان مغرور مست :
 مستفاد از روایات سخن زان اخبار جانکدا از در دکان این است که هشت مرتبه از :
 که عادت نام غم انجام بر سر منکر آن امام ندشوار گدشت اول در زمین قتلگاه و شام :
 قطع نمودن سر کشتی شهید از طریق آنکه علم بود و کینه است اگر قهر از راه کوفه آن :
 حرکات و محاذات است که بعد از شهادت حضرت امام حسین با چرخ این محو :
 خواست که ایران اهل بیت را روانه کوفه و شام نماید امر کرد تا سرای محمد سر :
 شهید را از بدنه جدا کردند با سر طهر رسید شهید اگر بر نیزه نصرت کند بر دست :
 محمد بن اسحاق مکه که سرای محمد سر اهل بیت او و اهل او هزار و شصت بود :
 آن ملعون خدا را که سرای آن اخبار را بر قبیله قسوت کرد تا که هر طایفه :
 داشته باشند یازده نفر را از پس زبیر بگردانند بسیزده گردانند و یکی :
 این قبیله این شعث بود و قبیله هوزان دوازده سر داشتند پرس نیزه کوفه :
 و بر سر این شهید را زانو بود و قبیله تمیم هفده سر داشتند نوزده نیزه کوفه :
 و بی سر نوزده سر نیزه کوفه و قبیله طحج هفت سر و یک سر نیزه کوفه نوزده :

و جميع اهل حرم را بکوفه روان کردند مگر شهبانو را که بخود در فرات افکند
هلاک نمودند و گوشت که در کباب بود بکمر از نفاک دفعات کرد و در کباب
حکایت کردند که گوشت و قمری در هر طرف این اقریب است **محمدا**
چون نظر اهل بیت طاهره بر آن سر کوی قادره مطهره افتاد غریب از ایشان بلند
و شیونی بر باشند که فکر راقوه و تحریر زبان را طاعت تعزیر نیست آن که بر آن
از هر طرف از حرم کوی لشکریان در درگاه ایشان از اسوار بر شتران نمودند
چون بگویند یکی از شهبانو غریب از ایشان بگویند که در این مقام **العزیز**
یا حادی الاضغان دفقا بالاولی کا فاضل العلیا بدو سما آنها
ای ساربان از سبانی ایران که بعد از وفات شهبانو در شتر میکی و شتر مار میدوانی
مدار باکی باین کسیر که این ایران هر یک بدرنگ فو جلال و ماه سپهر فضل
و محال میباشند و ما علمت بمن تختد کابها باد بک یا اول العزیز
بشقا آنها فی الک کبلا الی رسول و فاعلم انهم البتة الطهر
مست شسائنها انهم ایامندانی که این ایران را که بر شتر رفتی و شتر را
بر بند میگردانی میباشند و از اولاد کی استند این اولاد در حال نور دیده

فاطمه

فاطمه بمنزل سیدة نعالین نزد فیه الفواطم للحدود و لواطم شحلا
تنادی الغوث من خزانها آخر در این فاطمه و محبت و اندوه ظریف فاطمه اند
که چنانچه از در محبت بر کمره در میزنند و از بی یار از دشمنان خوفناک میگردانند
فی الک کب فی العابدین مکتلا ذی عقلة عبری شح بماءها
دنف علیل و غلیل ذاده غل الیدین کابا لعیانها
انظار در این فاطمه زین العابدین بخود و بیارت که بجا از غار که بدل سوزان
و چشم گردانی او را در غل در گیر کرده اند و شتر سفرا و غل در بخت که بر دست
و پایش گذارده اند **مرتب دوم** از مراتب غمیه که بر سر مقدس آن لام مظلوم شوار
گذشت در خانه غلی بود که کیفیت این واقعه غم اندوز و حکایت حکم سوز بر دست
مناقب و این نمای است که هم غلی ملون کسرت غم که بکوفه آورده و شتر دارد
شد در قصر سبز زیاده را بسته دید بوی منزل خود رفت و او را زن بود صغریه
و دیگر استند پس آن سر مطهر را در نور سبزه انداخت و در رفت غمزد و بجهت صغریه که
اسم او کوز بود آن زن باو گفت که چه جز دار گفت حببتک بالذهب طلب
از براتوار آورده ام اینک سر حسین بن علی را آورده ام آن زن گفت و بیک نام

پیران میروند و ناله و فغان میآورند و گویند که سر فرزند پیغمبر را بر آید و بخورند که کسی
 با سر تو در یک بالی جمع نخواهد شد اگر کسی را خواست از خانه بیرون آید پس آن
 لعین زن اسیر را خواست و با او خواست آن زن خضر میگوید نظر کردم
 بر آنو ضعیف آن سر قطره را گذارد و بود دیدم که نور از آن ساطع بود با کمال
 میگوید و مانند نمود و من غافل بودم چنانچه میبینم که در اطراف آن مکان میروند و
 آن سر قطره را میزنند و بعضی از علماء حکایت میکنند که از آن کیفیت
 معروف است و از آن حضرت نیز گفته شده است **مولف**
 بسبب آنکه در این سر و در آن سر **نداده** جابر کسی از نور مهان **و**
مرتبه اول از مرتبه ثانیه که بر آن سر معجزه میخواندند که در مجلسی که عبد الله بن
 و کیفیت آنرا گفته غم جگر گذارد و بیکه راحت را اندازد و استیج مفید را
 این است که جمیع سر معجزه که تسبیح الله در وی در روح عالمی که الفدا را بجای
 این زبانه لعین او کردند و در برابر او گذاردند **بجعل** بنظر الله یصلب
 آنکه از آن نگاه با سر معجزه میگرد و بر سر خود و چوبی بر دست داشتند و
 سر لعین را بر سر است میزد که جان عالم عالمی که بعد از این دنیا دای
 عبد الله

عبد الله و میگوید آن لعین که زود پیر شده ای ای عبد الله این تا و این جوهر از آنی
 مالک است که مانند آن است برست ملعون چون لب و دندان آن سر و سر میزد
 میزد و میگوید که آنه کان لحسن الشفر حسن خوی لب و دندان لعین که میزد
 قلم چه بیاورید علی که منکر شده لفظ دایت و صول الله یقتل
 موضع قضیبك من خود دیده ام که سر خدایا همین موضع را که تو چو میزنی
 بر سر من و مردیست که زید بن ارقم در کنار آنکه از آنجا بود و مردی بود از آنجا
 رسالتی که جمیع آن جمعی را از آنکه از آنجا بدید گفت و دفع قضیبك عن
 هاتین الشفتین چو را از این لبها میظهر بر دهنم که آنکه شریک ندارد که
 آنقدر سر خدایا این لبها را بوسید که احصا نمی توانی و خدا بناله و گریه
 بلند کرد این زبانه لعین گفت خدا تو را بکشد یا بکشد یا بکشد که خدا با فتح
 داده اگر چه در حرف خود بر گردنت را میزد و میزد گفت خدا تو را بکشد
 بگویم از این سخت تر است دیدم در روز اول خدا را که حسن را بر زبان است
 و حسین را بر زبان خود میزد و میزد بود دست عطف بر سر آن که میزد
 و میگوید که اللهم احنا استودعک یاها و صالح المؤمنین خدایا این را

و آن لعین بدین و کافر بدین فقون و اخراج لغادید و نخاعه
 و ما حوله من اللحم بعز آن کشته و پوستها را که در میان حلق و صفح عشق
 بود قطع نمود و نخاع آن سرش را بر او زد و در دهان او کشته های پلیدی خشکید
 و مردی است که اکثر بر آن کشته افتاد و بدو تمام کشته های با کتبه تمام شد این بود
 لعین امر نمود که آن سرش را بر او زد و کافر و غیر خودند بی عروبی حریت مر
 الا جابر است و گفت که ای زبانه نو باز تو را ببرد و ببرد و ببرد و ببرد و ببرد
 بی عین بخیش این کشته ها و زبانه های که بجای لعین از این سرش قطع نمود
 لعین گفت که بخور جگر عروبی حریت گفت که بخورم آن عروبی نام لعین
 از آن داد بی آنرا عروبی را بخور و در غصه و طبعه و گفته و گفته و گفته
 و داده بی آنرا عروبی را بخور و در غصه و طبعه و گفته و گفته و گفته
 سر که هم سر او را شکستند و بزدند و بزدند و بزدند و بزدند و بزدند
 شکستند و بزدند و بزدند و بزدند و بزدند و بزدند و بزدند و بزدند
 چه بکنی که کار هر چه این است این : : : : :
 مکره جان علی و محمد است حسین : : : : :
 مکره حضرت زهرا است تمام آن سرور : : : : :
 مکره نور چشمان احمد است حسین : : : : :
 مکره پور علی است ساقی کوثر : : : : :

دوباره از چهره ای بزرگ نهادی : : : : :
 از این سرش را بر او زد و کافر و غیر خودند بی عروبی حریت مر : : : : :
 فدای دیده که نیست اگر کشته بخت : : : : :
 ایامه زده و کشته غم غم غم : : : : :
 مکره شمشیر از سرش را بر او زد و کافر و غیر خودند بی عروبی حریت مر : : : : :
 کوفان که داند و کیفیت آن است که کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته
 روایت کند که روز دیکر این زبانه کفر را بر او زد و کشته و کشته و کشته و کشته
 نیزه کشید و در کوه کوفه و قبیله کوفه و کوفه و کوفه و کوفه و کوفه و کوفه
 سرش را بر سرش زده و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته
 داس دفع علی داس خسته داس الحسین اقلی سر را که بر او زدند
 سر مبارک حسین آه که بر او زدند و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته
 سلمه بن اکسل روایت کرده است که آن سر مقدس در سر غزه تلاوت قرآن می نمود و گوئی
 و آدم این آیه را بخواند که فسیک فیکم الله وهو السميع العليم و زید بن
 ارقم میگوید که چون بنزدیکی غزه من آوردم شنیدم که این آیه را میخواندند که
 ام حسب ان اصحاب الکشف و الیقین کافوا من اياتنا عجا و جودنا کلهم که

رحمت کند که خوشی لب دندان بوده و کفر مای چند بخواند بوبریده اسلم گفت که
 و بجلد بایزید انکنت بقضی بک لغز الحسین بن فاطمة و بر تو
 ای زید ای جور لب دندان حسین فرزند فاطمه میری شهادت میدهم که دیدم
 پیغمبر خدا را که لب دندان او و برادرش را لب بوسید و میفرمود که افتخار است
 شهاب اهل الجنة شما بیدیدید جوانان اینست خدا بکند کشته شمار و لعنت
 کند کشته شمار او مهیا کند از برابر او عدنان چشم را این ملعون در غنچه امر کرد
 تا او را از مجلسی بران کند دندان با لب بوسید معجز از حضرت امام رضا علیه السلام
 که چشمش را بر لبش نهاد و از مجلسی بران کرد و دندان بران کرد و با جویان
 بخوردن شراک و بدینجه از شراک خوردن فارغ شد امر کرد که آن سر مطهر را در طشتی
 گذارده در پایین تخت و گذاردند و با طشتی بران کرد و کشته و مشغول
 با زین شطرنج گردید و حسین او جدا کرد و پدر او را و میگرد و دستهای آن
 میخورد و چشم بر جویان عالم میزد و سر هر دو را از شراک میزد و میگرد و مانه آنرا
 در کنار آن طشت بر زمین میریزد و مردی که بشنود ما را شراک و شطرنج بپزند
 کارش چون بپزند بریندیر لعنت کند **مؤلف**

آن کوی

آن سر که محمدن ادراک بود از کد درایت عالم پاک بود
 آن سری که بود در موز خطیلی مهد خنایی کردی جبرئیلی
 آن سری که بود بر دوشی رسول زینت اعلی نزهت از رسول
 آن سری که در عظام اندر غره گفت از دین بانه هم سر اسفست
 بود آن سر را ز دار قدسیان زمر آموز همه پیغمبران
 بود آن سر محرم بزم جلال بود آن سر مهر او رنگ کمال
 از چهره آن کافر پیدا کرد چو بکین میزد بران درج کمر
 از چهره او این ظلم کرد آن بخت بود از جام غم در کفر مست
 از چهره خشم دلم ناید ز عین این چه ظلم است با یغیر زان حسین
 می نزد لحن جگر در کتاب تا بکشد از خط چشم خون ناب
 سین که بدم بلی از نقشه تنگ بر سر کرم که تمامی عسکرسنگ
 بنیست این غم که برای اهل جهان بر خلائق انگار او نهان
 تیره آید چشم روزگار روز روئی بپیش چشم کشته تار
 از غم آن ز کربس مشرقین سر و سلطان مظلومان چشمان

و این است نقل کشته شدن مردان ما و نقل رفتن خونهای فیما براق و فیما
 قوی حمی حسری علیهم ثوب اللیل سر بال این زمین است که در آن
 خون ما میریزند و حرم ما را بیل و کمر میزنند فیما تقتل ابطالی و قتل باطل
 و قتل عبد الاحرار و ذل این زمین است که در آن مردان شجاع را میکشند
 و اطفال را رنج میکنند و اهل بیت مرا که از آزاره کاشند و بندگی را بگزین میکنند
 حطوا الرجال بها یا قوم و انصرفوا عني فالي عنها قط نوحا ل
 بار خور و آوری و خیمها برآیند و هر کدام که خواهد برگردد که این منزل از خور و آوری
 من است که از این منزل که خور و آوری و مجاور این دیار بلاد و نقل رنج و غنا خواهم بود
 بی بار خور و آوری و آوری و آوری که سر و آوری و خیم و جلال و عجم و طهارت را برآید
 کردند و انفسی و بیابان را در شک و روضه و روضه و خیم و جلال و عجم و طهارت را برآید
 و آنکه سر و آوری که ملک محرمش نبود : کنند از زمین و در کربلا زند
 هی خیمه جبریل بخیم اهلها و الروح و الاملا و خلاصه قنبر
 آن خیمه بود که جبریل و روح و ملائکه و مقربین مثل غلامان خادم و بیکان بودند
 هی خیمه خضع لها خیم الملوك بل الملوك کنی و کتب خیم و خیم خیم
 سلطان

سلطان بافتند بر کمر سلطان با جاده و جلال در نزد آن خافض خاک را بوزیدی
 خیمه ابو بکر با فیما بقیها بصیر و صاحبها المستعبر خیم که در وقت
 کسودن ابواب آن دین نمودن بهای آن آواران از آن مرا و شای او را در کربلا کنند که
 بر هر خیمه یکبارت هی خیمه لوکان احمد حاضر لکها مثل النحاب
 المظهر خیم که در آن زمان بنبر خدا بود و آن نظریه و خیمه را بر هر یک از دیده
 میسارید هی خیمه تبکی و قریع عموها جزعاع و الدین فاع خیم
 که شکستن عمو آن که عمو دین الهی را شکست و دیده عمو دین امیر المومنین را شکست
 نمود و خیمه را شکست که از کربلا خیمه را شکست و عمو را شکست و عمو را شکست
 که ای برادر این بادیه هولناکی که از آنوقت در کربلا عمو را شکست و عمو را شکست
 این که این منزل است که سر زمین : خوف او آید بدو ای حسری
 هول و بردار سرمه ای که : کوه کوه آید از آن بر دل ابراک
 ای امیر عالم ای که د کوی : نام می خیزد هر گشتی از هر روی
 ننگه و آرمی و فرمایان : تا شوم آرم ای مهر جهان
 شهادتین بر کربلا دید و کتب : گفت این بر فرق عالم سخت

حضرت سید الشهدا فرمودند که بدان ایها هر که من در وقت غیبت با پدرم
 امیرالمؤمنین و اورد این زمانه شدم پدرم فرمود که در کنار پدرم گذارد
 سحر کن و رفتن من بر بالین او نشسته بودم ناگاه شوم از خواب بیدار شدم و
 زار زار گریست برادرم که پرسید فرمود که در خواب دیدم که این صحرای بود
 بر از خون و حسین من در میان آن دریا افتاده است و دست و پا میزد و گریه می کرد
 غیر سحر که در میان آن گریه فرمود که یا ابا عبد الله کیف نکون اذا وقعت
 هیئتنا الواقعة ای حسین چگونه خواهر بود که گاه تو را در این زمین چنین آفر
 روی دهد گفتم صبر میکنم و بجز صبر جاره ندارم **موقوف**
 صبر از پیشانی باب گرام **+** سخن رضای دست سید السلام **+**
دوم از مقامات تعجب بر علیا حضرت ام کلثوم شوا که در وقت لیل العاشره محرابی از آن
 سینه خواتون از عظم پدر فحید نزول بلاد را و متفرق شدن سپاه انقیرت
 مشاهد فرمود و بر آنقوم پوچانفرین نمود و خیمه گران و خورشان بر گریست که خوا
 میگوید که عمر ام ام کلثوم مرادید گفت تو را چه میشود که دیده ات که این وسی
 اشکست بر زبان است منقشه پدر بزرگوار را بر او نقل کردم جمیع اشکای این چنین انداز
 از من نیند

از من شنیدند و احبناه و احسنناه و احسنناه و احسنناه و احسنناه
 بر آورد و میگفت که نمیدانم خلاصی از دست این دشمنان چگونه میشود که بجا می آید
 را فرمودند که بعوضی برادرم را املاک کنند زن اهل حرم را که بر دانه عمامه می کردند
 و شروع میکردند و حداد را با زخم بلند می کردند پدرم حداد را زن را شنیدند و گریست
 و بعد خیم آمد بر دامن زن و در شکم زن آنچه بود از بر یک سگ کولی فرمود عمر ام
 پس آمد و گفت که اگر را در راه را بیدار کردان پدرم فرمود که چگونه توانی که این کثرت
 اعدا دشمنان شمار بدین برسانم عمر گفت اجل فکی هم محل جلد و ابله و جلد
 و اخیل جلد است چند پدر و جده و مادر خود را پان فرماید تو را فرستادند
 حضرت فرمود که ذکر هم فله و یذکر و او و عظمه فله و شیعه فله و اولیه معا
 قولی گفتن آن کوشی نکردند و عظمه نمود پذیرفتند و کوشی سخن من ندادند
 این کجاست که من جز در نظر نداشتند و بدان تو و علی التری جدیدی
 آه آه چاره نیست مگر آنکه مرا بجا افتاده بر پند و مکن شمار و صفت میکنم بقوی
 و جبر دینی را جده شاهراده و خلف نمیشود و عده او شمار را بگری می پندارم
 هرگاه آورده کسی را بدزدی که نرا نر تواند پوشید عمر ام را لیکن **داووم** از سخنان گفته

بر علیه جناب ام کلثوم در شمار گذشت در وقت برون رفتن علی بن حسین بود
 و کیفیت این واقعه آن بود که بعد از شهادت محمد بن حسین آن ظاهر را که فرزند او را
 من و احکم بر حلال رسول المختار و حل من نامرضی الله فی الاطهار
 حل من صحیح بنا را رسول حل من ذات بلبق عن حرم رسول
 حل من موحل تخلف الله فینا حل من مغیث بر جواد الله فی اغاثتنا
 از دل پروردگار در و چنانچه در این نام ام اعلی بن حسین را شنیدند
 حرم از نذرانی مددگار آن نام ام نام و دهان و دیوانه برادر دینی بن حسین
 از خیمه پرده اندوخت و علی را که علیل و زخمی بود بر بطن بر پشت سلاح حرب
 گذاشت و بر پشتی شمشیر را که در خود ام کلثوم هم چنین این را شنیدند و دیگر بعضی
 ندانستند که او را زود دیده بگی میبرد و در حال انحصار **کتاب ملوک**
 مروای نوز دیده سوی میدان : که کوفی را ز دین باشند ایمان :
 مروای اینچنان وارضی اخلاک : نازد بی عروایه مرکز خاک :
 نوزاد جلال حرب کفار : بنامندای مریضی از دل کفار :
 تن بر خور دار جسم لاغر : مروای نوز دیده حرب کفار :

فرمود

فرمود که با عتقاد و دینی اقاتل بین بدی این رسول اقطار عمر گذار
 تا جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر الشهدا که او را که فرمود که او را که که بیدار بود
 که دنیا را نسل الی محمد خالی نماند **چهارم** از مرآت است که بر آن فرمود که
 گذشت از شهادت علی اصغر بود و کیفیت آن برایت این مختص که او طبعی می باشد
 که حمید بن مسلم میگوید که من به سکه سپردم و بگویم و نظر میکردم بر آن طفل که بر زنی
 سیدالشهدا را شنیدند نگاه دیدم که زنی از خیمه پرده اندوخت که نورانی
 نور آفتاب را فرو می نشاند و بدین زمان که هر مرآت و کاه بر سر خیمه داشت
 که داد و لاه و اقبیلا و امیحه قلبا و اندر نوزاد طفل خود را بر او
 انداخت و دخترانی چند از خیمه پرده دیدند و دختری از غرضی طفل را شنیدند
 سیدالشهدا را با قوم در لشکر بود و خیمه این را دیدند و کالی کالی نور از آن رفت
 او را عظم و غیبت کرد و بدارائی و ملاحظت بر اینیم بر گردانیدار که یکم در دم
 بودند بر سیدم که این زن کیست گفتند که این ام کلثوم دختر امیر المؤمنین است و این
 دختران فاطمه و سیمه در قریه میباشند پس بر او است صاحب شایسته آن طفل را
 بخون می رنگین و بخلاف شیر زین را حکم و آن می نامد که او را آن خیمه نهان فرمود

مترجم از مرتبه که بر آن مکتوم شود که در آن در زمین قتلگاه بود و کیفیت آن مرتبه
مشتاق این است که چه نام مکتوم برادر مظلوم خود را دید که بیدار بر سر زمین افتاده
و با دگر بر آن چشم افکند و بر لطف میوزد و خود را از بالای شهر بر زمین انداخته و آمد
و آن بدن مظلوم را در غوشی گرفت و بگریه نهام میگفت که یا رسول الله فرزندی را
بر پای کربلای غسل و کفن بر زمین افتاده و با دگر بجا میبخار و او را کفن پوشانیده اند
و بدانشی کون کردنش غسل داده شده و اینک است او بدید که ایشان را بگریه
و بدانشی و خود را بر طرف میدو اند و حتی نسبت که دفع شر از ایشان نماید
و اینک شرافت است که با سرای او لادش بر نگیرد زده اند چون آنجا رسیدن و این بر
احوال آن خدزه مطلع شدند آمدند و او را بگریه از آن بدن شریف جدا کردند **مترجم**
از مرتبه که بر آن مکتوم وضعی است و علیها شواهد گذشت در شهر کوفه از در مظلوم خوانند
آن محصور که دیده را که این کرد و سینه را بر این نمود و کیفیت آن بر روایت است که
طایفی رحمت از این است که آن مکتوم در خبر اهل موافقان بعد از خطبه رسید آن جدی
و سیکه خود آن خطبه خواند و کوفه از آن بی بره در حالیکه صدای خود را بگریه بلند
کرده بود و فرمود که یا اهل الکوفه سوائه لکم ما لکم خذ لکم حسینا
و قتلتم

و قتلتم و انتهبتم امواله و در ثمن و سببتم شهادت و بکشتن
بدان کمال شایسته بود و در کمال شایسته بود که بگریه برادر را و برادر را و بگریه
و کشتن او را و غارت کردن اموال او را و زنی که در ده کیان او را بگریه کرد و بگریه
بر و در انداختن بریده با در سینه شهادت و در بار شهادت خود او را بگریه ای میباید
که هر که دید چه مظلوم را بگریه دید و چنان که برایش خود را دید و چه خود را
و کشتن و چه زنی که مکتوم را بگریه انداختن و چه دختران مظلوم را بگریه کردید و
چگونه اموال را غارت کردند و قتلتم خبر و جلالت بعد النبوت کشتن شایسته ترین
خلق را بعد از پیغمبر در هم زد و با شهادت بر طرف شده آگاه باشید که کشتن خدا
همیشه بزرگ و اولیای شیطان و دشمنان و زنیان کار بعد از آن این شهادت
محنت آن را را خوانند و دل عالم و عالمیان را که بگریه **العربیت**
قتلتم اخی صبرا فویل لاکم سجدت فناد احوایم توقد
برادر بزرگوار را کشتید از در مظلوم او و بر فرزند مظلوم بگریه ای که شهادت دید
که خبر داده شود بدانشی که هر از و زنی آن بالتهای میباید از در سفلت و مآخوهر
الله سفلتها و حرمها القرآن تو محمد الا فاشروا بالنا انکم غدا

بکار خود نمی آید و در میان ایشان که از ایشان است و از ایشان است و از ایشان است
 نصاری میکنند اعدای اسلام : زایشی شد چرا اسلام بدنام :
 مسلمانان چرا کشند از کین : امام خویشی را با نیر و کین :
 کشند و لاد پیغمبر مستی : نکرده هیچ کافر بیت پرستی :
 نه هند و نه یهود و نه نصاری : نه هدیه نه بیک در بر ترسای :
 ز بنیاد ساسی از عصر آدم : الی آخر زمان دور خاتم :
 چنین ظلمی ندارد در هیچکی : نه از فرعون و نه عوف و نه لوط :
 مگر این کار کرده مسلمان : که کشند و لای حق رحمت :
مقام ششم از مقامات تعجب که بر تمام کشور کشید و کشید و کشید
 بجزیره کشید و کشید و کشید و کشید و کشید و کشید و کشید و کشید
 بعد از عزا داران از این فرقه فرقه در فتنه مدینه کشید و کشید و کشید و کشید
 رفیق را اختیار کردند پس از مدینه بن بشار را که از اجماع سلف و خلف بود
 و امر کرد که تهمین بخوانند و از دیده کسی را که بصلوات سواد داشت موصوفت کنند
 بایشان روانه کنند و چهار چاه و خند مسکاران که ایشان را مدینه برسانند پس از آن
 بوشانند

بوشانند و خند مسکاران با خود و مردی که از عطا باری است و از عطا باری است و از عطا باری است
 بام کشورم در گفت که بکیر این مال را بعضی آنچه بشماریدم کشورم فرمود که یا این مدینه
 اقل حیاء است و اصل جمل تقبل اخراج اهل مدینه و تعطیل عوف و لوط
 ای زید چه بسیار بجای برادر بزرگوار مرا می کشی و اهل بیت را شمشیر میکنی و اهل عوف
 آن میدور و میگوئی که این عوفی آنچه بشماریدم فوالله ما کان بک شمس
 بخدا که اینها بلکه جمیع دنیا بر روی ایشان نمیشود **موقف**
 سرکش از دیده چشم سیدان بید : جهان پریشی چشمش نیره کردید :
 اهل دین بدافعال و کردار : حاکم ای ستمگر در غدار :
 نمیدانی مگر این بحر امکان : طفیل و نمود یکا دیرزان :
 چه میگوئی ز مستی ای ستمگر : حاکم بت پرست تو کافر :
 سخن کوتر ز تسعیر ز تقریر : که این ظلم است پرده از خدیگر :
مرتب از مرتب تعجب که بر تمام کشور کشید و کشید و کشید و کشید
 بر دایت مجمع الاحزان این است که بعد از اینکه اهل بیت احوالی مدینه فرستادند
 و بشار علام اهل مدینه نمودند و بیکدیگر در مفصلات مگر کورست **موقف** جمیع حقایق معلوم

بآمدن اهل بیت از شد بر عت چون رفت چون نظرش بر علمها سپاه و خیمها
بیضا و سبزه ای افتاد از این کردید و بهوشی شد و بر زمین افتاد که ای علی
ای کسین بنام مطلع سخن که عم خود را در یارگی نزدیک است که هلاک شود گفت
که کسان از خیم بیرون آمدند و نزد عم خود و سرور او در کنار گرفت و بهوشی آمد
چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد و غمگین شد و گفت که مایه این ای حاجی
این قره عینی این قره خوانی این خلیفه اجانب الحسین ای
برادرم که نور دیده ام که موی دلم که سرور قلبم که جانی پدرم که برادرم که
دور کی است گفت فرمود که مایه این گفت که یقینا از عمر بزرگوار مرا بستم کردند
مردان ما را کشیدند و ما را اسیر کردند و کاشی بود و میدید برادر است
که چگونه است خانه میکند و کسی بغیر از من نیست و مدد کار منواری و کسی بدارش
نمیرسد پدرم را بالرب شهید و شکم گشته شهید شوند و حال آنکه هر جوانی از آب
سیر بود و چون خنجر از شیندن این کلمات جلگه را از رخسار انداخت
برادر از غم زده و بهوشی آمد و چشم بهوشی آمد گفت بغیر از من در قصه خود افکند
انگشت قصه بر قصه خود را اهل بیت را بپان فرمود که از دیده میریت **محمد**

بعد از

بعد از تلقی قوافل اندوه و کاروان الم و تو اهل از مانده کان در محرم سال
از بار جو و صیبت استمردانه محرم محرم سید ام خود بزد و در حین در و در
انم کاشوم بدل بر خون میگفت مدینه جفا لا تقبلینا با احسن
جنتا ایمنه جفا ما را قبول کن و مکرز ما داخل تو شویم که قافله اندوه و
حسرت میبایم الا فاجر رسول الله عنا و انا قد فجعنا فی ابینا و ان
رجالنا بالطف صریح بلا و اس و قد فجعوا البیننا کیر که خبر کنند
رسول خدا را که یحیی ما را بصیبت بر مبتلا کردند و یحیی مردان ما را در زمین
که علی کسر بر زمین انداختند لا یا جنتا انا اسرنا و بعجلنا اسرا انا
قد سببنا ایمنه بزرگوار ما را بکسر مبتلا کردند و بعد از کسر ما را بر بنوی
گرفتند و دهک ما رسول الله اضحوا ایا بالطفوف صلیبنا اولاد
یا رسول الله همی را در زمین که بلا بر من بر عیان کردند و قد فجعوا الحسین
و لم یواعوا اجنا بل یا رسول فیما حسین تو را بچ کردند و حرمتی را
در باب رعایت نکردند فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
مشتتبنا ایما و ما را فاطمه زهرا کاشی میدید و در خانه و کاشی ای را مشتوق گواهند

افاطم لورایتنا سها دی ومن سهر القلبالی قلد عینا ایار کاش
مار امیدیدر در راه شام و کفران بلد خون کشم شبه نمیکند از دند که که کباب
رویم و از بخوابی نزدیکان رسید که کور تویم فلو دامت حیونک لمر نوالی
الی یوم القيمة تنل بدینا ایار از زنده بودت فی مرت بر حال نند
زار و نوم و بقرار منمور و عروج بالبقیع وقف نامی ایابو حبیب
دنب العالمین و قل یا قلم یا حسن المزیج بنات اخیک اضحوا
ضایعینا بالار و ببقیع و بکست و ناک و حسن جمعی را بگو که دختران برادر است
اسیر کردند و بی در نمودند اما عثمه ان اخاک اصبح بعدا عنک
بالقضا و مصینا ای حسن زکوار برادر بر زکوار تو را شهید کردند و بدین
در یک گیسو بک کر بلا انداختند بلا و اس قنوج علیه جهرا و خوش
و الطیو القلایو دنیا برادر تو را بی سر بر زمین انداختند و در حبس او مرغان
هو ابراد نوم که بودند و لو عانیت یا مولا ساقا حویلا لایحک
لم معینا علی من الثیاق بلا و طار و شاهدت الموفس
مکشینا کاشی میدیدم حرم برادر تو را که بر سر منو و بر چهار تنه نماند

الا یا جندنا قتلوا حسینا و لم یروا عواجناب الله فینا ای کبر بر
اکاه بک حسین را کشند و دختر که خداوند بجهت قرار فرمود بر عالمی کشند
الا یا جندنا بلغت علانا مناها داشتی لا علما فینا ای کبر بر
اکاه بک که دشمنان ما بر زوئی خود رسیدند و دلهای ما را کینه داشتند
یافت و قصیده آنمصر و طلالی است و دلهای ما را بشا و کوب و دیدم مستعین را
بر آفرین بودی و از مدینه شدند و آمدند بر در مسجد کوفه ای که از بنی امیه
المؤمنین آمد و دست خود را بر دو قائم در مسجد کرد و گرفت و فرمود که یا جندنا
ای فاعیلة البک لاخی الحسن ای کبر بر زکوار و پیغمبر عالمی که حرمی تو را
کشند و من خبر شهیدان را از البور تو آورده ام و مانند ابر بهاران سیلاب است از
دیدن کرمان بسیار بد بود که هر حاضر از دیده کرمان و سینه بران فرمود و سیمون
از ایشان برخواست که گویا در دلواری آن روضه منوره و مرقد کبریا و جبر که بک
هم مدینه بخورند و بکویت و کویا قبر منور را بکمال در آورند و از هر جای
ناله و اجنداه و داجنداه بلند شد و بکجهت بانه خود کشند و انما زکیر نفر را
خالی یافتند و بی حد و بند اندوه این زیاده کردید که در دلواری آن خانه

از من قریب صبحان بخواند که در روز آخر دنیا بگوید و در روز آخر دنیا بگوید

خادم ملازم حق تعالی	رنگ	کشت جهان کوه جبرئیل
نوک قلم از تو شد و نوشت	هر دلی از آن دیگر ریشتر	
سپیل سر کلاه از تو دیدم	رنگ بر رخ ازاده گان	
مان بد حادثت بیدار گشت	روی غما سوی شمشیر	
ای شمشیر دین جهان عزیزم	سینه قلم ز غمت درونک	
سیر شدیم از هم خلق جهان	زینت بکشتن و جانم رسان	
بکدر این بانی عسکر مزار	زار بزم ز غمت خیمه هزار	
سرسهم از حق توان آستان	روح روان هدیه کنم زانگاه	
بر من شمع لغو و نصیب	زار قبر تو شوند ای حبیب	
شیعه با من سخن بازدار	حذر و احتیاط با من نثار	

آنا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا انهم قانقون

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

الخاتمة

در میان

در دنیا احوال خیر ما غیبی غیبی الالهیه و

مطلق امام بحق عجل الله فرجه و حضرت جعفر

خواتون رضوان الله علینا

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم

و نه هر شکر و منتهیان است قال الله عز و ان من شیء الا لیستخیرن بحسن و لکن

تفقیهون تسبیحهم قال ان ابنا من الصغیرة لیستخیرن الله باسمائه

جمع خلقه و صلوات الله علی من سبقت له من العبادات

بنی مطلق و ولی حق محمد و علی و عترت طین و آل نبیین ان صلوات الله

سلامه علیهم بادستما علی صاحب الدعوی و الصلوة الحیدریة

و العصمة الفاطمیة و الحکم الحسینیة و الصلابة الحسینیة

و العبادة السجادیة و المآثر الباقریة و الاثار المحمدیة و العلوم

الکافیة و الحجج الزکیة و الجود الثوریة و النقاوة الثقیة و المیة

العسکریة و الغیبة الالهیة القائم بالحق و الداعی الی الصلوة و الطاعة و الله

واما في الله وحجة الله القاتل بامر الله الامام بالحق في القاسم
محمد بن الحسن صاحب الثمان وحليفة الرحمن عجل الله فرجه مولف
 انکه مراد از مراد بر مکرر شدن زشتی : شام از شام شامی بر چهار غزف :
 برده ذرات حکمت چون امیر المومنین : کشته جبار هر چه میشد ز پیران دانا :
 نه غلک از حکم در دایره زمانی زان پیکر : چار هزار نه پند از عینا و اندر امان :
 می کجا و مدح در بانی نباشد پیرام : مدح در بانی و در عین کشته کسان :
 آن یار الله که از خون شمشیر حسین : اشقام و یکش از نیر و شیر و کسان :
 او توام ماکور و اولی کجا و خلق : ماکور را بر دانه و او است بر کلا و خلق :
 که در بزم و شمع و غیره مطربان کباب : جمله در فرمان و در سخن را بر خواران :
 کبرت دانی عقده دم نام خیر المصلین : خواران که با بند مکرر در دستان :
الله عجل فرجه و سهل فرجه و با بانه یا در حکم الامامین سلام
 بحد بر غلک این مکرر و شامی لا بعد بر حد ذاتی در کران بها اعزان خوا نظر
 بهر سیکو کیم و ز می برین و بقیه کمالی در دانه و عین و غیره :
 انکه از عطا ز غلک زان پیکر : بر عین جان کشته و غیره :
 سیدانی

سیدانی بخشد روان بر خورده کین : بهر خوشی جانزاکم رضوان جان :
 انکه شد عین علم قدیم لم یزل : کشت در بر دانی و در دانا :
 اعنی بیکه در خورشید عای فرزند فیروز شاه روم که هارونی از فرزند زاده که محمد بن حسن
 الصفای و در حضرت علی بن محمد بود علیا خوار طبعی بر حرم خاتون مادر حضرت علی بن محمد
 صلوات الله و سلامه علیه علی ابانکه اجمعی : اما کیفیت شریفی در شام انعموم و غیره :
 مهر کردن و لایب و لایله حضرت امام همام بن عسکری صلوات الله و سلامه علیه بر کین نوع :
 که در شام بزرگوار شام محمد بن باقر و غیره و شام طوسی که هارونی در کشته بهار بیت بسند معتبر
 روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروشی که از فرزند زان ابو ایوب انصار بود در
 از شیعیان خانی امیر المومنین و امام علی النعمان و امام حسن عسکری و هم بر این نوع :
 در کشته سرین را کین گفت از زکات و خوارم حضرت امام علی النعمان و غیره از آمد و مراد مطرب
 بهر خدمت انکه فرست و شام فرمود که توان فرزند زان انصار و ولایت و غیره :
 هدی در میان شام از زمان حکمران کمالی و حال بهر کشته علی اعطاء و باقیه :
اختیار میکنم شرف میکنم و غیره کین میفرست مولف
 سر فرزند زان میفرست مرد : از عین کین و غیره :

بر تو ميسازم نهانی آشکار : زان غای بر جهان افتخار :
 یابی از غبار و عیان مستعار : سزاست بر خدایم بجز سرفراز :
 پس انقدرت نام بیکره بکافری نمی نوشند و بلغت ایشان اعلام فرمود و مکرر
 خود را بر آن زدند و گوید ز برادران آوردند که در آن دولت است شرفی بود فرمود
 که بیکر این نامه ز برادران و متوجه بکشد که در جایت فلاح روز بر سر حاکم نشو
 پس هم نشسته بر سر آن بعلی رسد و هم از کز آن را در آن کشته خواهد دید و هم از
 و کیلان امر از این غای غلبی از جوانان عمر خود برید که بر سر این جج خواهند
 شد پس ز قدر نظر که بر برده فروشی که عروبان برید نام دارد در تمام روزها بیک
 بر اکثرینان ظاهر سازد کز آنرا که فلاح و فلاح صفت دارد تمام و صاف او را بپای خود
 و فرمود که جامه حرر کنده پوشیده است و آن کز اباحت و احتیاج خواهد نمود از نظر
 کون مشربان و دست گذاشتن ایشان بر او و نخواهند شنید که از بی برده صلا بر روی
 از او ظاهر شود پس بر آن که بر زبان روم گوید و اگر کرده عظم در بریدند **نظم**
 ابروی خوشی که ماه عید است : انگشت غای اهل دیده است :
 از در و عید عشاق سو : صبحی مبارکی دمید است :

از غنای

از غنای و مهر او پسندار : بر خواطر عطری غلبه است :
 خفا طراز خلعت لطف : بر قامت انگشتی مهر بریده است :
 پس یکی از مشربان خواهد گفت که من سید شرفی بقیعت این کز سید هم و غنای او را
 را غنای برادر او و غنای آن کز کزید بلغت عریضی که اگر ز بر سر ایشان بپای او را
 ظاهر شود و بداند هر دو را بیانی که می جو غنای تمام کرده دل خود را بپای من و غنای
 مددی برده فردی گوید که من بر تو چه چاره کنم که بپای تو را غنای خود را از تو
 تو چاره نیست پس آن کز کزید که بر چه غنای من بپای التماس بیک مشربان بر سر که دل من
 می کند و اعتماد بر وفا و دینت او داشته باشم پس تو در لطف بر و بر
 که کنی و بگو که نامه من است که یکی از کزاد و بر سر کان از در لطف تو نشسته است
 و در آن نامه کرم و خاوند خود و داد و در بر سر کان صاف خود فرموده است
 هر زمان کزید بخواهد که بر سر این نامه را بر تو من و کلام از جانب او که این
 کزید از برادر او و خود را بر سر این نامه بپای تو که انچه انقدرت داده بود و دانی
 و در هر چه بود احوالی که در هر چه کزید ز نظر گوید که او را بپای تو بپای تو گوید **نظم**
 کرم بر دل ز غنای تو بر دارم : قهر که به در تو بر دارم :

کردم از رخ مهر اسرارش که این عطر دانا : یادگار از سرمه سبزه ارم :
 باغ من آن که گوی است بهار آن گل کی : چنین من بین که هر گل باغ و بوهر ارم :
 غرق در این خورشید من بیدم : که از این موج غم امید کن ارم :
 مانده ام دیده بره بر کناره صبا : چو ناله سر که حسرت غبار ارم :
 سر از این غم مانده و خلق بجان : که چو این آن که اندیشه کار ارم :
 شکری تو سر من بجز آن رفت بسید : مونس من در آن که کف ارم :
مجله ای که در این بزم فرمود که مرا بجا حریف : ای که در این بزم فرمود که مرا بجا حریف :
 ای که مرا با تو فرمودی که تو را اهلان من : ای که مرا با تو فرمودی که تو را اهلان من :
 قیمت از سر من که صورتی من : ای که مرا با تو فرمودی که تو را اهلان من :
 و خدای من که بجا بود که در خدای تو : ای که مرا با تو فرمودی که تو را اهلان من :
 او را تو که بجا بود که در خدای تو : ای که مرا با تو فرمودی که تو را اهلان من :
 اگر که جادوی آگاه تو را اهلان است : ای که مرا با تو فرمودی که تو را اهلان من :
 مدت صحبت تو عمر را نایب است : ای که مرا با تو فرمودی که تو را اهلان من :
 غم تو از دل به برده اهلان کرد : ای که مرا با تو فرمودی که تو را اهلان من :

دل غم نیست جلالی از تو آه چه کنم : هر آیدم بر قاعده دلخواه است :
 واقعا نیز من غمزه که کی بجان : شاد حال من اینا تو که ناکاه است :
 رفت بر اوج کاه غم تو عمر عزیز : دور من که فراق تو قور جانگاه است :
 مگر نه که رسیدم بمقصود زهر : چاره کار رضا بقضا است :
 ای که از این غم که در این غم : ای که از این غم که در این غم :
 معرفت بزرگ تو در این غم : ای که از این غم که در این غم :
 کنی من خدای تو در این غم : ای که از این غم که در این غم :
 پادشاه در این غم : ای که از این غم که در این غم :
 تو را خردم به این غم : ای که از این غم که در این غم :
 سیزده الهجوم لب جمیع که در این غم : ای که از این غم که در این غم :
 سجد تو را در این غم : ای که از این غم که در این غم :
 سپه و کردی خیالی چو در این غم : ای که از این غم که در این غم :
 خود با نوع حجاب مرصع که در این غم : ای که از این غم که در این غم :
 و چلیپای تو را بر بلند با تو در این غم : ای که از این غم که در این غم :

پس چشم کشیدان بچشمها بردست گرفتند که خوانند تنها و چلیپا هم یکی یکبار سرنگون
 شده بر زمین افتادند و با هم سخت خوار شدند و گفت بر زمین افتاد و دیگر برادر
 از تخت افتاد و پهلوی شد پس آنکس گفت متغیر شد و عفتان بر زمین برزید **موقوف**
 از آن مختصر که بودی طرز اخلاک : تمام سرنگون افتاده بر خاک :
 چلیپا و تنان و خلق یکسر : بر افتاده چشم بسمل زدند :
 کشیدان جمله اندر لرزاعضای : نکرد فرق کشیدان و سر ز پای :
 هم حیران و سرگردان آن کار : چه باشد نظره داین امر در سر :
 همانا اندر این زمین نیست نهان : که عیسی اندر این مرموز و یزدان :
 پس بزرگ کشیدان بچشم گفت کار بادش : ما را معاف دار از چنین امر که رسب آن
 خوشه ها در غم خورد که دلالت میکند که برود درین سیمی را علی که در پی جدم این امر را
 بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیدان که این گفت را بار دیگر بر پا کنند و
 چلیپا را بجا خود قرار دهند و حاضر خوانند برادر این برشته روزگار بدست را
 که این دختر را به تزویج کنم تا سعادت آن برادر نکوست این برادر بکشد پس چون
 چنین کردند و این برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع خوانند که بچشم کردند

همان حالت اول در غم و نکوست آن برادر مثل نکوست برادر اول بود و بر این کار
 ندانستند که این از سعادت سرور است از نکوست آن برادر پس دم متوقف شدند
 و جدم غمناک بچشم سراباز گفت و پردهای بجلالت را در آویخت پس چشم نشسته و جواب فرستم
 در خواب دیدم که حضرت مسیح سمون و یحیی از سوارین در قصر جدم جمع شدند و بگری
 از نور لغزیدند که از رفعت برسمان سر بلند کردند و درگاه غرض تغییر کردند
 : که جدم گفت لا اله الا **موقوف** :
 مسیح آمد با مر خالق نون : بجای از سوارین و دشمنون :
 در آن عشرت سرا به منور : که در آن شاهی از عقل بد دور :
 کشیده سر با وج اسسمان : در اطرافش هم سحر جانی :
 در آن نورین سحر مای کفری : که حتی بر مر که خود جا کفری :
 مستند با علی شاه غظنفر : دیگر سبطین با زهر از طهر :
 امانی که از باب دلایند : بدیدم چکلی صاحب لوایند :
 پس عزت رسالت پناه محمدی عبا و صی و امام علی بن ابطال و یحیی و جعفر و امامان
 بزرگوار این آن قصر را بنور قدم خویش منور شد پس حضرت مسیح بقدم ادب

از روی عظیم و اجلال استقبال حضرت امام الابن میباشند و دست در کردن مبارک
 آنحضرت در آوردن پس حضرت سید الشهدا فرمود که یا روح الله آمده ام که بیکم فرزندی
 شمعون را بر این فرزند خود خواستگار نمایم و شما را فرمود براه برج امانت
 و خلافت امام حسن عسکری را فرزند انگلیس که تو نامش بن داد پس حضرت عیسی
 نظر افکند بوی حضرت شمعون و فرمود که شرف جهانی خود را بخود بخوندم
 خود را بر حرم آل محمد طاعت شمعون گفت که کردم بی همتی بر آن مبرز گردانم و حضرت
 خطبه آن فرمودند با حضرت روح را بر حضرت امام حسن عسکری عقد کردند و فرزند
 حضرت رسالت با سواران گواه شدند **مؤلف**

بدوم در خواب و بخت بود بیدار : بن احمد غفر دار مهر دیدار :
 مسیحی دیدم و شمعون و حیدر : دیگر آن محمد را سر اسر :
 چه بلند عقد مهر مهر درون : نقاش نه عمارت قولون :
 بن مهر حسن تا پیدا کردید : بن جانی مرا افتاد و دید :
 بنی از خواب بیدار شدیم از بختی آن خواب را بر سر خود نقل نکردم و این که بگانه سو
 در سینه نهان داشتیم و آنی بخت خود نشد فلک است و از برادر در سینه میبند

در سینه

در سینه مهر و قرارم را بیدار فدا میداد تا بیکم بخوردان شما میدان بر من حرام بود و کرد
 بهر دین کار میداد و بدین میباید و آنرا عشق نهانی در برون ظاهر میکردید
 در شهرهای آدم طبع نمیداد که جدم بر سر عالم من حاضر کرد و از در او در سینه کشید
 و بهر کدی نمیدادنی بچم از علاج درد دین با تو کی کردید و در عین گفت که از تو شرم
 آیا در خواب است بچ از زدی است از دنیا که بر تو بچلی صادر کنم ای یکمین در بخت
 بروی خود بسته منم اگر بخیر و از از ایران مسلمانان که در زندان تواند دفع
 غای و بیدار و از بخیر را از ایشان بگشائی و این را از ادکشی امید دارم که حضرت
 مسیح و ملائکی بن عافیه باشند بی هیچ حیفی گردانند که حجت آن خطا سازم و اندک
 طاعتی غای خودم بی خود نکال و شکر شد و دیگر ایران مسلمانان را از امر و شکر بیدار
 چهارده بن خواب دیدم که بهترین زنان علیان فاطمه زهرا را بیدار کنی
 و حضرت مریم با هزار کنیز از سحر و این بهترین خدمت آنحضرت میباشند پس بن
 فرمود که این خوانون بهترین زنان و مادر خود هر دوست امام حسن عسکری بن بدین
 مبارکی در او بختم و در گمانست که دم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 بمن جفا میکنند و از بدین بن ابابنه بید **مؤلف**

مرا جان از او ایلی بر لب آمد : ز درد دلش تنب تب آمد
 بخاک راه و در جان را گرفت : اگر گویند که باریت امشب آمد
 شکایت ام از یار جانم : چه طفلی که بنابر از نکبت آمد
 بی آنکه فرزندم بود که فرزند من چگونه بدیدم تو ای و حال آنکه تو بخدا سرگشوده ای
 و بر من نیایی و اینک من خواهم خرم خرمان هزار میوه بخورم خدا از دیدن تو اکتفا
 دارد که تحقیق و محنت میج و محنت میج را تو خوشتر گردانده و محنت را من بگریزانم
 بدیدم تو ای پسر که ایستاده ای لا اله الا الله و ایستاده ای محمد رسول الله
 ای پسر باین حکم طبعه غفورم حضرت سید الناس و مرسله و خواجه باینده و کلام
 و گفت اکنون منظر آمدن فرزندم می بینم او را بوی تو می رسد و من بوی تو می بینم و آن
 چه حکم طبعه را بر زبان می رانم و انتظار ملاقات که مرا آنقدر میبرد و من چه شکر آید
 در این دنیا رفتم خوشتر به حال آنکه تو را دیدم که طالع گوید که من ایستادم که ایستادم
 و ام را ایستادم که تو را دیدم که طالع گوید که من ایستادم که ایستادم
 حال از من می آید که بعضی آنکه تو را می بیند از این نظر
 بوی جان می رسد ز پیر هفت : که نام از جان می رسد ز پیر هفت :
 اگر کل

برک کل که چنانکه است و لطیف : در لطیف می رسد به تن
 میوه ای بهشت اگر چه خوش است : از هر بر گرفته ام ز قنط
 خوشی دلم آنکه که خوش بنایم : نکته و ادب بیکر شکست
 هرگز از کوس من نخواهد رفت : ذوق آواز دلذت سخت
 ای آنکه فرزندم بود که دیدم من فرزند تو نبود مگر بر آنکه تو سرگشته ای که من گفتم
 هرگز تو نخواهی آمد تا آنکه من که تحقیق ما و تو را بظاهر بیکدیگر رساندای و حجاب را
 مبتدی خواند پس از آن شب حال بیکت نکشته است که در در حجاب مرا از برت احوال و غایب
 سلیمان گفت که چگونه در میان افتاد گفت خبر داد مرا ای پسر که ایستاده ای که ایستاده ای
 که در فلان در حدیث که بیکر میماند و خواهد رسد که بیکر میماند و خواهد رسد که بیکر میماند
 تو خود را در میان کنان و خدا مستکاران مرا اندازد بهشتی که تو را نشناخته اند از پی
 جد خود را ندانند و از فلان راه برود چنان کوم طبعه آن که من گفتم که بیکر میماند
 و ما را بیکر میماند و از فلان راه برود چنان کوم طبعه آن که من گفتم که بیکر میماند
 دختر باده و دم و مرد و پیر که من در غایت بیکر میماند و از فلان راه برود چنان کوم طبعه آن که من گفتم که بیکر میماند
 کفر من حجت عالم گفت این نام که از آن است بیکر گفت این عجب است که تو از این فرنگی و

بدلت بهترین زنان مسلمان شده ام شکی که نشسته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت
کافور خادم را طلب کرد و فرمود که برو و بگو که من خاتم الانبیا را طلب می کنم که من حضرت
که این آن کز نوبت که میگویم حکم خود را در او برخواست و بسیار نوازش کرد و فرمود
نوشته ای شد و حضرت فرمود که ای خیر رسول خدا که بخواهد بر او در خانه من و دو حیار است
با و بیاموزد که از آن امام حسن میگویند که در حضرت صاحب الزمان است اللهم
عجل فرجه و سهل محرجه و ارحمنا به یا ارحم الراحمین
اما الوصیه **مع**
وصیت این فقیر بنظر این باین و حیره آن که اگر بخطا و نسیانی از این فقیر رانی
مرا در غیبت بگذارد مطلق شوند بقدر حسان و اصلاح ما در مودت اصلاح فرمایند
قال الله عجل الله بحب المحسنين زیرا که التسهو والنسيان كالطبيعة
الثانية للانسان و دیگر آنکه بعضی از بگویند که در این کتاب که نظر اندازند آن
مندرج است بعین محبت و در خداوند آن نکرند و جبارت بر در آن ننمایند زیرا که
مطالعه آن مانع از دست از طریقه امر است مآل محمد خدا که الطاهرین و دیگر
آنکه بنظر این آن که میگوید آنرا از عمار خیر فرمودی لغویانند زیرا که این فقیر

از لغزشهای

از لغزشهای خود را ندانم و امیدم بخیر از فضل و رحمت الهی که محمد و علی و آل طیبین اند
بخیر دیگر نیز خدای عز و جل میفرماید که هر که بگوید یا محمد یا علی یا این الله اعلم
برای فقیر رحمت فرماید
فاما الدعاء
امیدوار فضل و رحمت الهی میباشم که بخواهد نیکی اعانت فرمود در آغاز و انجام این
مجلس از مرآت سید الشهدا را با عبد الله که این با و تمام رسانید الحمد لله و
الشكوه و رب الخ لما اتولت الخ من خیر فقیر اعد الله فقیر فقیر
فقیر اعانت فرماید و توفیق و تائید را بخیر استقامت علی حال و کفیل احوال این
بله بصفت گردانند که بقیه عمر در غرور و ذکر اکثرت و بدو و بدو و در در
و در زیر طبین و بیدار آن مشغول باشم و قلین عملی با قلوب شیعیان و حقان محراب
معرفت این فرماید و ما را بصیرت حق امام که گرداند ایمان ما را عاری نکرده
در معنی را در در قرآن محمد در صغر که اسامی شیعیان و وزیران و غرادران
و کبر کنندگان ثبت و مخطوط است ثبت فرماید دست ما را از دامن آل محمد
و نجات و مجاورت قبولشان که کوه نکرانند و در جوار سید الشهدا را در آن خاک برین طوفان



۱۶۵

سازد و الدین و دینی الحق را با باز مرد و بسید الشهدا بن و در دنیا
محتاج للام خلق نمودند و دل مار از روی زمین منقطع نمودند و اولاد خفا
مار بر دلایر مجلس امیر المومنین علی بن ابی طالب فرمودند و حضرت سید الشهدا
و اولاد ظاهرین انقرضت بیت برقرار بدارد و قلوب ایشان از معرفت خدا
معرفت کوه دولت امیر مملوک فرمود صلی الله علیه و آله و محمد و آل محمد و عجل
فرجه و فرجه بالحق و ارحمنا یا ارحم الراحمین و اغفر لهم
لنا و لوالدینا و لمن وجب حق علینا و لمن و صلینا بالدعاء
و لمن شاد کونانی طول الحزن و مصیبه سیدنا و مولینا الحسین
اللهم اکتبنا من الزائرین و المجاورین و الباکین لغیر مولا نا الحسین
و بنا هینا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعل لنا من المتقیین
اما ما رب کذا تذکر فردا وانت خیر الوارثین یا ای مجتبی الحسین
نور قلبی بنور ک یا منور قلوب العارفین و رب اشیخ طی صدور و دیر
امر و احل عقده من ساخت و سده ذی بیطف الحفی یا کریم اللهم
صلی الله علیه و آله و محمد و عجل فرج مولا ی مولا کل مؤمن و مؤمنة

یارب

کتابخانه مجلس شورای ملی